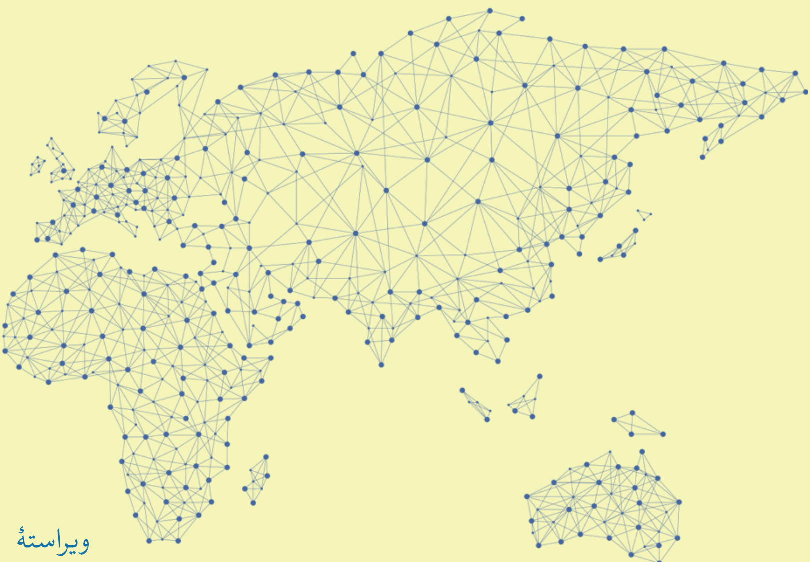
مسألۀ اصلی روابط بین الملل چیست؟

راهکار دانشمندان برجستۀ مطالعات بین المللی



ویراستۀ

میرویس بلخی

مصطفی عاقلی

خان محمد خوش فطرت

مسأله اصلی روابط بین الملل چیست؟

۲

ویراستهٔ میرویس بلخی، مصطفی عاقلی و خان محمد خوش فطرت

مسألۀ اصلی روابط بین الملل چیست؟

راهکار دانشمندان برجستۀ مطالعات بین المللی

KABUL SCHOOL
OF INTERNATIONAL RELATIONS
مکتب روابط بین الملل کابل

۱۴۰۲

■ مسألهٔ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟ (کتاب ۲)
راهکار دانشمندان برجستهٔ مطالعات بین‌المللی

● ویراستهٔ: میرویس بلخی، مصطفی عاقلی و خان‌محمد خوش‌فطرت
● نمونه‌خوان: کاکه تاجیک
● برگ‌آرا: خان‌محمد خوش‌فطرت
● طراح جلد: اقبال احسان
● تیراژ: ۱۰۰۰ جلد
● قیمت: ۱۰۰ فی

مکتب روابط بین‌الملل کابل
+۱۲۰۲۳۰۰۸۰۱
info@ksir.international
www.ksir.international

به‌نام آفریدگار اندیشه و گفتار

فهرست

مقدمه

مسأله‌شناسی یا طرح مسأله با راهکار آن، مهم‌ترین هدف مطالعات بین‌الملل است. به‌عبارت واضح‌تر، دانش‌جویان روابط بین‌الملل در این رشته به دنبال آن هستند تا مسائل اصلی و مهم میان دولت-ملت‌ها و سایر بازیگران در عرصهٔ بین‌المللی را شناخته و از دید دانشمندان و مکاتب نظری در این حوزه راه‌حل‌ها را فرا گیرند. مگر این کار به آسانی صورت نمی‌گیرد؛ زیرا، مسائل براساس نگاه‌های گوناگون به‌صورت متفاوت ارائه شده‌اند. چون برای دانشمندان پارادایم‌های نظری مسائل ازهم متفاوت ارائه شده‌اند؛ البته امکان سنگینی و سادگی آن مسأله وجود دارد، مگر ارائهٔ آن توسط یک نظریه‌پرداز برخاسته از مطالعات و تجربیات شخصی او است.

این مجموعه به دانشجو مسائل روابط بین‌الملل را از چشم‌انداز دانشمندان این رشته معرفی می‌کند. بنابراین، هر بخش با یک پرسش محوری «مهم‌ترین مسالهٔ روابط بین‌الملل چیست و چگونه حل می‌شود؟» آغاز می‌شود. کتاب حاضر

از سلسـله کتاب‌هـای جیبی اسـت کـه زیرعنوان «مسـالهٔ اصلی روابط بین‌الملل چیسـت؟» در دسـت‌رس شـما قرار گرفته است. محتـوای ایـن کتـاب نیـز از لای‌به‌لای مصاحبـهٔ کارشناسـان و دانشـمندان روابـط بین‌الملل اسـتخراج شـده اسـت کـه از برنامهٔ (نظریـهٔ سـخن می‌گوید[1] »، گرفته شـده اسـت.

کتـاب بـه دنبـال تحلیـل و نقـد دیـدگاه دانشـمندان روابـط بین‌الملـل نیسـت. بلکـه بـدون دخل و تصـرف دیـدگاه هریک از ایـن نظریه‌پـردازان و کارشناسـان را بـه فارسـی برگـردان کـرده و در صـورت ممکن مباحث بسـیار مهم را به عنوان جـان کلام در پایان آن درج کـرده اسـت. هم‌چنـان در پایـان کتاب یـک نتیجه‌گیری کوتـاه بـا یک جدول تزیین شـده اسـت کـه در آن چکیـده دیدگاه دانشـمندان آمده اسـت.

از آن جایی‌کـه شـیوهٔ نوشـتاری مطالـب ایـن کتـاب در قالب مصاحبـه آمـده اسـت و در جریـان ترجمـه و ترتیـب بـه یـک اثـر علمی ویراسـتاران ناگزیر بعضی از واژه‌گان، مفاهیم و کلماتی را که به‌صـورت مصاحبه‌ای آمده بود، حذف و یـا در صورت لزوم جهت تکمیل جملـه (البته بدون دخل و تصرف در محـور متن) افزودند. به‌نمونـه، دانشـمندان به‌صورت اغلب وقتـی در مورد مسـاله‌ی به نمونه‌هـای تاریخـی اسـتناد کرده‌انـد، در بسـیار مـوارد مثال‌های

---

1 Theory Talks

Theory Talks is an initiative by Peer Schouten and is registered as ISSN 2001-4732 | 2008-2012- http://www.theory-talks.org/

بومی از روستا و شهر خود مثال داده‌اند که بعضی از این موارد به تشخیص ویراستاران از مضافات بر متن دانسته شده و در نهایت از متن حذف گردیده‌اند؛ البته این اجرا بدون این که سکتگی در محتوای متن وارد کند، لازم دیده شده است. در بعضی موارد هم یک دانشمند چون با گفتار و آرای دانشمند دیگر موافق بوده، به صورت کامل نقل قول او را در بندهای طولانی یادآوری کرده است که در کتاب یا فشرده شده و یا حذف گردیده است.

در عین حال هر دانشمند برای این‌که به خوانندگان عزیز خوب‌تر معرفی شود در آغاز صفحه با یک عکس و نام کامل تزیین شده و مسلک و شغل علمی او در پاورقی با حفظ صورت انگلیسی نام دانشمند درج شده است. دلیل این کار آن است که تعداد زیادی از کارشناسان مطالعات بین‌المللی برای کسانی که تبحر بیش‌تر در روابط بین‌الملل نداشته باشند، ناشناخته‌اند.

ویراستاری ادبی و محتوایی تکه‌ترجمه‌های پراکنده که توسط تعداد زیادی از دوستان که بعضی از آن‌ها در رشتهٔ روابط بین‌الملل تخصص نداشتند و مگر بر اساس ماهیت این کتاب که سطح بین‌الملل علوم اجتماعی در آن در نظر گرفته شده است، کاری بس دشوار بود که همکاران من با دقت و رعایت اصول ویراستاری به آن مبادرت ورزیدند. به ویژه بعضی از دانش‌واژه‌های مهم و ناآشنا در علم روابط بین‌الملل که از سایر علوم اجتماعی به عاریت آمده‌اند، مستلزم ترجمهٔ دقیق و

مأنــوس بــود. من و همکاران در رایزنی و مشــورت تــلاش زیاد کردیم تــا معنی دقیــق و یا نزدیــک به فارســی را اســتفاده کنیم.

ایــن اثــر نیــز چــون کتــاب اول، به‌صــورت داوطلبانــه توســط تعدادی از دوســتان و دانش‌جویان ترجمه شــده اســت که برسبیل امانــت و احترام به حق برگــردان کننده آن، نــام هریک از مترجمان در ابتــدای ترجمــه آنــان آمــده اســت کــه از هریــک آن‌هــا تشــکر می‌کنــم. هم چنان از آقایــان مصطفی عاقلی، خــان محمد خوش فطــرت، کاکــه تاجیــک، اقبــال احســان، مصطفی مدثــر و جمیل احســاس که به ترتیب در ویراســتاری، صفحه‌آرایی، نمونه‌خوانی، طــرح جلــد و بازخوانی متــن همکاری کردنــد، ســپاس‌گزاری ویژه دارم. هم‌چنــان از مکتــب روابــط بین‌الملل کابل برای چاپ و نشــر این کتاب سپاســمندم.

میرویس بلخی

مکتب روبط بین‌الملل کابل

۱۴۰۲



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

استفن والت[1]
برگردان: محبوب‌الله افخمی

من فکر می‌کنم که بزرگ‌ترین چالش در روابط بین‌الملل به سه بخش دسته‌بندی می‌شود. چالش اول این است که مدتی زیادی می‌شود که در عرصۀ روابط بین‌الملل یک نظریۀ بزرگ جدید به‌وجود نیامده است که دانشمندان،سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیرندگان با این ایدۀ جدید درگیر باشند. برداشت من در این زمینه این است که ما طی ۱۰ یا ۱۵ سال گذشته در یک خلای عقلی قرار داشته‌ایم.

چالش دوم این است که باموضوع بسیاری از نظریه‌های معاصر روابط بین‌الملل به سادگی چندان مرتبط نیستند؛ در واقع چیزی زیادی در مورد دنیای واقعی که با آن دست و پنجه نرم می‌کنیم به دانش‌جویان ما نمی‌گویند. این امر به سیاست‌گذاران یا حتی شهروندان که سعی در درک جهان معاصر دارند، راهنمایی نمی‌کند. تشویق نظریه‌پردازان برای درگیر شدن با مسائل دنیای واقعی کاری است که حوزۀ ما باید انجام دهد. سومین چالشی که می‌بینم تلاش برای ادغام همه

---

۱. Stephen Walt، نظریه‌پرداز توازن تهدید از رویکرد نئوواقع‌گرایی ساختاری (شاخۀ تدافعی)، استاد دانشگاه هاروارد.

رشـــته‌های مختلـف نظـری اســت کــه به آســانی ممکن نیســت.

مـا نظریه‌هایی در سـطح سیسـتمی داریـم، نظریه‌هایی که به ویژگی‌هـای واحدها و مـوارد دیگر نگاه می‌کنند، مگـر هرگز در کنار هم قراردادن آن‌ها به شـکل سیسـتماتیک، ماهـر نبوده‌ایم. اکنون، مـا پیش‌بینی‌هـای رقابتـی بسـیاری داریـم کـه از آن نظریۀ‌هـای رقابتی ناشـی می‌شـود، مگر هنـوز در تفکیـک این‌کـه کدام‌یک از این موارد باهم متناسـب هسـتند، یا این‌که چگونـه می‌توانید همۀ این نظریه‌هـای مختلف را به روش ترکیبی اسـتفاده کنید، مهارت نداریم.

تـا آن‌جـا که به بحـث اصلی مربوط می‌شـود: من فکـر می‌کنم اساسـی‌ترین بحـث روابـط بین‌المللـل هنـوز بیـن کسـانی اسـت کـه دیـدگاه خوش‌بینانـه نسـبت بـه پیش‌رفت انسـان دارنـد -که اساسـاً براساس گسـترش اصول لیبرال بنا یافته اسـت- و کسانی کـه چنین بـاور ندارند، اسـت. گـروه قبلی معتقد اسـت کـه نظام بین‌المللـل بـه تدریـج در مسـیری مسـالمت‌آمیز تکامـل می‌یابد، جنگ‌هـای بزرگ به‌طـور فزآینـده‌ای کم‌تررخ می‌دهند و گسـترش دموکراسـی، وابسـتگی متقابل اقتصـادی، نهادهـای بین‌المللی و ادغام سیسـتم‌های اطلاعاتی بـه تدریج باعث ایجـاد یک جامعۀ جهانی می‌شـود.

گروه دوم متشـکل از کسـانی اسـت کـه در واقع فکـر می‌کنند روابـط بین‌المللـل اساسـاً با گذشـت زمـان تغییـر چندانـی نکرده

است. برای مورد دوم، سیاست بین‌الملل هنوز بیش‌تر مربوط به رقابت بین واحدهای سرزمینی است - در جهان مدرن، ایالات متحده- و حتی اگر جنگ بعید باشد، آماده‌سازی برای جنگ ادامه خواهد یافت و مجموعۀ آشنایی از نگرانی‌های امنیتی برای روابط بین‌الملل مهم خواهد بود. من مشخصاً در گروه دوم جای دارم. اکنون، من نگران دومین چالشی که ذکر کرده‌ام (ارتباط بین نظریۀ روابط بین‌الملل و دنیای واقعی)، هستم. من سعی می‌کنم مسائلی را که در آن‌جا واقعاً اتفاق می‌افتد - هرچند به روشی علمی- درگیر کنم و آرزو می‌کنم بیش‌تر دانشگاهیان نیز چنین کنند. نظریۀ روابط بین‌الملل نباید به یک فعالیت کاملاً دانشگاهی تبدیل شود که محققان فقط برای تعداد دیگری از دانشگاهیان بنویسند. اگر تمام آن‌چه که ما انجام می‌دهیم، خواندن کارهای یک‌دیگر است، بدون این‌که واقعاً بخواهیم با مخاطبان بزرگ‌تر صحبت کنیم، از یک نقش اجتماعی بسیار مهم چشم‌پوشی می‌کنیم. اگر کسی هرگز از این آزادی برای درگیر شدن در بحث‌های بزرگ و واقعی استفاده نکند، تصدی چه معنایی دارد؟ و من فکر می کنم که رشتۀ روابط بین‌الملل با توجه به ادبیات موجود تحت تأثیر نوعی از اوتیسم قرار دارد.

از نظر بحث اصلی، من به وضوح فکر می‌کنم که طبیعت رقابتی سیستم از بین نخواهد رفت. مردم به طور مداوم امیدواراند که جنگ در حال منسوخ شدن است و رقابت امنیتی با اشکال

سیاسـی لیبرال یا وابسـتگی متقابل اقتصادی از بیـن می‌رود، مگر مـن نمی‌بینم که چنین چیـزی در زندگی اتفـاق بیافتد.

از نظـر چالش‌های دنیای واقعـی، نظریه روابـط بین‌الملل باید بـا چالش‌ها کنار بیاید کـه من فقط یکی از آن را ذکـر می‌کنم. امروز ما در حال بررسـی پیامدهای یک سیسـتم اطلاعاتـی یک‌پارچه در سـطح جهان هسـتیم که انترنت بارزترین نمود آن اسـت- جهانی کـه ایده‌هـا و اطلاعات می‌تواننـد در زمـان واقعی و با هزینهٔ بسـیار کـم کـره زمیـن را پیمایـش کننـد. درجـه‌ای از ارتبـاط متقابـل که اکنـون بین جوامع مختلف وجـود دارد و ظرفیت یادگیـری در مورد آن‌هـا در زمان واقعـی به‌طور بالقوه بسـیار قابل‌توجه اسـت، مگر ما هنوزهـم باید پی‌ببریم که پیامدهای سیاسـی چیسـت.

بـرای نمونـه، شیطان‌پرسـتی در مـورد کشـورهای دیگریـا ارائهٔ اطلاعـات مغرضانه در مورد آن‌ها ممکن اسـت دشـوارتر شـود، زیرا طیـف وسـیعی از منابـع اطلاعاتـی در دسـت‌رس اسـت. بازهم، مسـأله ایـن اسـت کـه مـا کامـلاً نمی‌دانیـم معنـی آن چیسـت. بنابرایـن، ایـن نمونه‌ای از پدیـده‌ای در دنیای واقعی اسـت که نیاز به تجزیـه و تحلیل نظـری دارد.

دومیـن مسـأله در دنیـای واقعـی کـه بایـد بـه آن فکـر کنیـم، تعـادل بیـن قدرت دولـت و قدرت فرد اسـت. گروه‌هـای کوچکی از مـردم توانایـی آسـیب زدن بیش‌تـر از هر زمـان دیگـری در تاریخ را دارنـد. تنهـا کاری کـه شـما بایـد انجـام دهیـد، این اسـت که

به سازمان‌های تروریستی مجهز به سلاح‌های بیولوژیکی یا هسته‌ای فکر کنید. آن‌ها می‌توانند خسارات فوق‌العاده‌ای را وارد کنند؛ بسیار بیش‌تر از آن‌چه که هر بازیگر غیردولتی در گذشته داشته است. برای برخی، این نشان می‌دهد که دولت در حال ضعیف شدن است، مگر در عین حال، ظرفیت سازمان‌های دولتی برای نظارت بر آن‌چه که انسان (فرد) در آن قرار دارد، نیز افزایش یافته است.

به نظر می‌رسد شهروندان در بسیاری از کشورها مایل به تحمل سطح بالاتری از نظارت هستند که در گذشته پذیرفته بودند. به طور کلی یکی از مهم‌ترین موضوعات سیاست این است که چگونه این نوع رقابت بین قدرت دولت و خودمختاری فردی -که شامل افرادی است که علاقه‌مند به انجام کارهای بد هستند- در قرن آینده بازی می‌کند و این نه‌تنها برای دنیای غرب، بلکه برای بسیاری از مکان‌های دیگر نیز مهم است.

سخن کلیدی

«دانشمندان روابط بین‌الملل اساساً در مورد دنیای واقعی که ما روزمره با آن دست و پنجه نرم می‌کنیم، چیزی نمی‌گویند. در حالی که درگیر شدن با دنیای واقعی کار اصلی ما است.»



مسألهٔ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

ارنت لِجفارت[۱]

برگردان: محبوب‌الله افخمی

برای من، این یک پرسش دشوار است، نه‌تنها به این دلیل که بازنشسته هستم، بل به این دلیل که خودم را یک تجربه‌گرای معمولی می‌دانم، بنابراین بحث‌های نظری واقعاً تأثیراتی برای کار من ندارند. در هر صورت، من مطمئناً به مکتب انتخاب منطقی تعلق ندارم و نمی‌توانم خودم را در هر بحث کاملاً نظری جا دهم. من فکر می‌کنم شما باید قبل از شروع هر کار به‌صورت نظری فکر کنید، مگر در پایان، برای من کار اکادمیک سالم عمدتا در مورد آزمایش تجربی معنی دارد. من در مقایسه با اکثر محققان سریع‌تر ادعا کردم که اگر بین عامل الف و عامل ب، همبستگی پیدا کنید و اگر عامل ب، نتیجهٔ مطلوبی داشته باشد، چیزی پیدا کرده‌اید که دارای پیامدهای سیاستی است، گرچه «ب» را دوست دارید؟ برای به دست آوردن عامل «ب» سعی کنید عامل الف را معرفی کنید! برای نمونه، من در مورد چگونگی افزایش میزان رأی‌دهندگان در سخن‌رانی ریاست‌جمهوری خود در انجمن علوم سیاسی امریکا صحبت کردم. اگر راهی برای افزایش میزان مشارکت در رأی‌دهندگان پیدا

---

۱. Arend Lijphart، کارشناس تقسیم قدرت در افریقا، استاد دانشگاه کالفورنیا.

کردید و اگر هم چنین مشارکت بیش‌تری را دوست دارید، یک نتیجهٔ سیاست واضح دارید! من نمی‌دانم که چرا دانشمندان علوم اجتماعی اغلب مایل نیستند پیامدهای اقدام سیاسی را براساس آن انجام می‌دهند. من تحت تأثیر قرائت مارکسیستی قرار گرفته‌ام، مگر هدف من همیشه درک مطلوب عامل ب، بوده است، بنابراین حدس می‌زنم که بتوانم خودم را التقاطی بنامم.

سخن کلیدی

کار یک دانشمند این است که از طریق تبیین دو متغییر، تأثیر یک عامل را بر عامل دیگر کشف کرده و از این طریق به علم خدمت کند.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

استفن کراسنر[۱]
برگردان: محبوب‌الله افخمی

من فکر می‌کنم که اکنون بزرگ‌ترین چالش رشتۀ روابط بین‌الملل، نحوۀ برخورد با دولت‌های شکست خورده / وامانده است. منظور از دولت وامانده، دولت‌هایی اند که بد اداره شده‌اند و مدیران بدی در رهبری این دولت‌ها قرار داشته‌اند. اگر پیرامون دولت‌های وامانده به مباحث نظری رجوع کنیم، در خواهیم یافت که به طور خیره‌کننده‌ای حوزۀ نظری در این بخش پراکنده است. برای نمونه، در مورد چگونگی تضعیف اجارۀ منابع طبیعی، ساختارهای حاکمیت موثر و استفاده از تعداد خاص منابع، قواعدی وجود دارد که راه را روشن می‌کند و در این مورد پیشینۀ نظری هم وجود دارد، که با مراجعه به این پیشینۀ مسائل کنونی را می‌توان شناخت و تحلیل کرد.

با این حال، مگر بحث خوبی در مورد چگونگی مقابله با شکست دولت و حکومت بد وجود ندارد. این عجیب است، زیرا شکست دولت یکی از بزرگ‌ترین و پیچیده‌ترین پرسش‌ها در علوم سیاسی نیز است: ساختارهای سیاسی چگونه تکامل

---

۱. Stephen Krasner، نظریه‌پرداز دولت‌های ورشکسته و رژیم‌های بین‌الملل، استاد دانشگاه استنفورد.

می‌یابند و چگونه می‌توانند همانند آن‌چه می‌نمایانند، باشند؛ یکی از پرسش‌های پیچیده به شمار می‌رود. چشم‌اندازهای فعلی در مورد توسعهٔ دولت شامل دیدگاه‌های زیر است:

دیدگاه نخست: دیدگاه متداول مدرنیزاسیون است که از ایده‌های مارتین لیپست ناشی می‌شود، که توسعهٔ اقتصادی را بستر خوبی برای دموکراتیزه شدن می‌داند. مگر دقیقاً توضیح نمی‌دهد که توسعهٔ اقتصادی برای نخستین‌بار از کجا ناشی می‌شود. هنگامی که لیپست مقالهٔ خود را در سال ۱۹۵۹ در ای. پی. اس. آر نوشت، در ادبیات اقتصادی خود به دانش‌واژه «شکاف مالی» متمرکز شده بود.

او بیان داشت که اگر باور دارید با ارائهٔ کمک خارجی کشورهای توسعه‌نیافته را به سوی توسعه حرکت دهید این یک باور نادرست است، زیرا چهل سال تزریق کمک‌های اقتصادی خارجی به دولت‌های وامانده، ثابت کرده است که این فرض نادرست است و کمک خارجی در هیچ کشوری منجر به رشد اقتصادی و توسعهٔ سیاسی نشده است.

دیدگاه دوم: مجموعه‌ای از استدلال‌ها در مورد نهادینه‌شدن از منظر مدیریت دولتی وجود دارد که توسط فرانسیس فوکویاما و ساموئل هانتینگتون (در کتاب نظم سیاسی در جوامع در حال دگرگونی) ارائهٔ شده است. آن‌ها معتقداند که در صورت تحرک سیاسی بدون نهادسازی سیاسی هیچ مشکلی ناشی

از توسعه‌نیافتگی حل نخواهد شد. به‌گونهٔ نمونه، اگر به عراق یا غزه (فلسطین) نگاه کنید، این بحث کاملا درست به نظر می‌رسد و جواب پرسش خود را به آسانی پیدا می‌کنید.

بنابراین برای آن‌چه که می‌توان نهادینه‌سازی متعارف نام گذاشت، مهم‌ترین بستر توسعه ساختن نهادهای سیاسی با قابلیت‌های امروزی است. مگر در مباحث آن‌ها هم، هم‌چنان برای یک آغاز خوب چیز راه‌گشای گفته نشده است. مثلا باید یک نقطهٔ صفری برای آغاز وجود داشته باشد، تا به مرحلهٔ تکامل برسد، که به آن اشاره نکرده‌اند.

دیدگاه سوم: نهادگرایی انتخاب منطقی / انتخاب عقلانی است، که می‌گوید: شما وقتی توسعه می‌یابید که مردم بتوانند یک هم‌سازی پیروزمندانه را انجام دهند و نهادها، افزایش احتمال تعاملات افراد و مردم را ضمانت کنند؛ یعنی این تعاملات نه در خلاء، بلکه در درون نهادها شکل بگیرند. در این زمینه مباحث مطرح در نظریهٔ رابرت اچ. بیتس، نمونهٔ خوبی است. او فقط کتابی به نام «هنگامی که اوضاع ازهم پاشید: شکست دولت در افریقای اواخر قرن»، دربارهٔ افریقا نوشت.

نویسنده در آن کتاب استدلال می‌کند که حاکمان می‌خواهند در قدرت بمانند، کاری که بر بنیاد گفتهٔ بیتس می‌توانند انجام دهند، یا با حالت‌های معمول مالیات یا با بهره‌برداری از کمک‌های خارجی ماندن در قدرت را شکل عملی

بخشـیدند. انتخـاب این‌که کدام مسـیر بایـد دنبال شـود، تحت شـرایطی اسـت که این رهبران در آن قـرار دارند. اسـتدلال وی این اسـت کـه در افریقـا وقفـهٔ عمده در دهـهٔ ۷۰ اتفـاق افتاد کـه در اثر افزایـش قیمت‌های انـرژی، کاهش شـدیدی در نرخ رشـد رخ داد. کاهش رشـد منجـر به کاهـش درآمدهـای مالیاتی شـد.

حاکمان به عنوان یک پاسـخ از مالیات متعارف به بهره‌برداری و رانت‌جویـی از کمک‌های بیرونی تبدیل شـدند، زیـرا فقط رانت بـا بهره‌بـرداری می‌توانسـت منابع کافی بـرای تأمیـن حامیان خود در اختیـار آن‌ها قرار دهد. پیامدهای آن در بلندمدت برای توسـعهٔ افریقـا ویران‌گر بود.

دیـدگاه چهـارم: ایـن دیـدگاه بـه اهمیـت وابسـتگی به مسـیر متمرکـز اسـت. یکـی از نمونه‌هـای اخیر مقالـهٔ ان. بی. آر توسـط اعجـم اوغلو، جانسـون، رابینسـون و یرید در سـال ۲۰۰۵ با عنوان «عاید و دموکراسـی» به نشـر رسـید. نظریهٔ وابستگی به مسیر معتقد اسـت کـه تحـولات تصادفـی در یـک زمـان خـاص می‌تواند یک سیاسـت را در یک مسـیر یا مسـیر خاصی قرار دهد. یک بـار در آن مسـیر حرکـت کنید، حتی اگر با توجه به رشـد اقتصادی یا توسـعهٔ سیاسـی مطلوب نباشـد، تغییر آن دشـوار است.

اگرچه که من طرف‌دار نظریهٔ وابسـتگی به مسـیر هسـتم، مگر قطعـاً در ادبیـات دانشـگاهی در مـورد این‌که آیـا نظریهٔ نوسـازی، نظریـهٔ نهادی متعارف، نظریهٔ نهادی انتخاب منطقی یا وابسـتگی

به مسیر، مفیدترین دیدگاه را برای درک تکامل سیستم‌های سیاسی فراهم می‌کنند، تا اکنون اجماعی وجود ندارد. فکر در مورد استفاده از سه رویکرد متفاوت، نه‌تنها حل نشده است، بلکه از ساختار مناسبی نیز برخوردار نیست.

وقتی به روابط متعارف دولت به دولت می‌اندیشیم، ادبیات غنی و موضع‌گیری‌های کاملاً مشخصی برای مباحث مربوط به روابط دولت‌ها داریم. برای نمونه، می‌توانیم بگوییم که ایالات متحده در مورد ظهور چین چه کاری باید انجام دهد؟ مواضع موجود کاملاً روشن است: ما باید چین را مهار کنیم یا چین را درگیر مسائلی کنیم که سرگرم شود. مگر اکنون هم‌زمان با آن، این پرسش نیز پیش می‌آید: که ایالات متحده در مورد افغانستان چه کاری باید انجام دهد؟

بحث معادل آن در مورد افغانستان بسیار آشفته و پیچیده می‌شود. در این جا می‌بینید که ساختار بسیار خوبی برای تفکر در مورد سیاست‌های قدرت‌های بزرگ و کشورهای با ثبات وجود دارد، مگر ما چنین ایده‌های پیش‌رفته‌ای را در مورد کشورهای وامانده هرگز نداریم.

سخن کلیدی

مسألهٔ اصلی روابط بین‌الملل چگونگی نحوهٔ برخورد دولت‌ها با یک دولت شکست‌خورده و یا شکننده بوده و ادبیات موجود در این حوزه بسیار پراکنده بوده و قادر به تبیین این روابط نیست.



مسألهٔ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

الکساندر دوگین[۱]
برگردان: محبوب‌الله افخمی

حـوزهٔ روابـط بین‌الملـل فوق‌العـاده جالـب و چندبعـدی اسـت. بـه طور کلـی، ایـن رشـته امیدوارکننده‌تر از آن اسـت که بسـیاری تصور می‌کننـد. من فکر می‌کنـم امروز یک برجسته‌سـنجی / چند بُعدسـنجی در روابـط بین‌الملل وجـود دارد که بر بنیـاد آن می‌توان چنـد محـور را از هم تشـخیص داد. **نخسـتین و سـنتی‌ترین محور،** واقـع گرایی- مکتب انگلیس- لیبرالیسم اسـت. اگـر بحث‌ها در این‌جا، در سـطح اکادمیک، پس از آن در سـطح سیاست‌مداران، رسـانه‌ها و روزنامه‌نگاران تمام شـود، همه بحث‌هـا و روش‌ها در هر بـار جدید و بی‌سـابقه به نظر می‌رسـند.

امـروزه، لیبرالیسـم در روابـط بین‌الملـل بـر آگاهـی تـوده‌ای مسـلط شـده اسـت، و اسـتدلال‌های واقع‌گرایانـه، کـه قبـلاً تـا حـدی در سـطح گفتمان تـوده‌ای فراموش شـده بودنـد، می‌توانند کاملاً جدید باشـند. از طـرف دیگر، مکتب انگلیس، کـه کاملا در محافل دانشـگاهی شناخته شده اسـت، ممکن است برای عموم مـردم ماننـد «افشـاگری» به نظر برسـد. مگر بـرای این اتفـاق، یک

---

۱. Alexander Dugin، کارشناس اوراسیا گرایی، جیوپولیتیک دریا- زمین ونظریه چند قطبی روسی، استاد دانشگاه دولتی مسکو.

روش‌شناسی گسترده از نزدیکی بین لیبرال‌ها و رئالیست‌ها لازم است، تا مکتب انگلیس اهمیت پیدا کند و تمام پتانسیل خود را فاش کند. این تقارن تحت سلطه رادیکالی لیبرالیسم در روابط بین‌الملل غیرممکن است. به همین دلیل، من موج جدیدی از رئالیست‌ها و نئورئالیست‌ها را در این حوزه پیش بینی می‌کنم، که تقریباً فراموش شده و تقریباً به حاشیه رانده می‌شوند و می‌توانند خود و برنامه‌های‌شان را کاملاً مشخص کنند. به نظر من، این یک اثر حیاتی ایجاد می‌کند و باعث ایجاد تنوع در بحث‌های جمعی و اجتماعی می‌شود که امروزه در حال تبدیل شدن به یک‌نواختی و خودارجاعی هستند.

محور دوم، نسخه‌های بورژوایی روابط بین‌الملل (رئالیسم، مکتب انگلیس و لیبرالیسم، همه باهم) در روابط بین‌الملل در مقابل مارکسیسم قرار دارند. در گفتمان عامه‌پسند و حتی دانشگاهی، این مضمون کاملاً کنار گذاشته می‌شود؛ گرچه محبوبیت والرشتاین و سایر نسخه‌های نظریهٔ نظام جهانی نشان‌دهندهٔ میزان علاقه به این نسخهٔ مهم از نظریه‌های روابط بین‌الملل کلاسیک اثبات‌گرایانه است.

محور سوم، در مقابل پوزیتیویسم، در همه انواع آن (از جمله مارکسیسم) است. دانشمندان روابط بین‌الملل ممکن است این تصور را داشته باشند که حملات پست‌مدرن به پایان رسیده است، زیرا با «رئالیسم انتقادی» با موفقیت دفع شده است، مگر

به نظر من این‌گونه نیست. از ساختارگرایی میانه و هنجارگرایی تا پسا ساختارگرایی افراطی، نظریه‌های پسااثبات‌گرایانه دارای یک توانایی عظیم ساختارشکنانه و متناسب با آن، علمی هستند، که هنوز حتی درک آن آغاز نشده است. از نظر برخی‌ها پست‌مدرنیسم یک بازی هیجان‌برانگیز به نظر می‌رسید. این یک مرحلۀ پسا هستی‌شناسی جدید است و اساساً بر کل ساختار معرفت شناختی روابط بین‌الملل تأثیر می‌گذارد. به نظر من، این محور بسیار مهم و اساسی باقی مانده است.

محور چهارم، چالش جامعه‌شناسی روابط بین‌الملل است که می‌توانیم آن را «چالش هابسون» بنامیم. از دید من، جان هابسون در انتقاد خود از اروپامحوری در روابط بین‌الملل با پیشنهاد در نظر گرفتن اهمیت ساختاری عامل «اروپامحوری» به عنوان رویکرد مسلط و روشن ساختن آن، پایه و اساس کاملاً جدید را ایجاد کرد. هنگامی که عنصر نژادپرستانه اروپامحوری را به یک متغیر تبدیل کنیم و از جهان‌شمولی نژادپرستی غرب که همه سیستم‌های روابط بین‌الملل؛ از جمله اکثر سیستم‌های پسا- پوزیتیویستی که براساس آن ساخته شده اند، دور شویم، یک رشتۀ کاملاً متفاوت را به دست می‌آورید. اگر تفاوت بین فرهنگ‌ها را در نظر بگیریم، به اندازۀ فرهنگ‌های مختلف می‌تواند سیستم روابط بین‌الملل وجود داشته باشد و این محور را فوق‌العاده مهم می‌دانم.

محـور پنجـم، نظریـۀ یـک جهـان چندقطبـی در مقابـل همه مـوارد دیگـر اسـت. نظریـۀ جهـان چندقطبـی در روسـیه توسـعه یافت؛ کشـوری کـه هیچ‌کس در طول اسـتقرار روابـط بین‌الملل به عنـوان یک رشـتۀ مهم آن را جـدی نگرفت. از ایـن‌رو بدبینی کاملاً قابل‌توجهـی نسـبت بـه نظریۀ جهـان چندقطبـی پا برجا اسـت.

محور ششـم، روابـط بین‌الملل در مقابل سیاسـت جغرافیایی اسـت. سیاسـت جغرافیایی معمولاً در چارچوب روابط بین‌الملل فرعـی نسـبت به اصل شـمرده می‌شـود. مگربـه تدریـج، معرفت بالقـوۀ سیاسـت جغرافیایی، علی‌رغـم انتقاداتی که نسـبت به آن وارد می‌شـود، بیـش از پیش آشـکار می‌شـود. ما فقط بایـد از خود در مـورد سـاختار هرمفهـوم سیاسـت جغرافیایی پرسـش کنیم تا پتانسـیل عظیم موجود در روش آن را کشـف کنیم، که ما را به درون مضمون بسـیار پیچیده و معنای اشـباع فلسـفه و هستی‌شناسی فضـا می‌برد. اگراکنون این محورهـا را روی یک‌دیگرقرار دهیم، یک زمینـۀ نظری بسـیار پیچیده به دسـت می‌آوریم. فقـط اولین محور در بیـن مـردم هنجار تلقی می‌شـود و آن‌هـم با تسـلط تقریباً کامل و یک‌بعـدی لیبرالیسـم در روابـط بین‌الملـل اسـت. «دموکراسـی علمـی» و کثرت‌گرایی گنوسـئولوژیکی با سـایرمحورهـا برای تمام مـردم غیرقابل دسـت‌رس اسـت. مـن این سـلطۀ لیبرالیسـم را در میان مـردم «سـومین توتالیتاریسـم» می‌نامم، مگراین یک مسـألۀ جداگانه است.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

الکساندر ونت[۱]

برگردان: محبوب‌الله افخمی

در پاسخ به پرسش شما، من تردید دارم که بحث خاصی را نام ببرم. یک پاسخ معیاری برای من می‌تواند مسلماً بحث خردگرایانه- سازه‌انگارانه باشد، مگر از یک نظر دیگر، من به این بحث اهمیت نمی‌دهم. دیدگاه خودم - و آن‌چه که من به دانش‌جویانم می‌گویم- این است که مهم‌ترین کار، و شاید سخت‌ترین کار این باشد که اولاً چیزی را بگوییم که قبلاً نمی‌دانیم، و دوم این‌که چیزی را بگوییم که مردم به فکر فرو بروند.

جهان متفاوت است (در غیر این‌صورت، چه فایده‌ای دارد؟). به همین دلیل است که من خیلی در بحث‌های موجود سهیم نیستم. علاقۀ اصلی من این روزها به ایده‌های جدید است، نه ایده‌های قدیمی. به همین دلیل است که من دانش‌جویان دکتورا را در مورد متنوع‌ترین موضوعات ممکن وادار به تحقیق و پژوهش می‌کنم، زیرا من فقط از آن‌ها می‌خواهم چیزی را به من بگویند که قبلاً نمی‌دانستم.

---

۱. Alexander Wendt، نظریه‌پرداز سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل؛ استاد دانشگاه ایالیتی اوهایو.

سخن کلیدی

روابط بین‌الملل در شرایط کنونی نیازمند نظریه‌های جدید است و به زاویه‌هایی باید بپردازد که بدیع بوده و قبلاً بدان پرداخته نشده است.



مسألۀ اصلی روابط بین الملل چیست؟

امانوئل والرشتاین[۱]
برگردان: جمیل احساس

بررسی و تحلیل من از جهان مدرن نشان می‌دهد که ما در یک بحران ساختاری به‌سر می‌بریم که در واقع این ساختار قادر به ادامۀ حیات خود نیست و جهان را در یک وضعیت آشفته قرار داده و ممکن است که این وضعیت بیست تا چهل سال ادامه یابد. بحران کنونی جهان مربوط به فقدان ارزش کافی و نبود سود احتمالی است که ساختار جهان را با انشعاب مواجه نموده و برای بیرون شدن از وضع موجود و رسیدن به یک نظم جدید، پایدار و جهانی دو راه وجود دارد. مهم‌ترین چالش فعلی که میان دو فرضیۀ جایگزین وجود دارد، این است که جهان می‌تواند آن را انتخاب کند، مگر بسیار دشوار است که یک تعریف واضح برای این دو روش انتخاب کرد. افرادی تلاش خواهند کرد تا یک نظم جدید را بسازند که ویژگی‌های اساسی نظم موجود را داشته باشد، مگر یک نظام سرمایه‌داری نباشد؛ زیرا این نظم یک ساختار سلسله‌مراتبی و استثماری دارد. از یک جهت این نظام جایگزین، نسبتاً دموکراتیک و تساوی‌گرا است.

---

۱. Immanuel Wallerstein، نظریه‌پرداز نظم جهانی، پایان سرمایه‌داری و یک دست‌سازی علوم اجتماعی، استاد دانشگاه بینگامتون.

بنابرایـن، ایـن دانش‌واژه‌هـا بسـیار مبهم هسـتند و یک شـخص نمی‌توانـد از قبل جزئیات سـاختاری نظـم آیندهٔ جهـان را تعریف کنـد، مگـر از نظـر من یک راه‌حـل این اسـت که نظم جهـان آینده بهتر از نظم کنونی باشـد و شـاید هم بدتر از آن که فعلاً حاکم است. بـه هرحال،ایـن یـک مبـارزهٔ واقعـی سیاسـی اسـت و پیش‌بینی برآینـد آن ذاتـاً غیـرممکن به نظر می‌رسـد. تنها چیزی کـه می‌توان از آن اطمینـان داشـت، این اسـت که نظم موجـود نمی‌تواند تداوم یابـد و این عواقبی در پی خواهد داشـت؛ به سـخن معـروف «ایلیا پریگوجیـن» نظـم براثـر هرج‌ومرج ایجاد می‌شـود.

سخن کلیدی

> *ما در یک بحران ساختاری به سر می‌بریم که قادر به ادامهٔ حیات خود نیست و جهان را در یک وضعیت آشفته قرار داده است. باید ساختار دیگری جایگزین ساختار موجود شود.*



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

امیتاو آچاریا[۱]
برگردان: رحیم اعظمی

امروزه بزرگ‌ترین چالش این است که چگونه می‌توان مطالعه روابط بین‌الملل را فراتر از مرکز آن، یعنی امریکا- اروپا انتقال داد. زیرا، نظریۀ روابط بین‌الملل اکنون تاریخ، صدا و تجارت جهان غیرغرب را به حاشیه برده است. بحث اصلی این نیست که آیا این جهت‌گیری‌ها وجود دارد، یا نه؛ زیرا تصور می‌کنم افرادی اندکی در این مورد اختلاف نظر دارند. اختلاف نظر واقعی در مورد چگونگی رفع این سمت‌گیری‌ها است.

برخی اندیشمندان معتقداند که نظریه‌های اصلی رئالیسم، لیبرالیسم و سازه‌انگاری به اندازه کافی انعطاف‌پذیری دارند و با تجربیات جهان غیرغربی سازگاراند. استدلال آن‌ها استوار بر تجربه و آزمایش این نظریه‌ها و تطابق آن‌ها با رویکردهای سیاسی است. اگر در مواردی هم نظریه‌های اصلی از تبیین تجربیات غیرغربی عاجز شدند، آن را باید تعدیل نمود و هیچ دلیل جدیدی فراتر از آن چه اکنون وجود دارد، نیست. دیدگاه دیگری این است که ما واقعا باید زمینه‌ها و رویکردهای نظری و روش‌های موجود

---

۱. Amitav Acharya، کارشناس پیوستگی مناطق، آسه آن و جهان‌گرای نادرست غربی روابط بین‌الملل، استاد دانشگاه دانشگاه امریکایی واشنگتن.

روابـط بین‌المـلـل را رد کنیـم و نظریه‌ها و روش‌هـای کاملا متفاوتی را پی‌افگنیـم. موضـع خـودم در حـد فاصل میـان ایـن دو دیدگاه قـرار دارد. یعنـی بـه خاطراین‌کـه نظریه‌های رئالیسـم، لیبرالیسـم و سـازه‌انگاری برخاسـته از فلسـفه و تاریخ روابـط بین‌الملل غرب اسـت، نباید رد شـوند. اسـتدلال مـن مبتنی بر این اصل اسـتوار اسـت که بـه نظریه‌ها، روش‌هـا و رویکردهای غیرغربی اجـازه داده شـود تـا آن‌چـه قبـلاً داشـتیم بـا آن تعامـل و رقابت کننـد. هدف اصلـی این اسـت کـه همه احسـاس کننـد در یک خانهٔ مشـترک هسـتند و داشـته‌های خود را در خانـوادهٔ روابط بین‌الملل شـریک سـازند. بایـد تأکید نمایـم که هدف مـن راه‌اندازی یـک گفتمان، مانند مناظـره واقع‌گرایی با آرمان‌گرایی یا خردگرایی و سـازه‌انگاری نیسـت. هم‌چنیـن دسـته‌های غربـی و غیرغربـی کـه اسـتفاده می‌کنـم، گفت‌وگوهای همگن نیسـتند که مباحـث در داخل این اردوگاه‌هـا رخ دهـد. در واقـع، آن‌چـه دنبالش هسـتم، شناسـایی تعصبـات در روابـط بین‌المـلـل و غلبه برآن اسـت. بـرای توضیح بیش‌تـر، مـن در مـورد چهار نـوع تعصب بحـث می‌نمایم:

نخسـتین تعصب، قوم‌گرایی اسـت. از منظر غرب، این گرایش بـرای نظریه‌پـردازی در مـورد اصـول یـا سـازوکارهای اصلـی نظـم بین‌المللـی اسـت کـه برخاسـته از ایده‌هـا، فرهنـگ، سیاسـت، تجـارب تاریخی و شـیوه‌های خـاص حاصل می‌شـود. برعکس، این امر در حاشیه‌سـازی تجربیات غیرغربی- فرهنگ، سیاسـت،

تجارب تاریخی و اقدامات معاصر نیز منعکس می‌شود. بخشی از این قوم‌گرایی را می‌توان ناشی از احساس برتری‌جویی اندیشه‌های غربی و تجارب غرب نسبت به عقاید و تجربیات غیرغربی دانست.

تعصب دوم، جهانی پنداشتن نظریهٔ روابط بین‌الملل است. این واقعیت وجود دارد که رویه‌های غربی را به عنوان یک معیاری جهانی در نظر بگیریم، در حالی که اعمال غیرغربی به عنوان خاص‌گرایی یا انحراف، یا چیزی که به نوعی پست‌تر است، تلقی می‌شود. باید متذکر شد که بسیاری از آن‌چه امروز در نظریهٔ روابط بین‌الملل رخ می‌دهد، گسترش تاریخ دیپلماتیک اروپا و سیاست خارجی معاصر امریکا است. این‌ها به عنوان معیارهای جهانی در نظر گرفته می‌شوند که همه باید از آن پیروی کنند؛ به غیرغربی‌ها گفته می‌شود که سیستم دولتی معاصر یا نظم منطقه‌ای / بین‌المللی (مانند رویکرد اتحادیهٔ اروپا جهت ادغام منطقه‌ای) الگویی است که همه باید از آن پیروی کنند.

تعصب سوم، بین عناصر مختلف نظریه روابط بین‌الملل (متأثر از تجربهٔ غرب) و آن‌چه در واقع در جهان غیرغربی اتفاق می‌افتد، چنددستگی است. شما نظریهٔ ثبات هژمونیک یا نظریه‌های وابستگی متقابل دارید که تصور می‌شود تمام تجربهٔ جهان را به تصویر می‌کشند، مگر بسیاری از آن‌ها به سادگی نمی‌توانند آن‌چه را که در جهان غیرغربی اتفاق می‌افتد توصیف

و تبیین کنند. یک نمونهٔ اصلی از عدم تطابق در مفهوم «امنیت ملی» دیده می‌شود که مطالعات امنیتی را از جنگ سرد به بعد بررسی می‌کند (که تاکید بر حاکمیت و تمامیت ارضی کشور از تهدیدات نظامی خارجی دارد) این در حالی است که معضلات امنیتی بیش‌تر کشورهای درحال توسعه به‌صورت اساسی از ناحیهٔ داخلی متوجه آن‌ها است. بنابراین، بین گفتمان اصلی امنیت در غرب در طول جنگ سرد و تجارب جهان سوم یک انشعاب اساسی وجود داشته است.

سرانجام، من انکار نمایندگی را به عنوان جریان قوی که از جریان اصلی نظریهٔ روابط بین‌الملل عبور می‌کند، شناسایی می‌کنم. این شامل انکار مشارکت جوامع غیرغربی در روابط بین‌الملل است. بنابراین، اصول و سازوکارهای ایجاد نظم بین‌المللی (برای نمونه دموکراسی، حاکمیت دولت، حقوق بشر) به عنوان کمک‌های اساسی غرب دیده می‌شود. نقش یا نمایندگی کشورها یا جوامع غیرغربی حاشیه‌ای یا بی‌نتیجه تلقی می‌شود. برای نمونه، ایدهٔ حاکمیت و هنجار مربوط به عدم مداخله به‌گونهٔ کلی مشخص‌کنندهٔ نظم وستفالیایی است. آن‌چه در این تصویر گم شده است، نحوهٔ منطقه‌بندی و سازگاری این هنجارها در آسیا، امریکای لاتین یا افریقا است که باعث ایجاد سفارشات منطقه‌ای شده است.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

ان تیکنر[1]

برگردان: جمیل احساس

بزرگ‌ترین چالش در روابط بین‌الملل این است که یک بحث مرتبط می‌تواند به ما کمک کند تا موضوعات مهم در عرصه جهانی شدن جهان ما را بهتر بدانیم. من در واقع درک کرده‌ام که این یک پاسخ عقیده‌ای نمی‌باشد.

اما اغلب ما فرهنگیان درگیر بحث‌های اساسی و روشمند می‌شویم که در نهایت با یک‌دیگر یا با مخاطبان اندک بحث می‌کنیم. ما بیش‌تر تمایل داریم در مورد مشکلات علمی فکر کنیم، به جای این‌که در مورد مشکلات بزرگی که در جهان حاضر وجود دارد حرف بزنیم.

برای نمونه به آدرس ریاست جمهوری استیو اسمیت در سال ۲۰۰۲ که اندکی پس از ۱۱ سپتامبر بود، مراجعه شود. اسمیت این حرف را نقض کرد، زیرا در مورد چنین واقعۀ فاجعه‌آمیز حرفی برای گفتن نداشت.

---

۱. Ann Tickner، نظریه‌پرداز روابط بین‌الملل فیمنیستی، استاد دانشگاه جنوبی کلفورنیا.

سخن کلیدی

ما فرهنگیان بیش از این‌که به مشکلات بزرگ جهان توجه کنیم، خود را درگیر بحث‌های روشی می‌سازیم. بسیاری از کارشناسان برجستهٔ ما حرف تازه‌ای برای گفتن ندارند.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

انتونیو مارکینا[۱]
برگردان: فهیمه بخشی

بحث‌های بسا مهم در روابط بین‌الملل وجود دارد و به همین دلیل این رشته به حوزه‌های موضوعی بسیار متنوع و چندرشته‌ای گسترش یافته است. بنابراین، پاسخ این پرسش بستگی به فرد پاسخ‌گو دارد. مگر از آن جایی که این پرسش از من پرسیده شده است، پس خواهم گفت که کدام بحث از نظر من مهم‌ترین چالش است.

در دهۀ ۹۰، بحث در روابط بین‌الملل با کلید واژۀ جادویی «جهانی‌سازی» صورت گرفت و آن به دلیل پایان جنگ سرد بود. بسیاری از پژوهش‌گران امریکایی، به شمول فوکویاما، با دورنمای جهانی و سپس تسلط آن‌ها بر جهان، با خرسندی تمام «پایان تاریخ» و اتحاد جهانی سرمایه‌داری را اعلام کردند؛ هرچند حکومت مبتنی بر لیبرالیسم با استدلال سوزان استرنخ در کتاب «دولت‌ها و بازارها» به کشورهای در حال شکست و تأثیرات جهانی شدن بر آن‌ها متمرکز بود. اکنون پس از دو دورۀ ریاست جمهوری جورج بوش، ما به تدریج در حال شکل‌گیری تصویر

---

۱. Antonio Marquina، کارشناس فریب جهانی‌شدن، امنیت انرژی و چالش‌های سیاست خارجی اروپا، استاد دانشگاه ولینشیا.

واضح‌تری از این شکست هستیم و اساساً دلیل این ناتوانی خود ایالات متحده امریکا است که اشتیاق بیش از حد نسبت به خود دارد. بنابراین، پیامدهای این ضعف و ناتوانی باعث ایجاد ساختار چندقطبی و رقابت میان دولت‌ها شده است.

پژوهش‌گران و دانشمندان روابط بین‌الملل، برخلاف آن‌چه که تصورات و پیامدهای خرسندی پس از جنگ سرد پیش‌بینی می‌شد، متوجه شدند که: (۱) دولت‌ها واحدهای اداری نیستند که از بازارها پشتیبانی کنند، مگر دخالت نداشته باشند و (۲) این‌که بازارها نمی‌توانند خودشان را اداره کنند. بنابراین، مفهوم «حاکمیت» در این زمینه ویژگی‌های متفاوتی پیدا می‌کند و مهم‌ترین بحث‌های آینده این خواهد بود که چگونه حاکمیت سیستم بین‌المللی را در جهانی چندقطبی، که به طور فزآینده‌ای سازماندهی می‌شود، سازمان دهیم.

ایالات متحده امریکا برای مدتی به عنوان قدرت اصلی این سیستم باقی خواهد ماند، ولی اگر خواهان حل بسیاری از مشکلات خود باشد، پس نیاز به توافقات و مشارکت‌های واقعی دارد. در واقعیت جهان هشت سال تجربه عدم توانایی دولت بوش را در خصوص حل یک‌جانبه مشکلات امریکا داشته است که این پیامدهای مهمی از قبیل: همکاری و ائتلاف بین کشورهای کلیدی برای شکل‌گیری نظام بین‌المللی و حل نه‌تنها مشکلات جهانی، بلکه منطقه‌ای را نیز درپی خواهد داشت.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

ایال وایزمن[1]
برگردان: جمیل احساس

ما در عصری زندگی می‌کنیم که موج وسیعی از اطلاعات و نوعی فعالیت محوری برای ایجاد شفافیت در ارتباط با نهادهای دولتی، شرکت‌ها و نهادهای استخباراتی وجود دارد.

این اشکال در معرض قرارگرفتن، تعداد منابع اولیۀ شرکت‌های بزرگ، دولت‌ها و هم‌چنان فراهم شدن رسانه‌ها حوزۀ جنگ را به شدت افزایش داده اند، مگر این امر به خودی خود منجر به وضوح بیش‌تر نمی‌شود. این امر می‌تواند سردرگمی را افزایش داده و به‌گونۀ فزآینده‌ای در انتشار اطلاعات و تبلیغات نادرست مورد استفاده قرار گیرد.

چالش دیگر، آغاز فرایندی است که در آن با دقت تمام اطلاعات جدا از هم در یک بسته منسجم می‌گردد. من نگران پژوهش در ارتباط به منازعات مسلحانه می‌باشم.

منازعات معاصر بیش‌تر در محیط روستایی اتفاق می‌افتد که این محیط مملو از رسانه‌های پیچیده می‌باشد و هنگامی‌که دامنۀ خشونت به شهر کشانیده می‌شود، محرک تولید عظیمی

---

۱. Eyal Weizman، کارشناس فرهنگ مجازی سیاست بین‌الملل، استاد دانشگاه لندن.

از تصاویـر، بسـته‌های تصویـری، صوتی، نوشـتاری و غیـره دراین زمینـه می‌گـردد. همانند منازعـات در عراق، سـوریه، میسـوری و تظاهـرات در اکراین که مبین یکی از منابـع مهم باالقوه تحقیقات در زمینهٔ منازعات بوده و توسـط اکثرمردمانی تولید شـده بود که در سـاحات جنگی زندگـی می‌کردند.

این منازعات سـریعاً در شـبکه‌های اجتماعـی بازتاب یافت، زیرا شـهروندانی که در سـاحات جنگی رویدادها را ثبت می‌کنند، آگاهانـه شـواهد و مـدارک را تولید کـرده و مهم‌تراز همـه، آن‌ها این همـه را بـا ادبیـات خود ثبـت می‌کننـد. به خصـوص ایـن که در مناطـق ناامن یکـی از دغدغه اصلی مردم همیـن ثبت رویدادهای جنگی از گذشـته‌ها به شـیوه‌های مختلف بوده است. تنها همین دل‌مشـغولی آن ها اسـت و امید خود را هم چنان بـه این می‌بندند کـه طـرف درگیر مورد نظـر آن ها در چه وضعیتی قـرار دارد.

پیدایش شـهروندانی کـه یـا روزنامه‌نگاراند و یا هم شـاهد این رویدادها، روزنامه‌نگاری را با تصاویر نشرشـده توسـط پایگاه خبری الجزیـره کـه توسـط رسـانه‌های غیرحرفـه‌ای تولیـد شـده اسـت، احیـای مجـدد کرده‌انـد. افزایـش روبه‌فـزون منابـع اولیه، شـواهد زنـده و ثبـت رویدادها در بسـته‌های تصویـری، روش‌های تحقیق و رویکردهـای گـردآوری مـدارک را بـه چالـش مواجـه می‌سـازد. اطلاعـات زیـاد مکانی و پوشـالی موجود می باشـند کـه می‌توان از ایـن تصاویـر و ویدیـو‌های مبهـم و متزلزل آن‌هـا را به دسـت آورد و

روش‌هـای معمـاری در احیای مجـدد رویدادها مهم می باشـند.

اطلاعـات مکانـی و بومـی زیـادی وجـود دارد کـه می‌توانـد به‌صـورت انباشـته از درون روش‌هـای مهندسی‌شـدهٔ یک تصویر مبهـم و شـکننده در سـاختن حـوادث در یـک مـکان به‌صـورت اساسـی به کار رود. در کنار دیگران مهندسی یک چارچوب خوبی بـرای فهـم جهان اسـت. در حالی‌کـه بحث‌ها پیرامون «سیاسـت در عکـس» در حرفـهٔ تصویربـرداری و فرهنگ‌های بصـری گرایش بـه تمرکـز روی رمزگشـایی تصاویری دارنـد که جوایز بـزرگ عکاس خبـری را در پـی دارنـد. پـس حـالا مـا ملـزم بـه مطالعهٔ گسـترده روی مجموعـه‌ای از ایـن تصاویـر می‌باشـیم و بـرای احیای مجدد رویدادهـای گرفتـه شـده از تصاویری هسـتیم کـه بـا دیدگاه‌های مختلـف و در زمان‌هـای متفـاوت گرفته شـده‌اند.

رابطـه میـان تصاویـر وابسـته بـه معمـاری اسـت، کـه دارندهٔ بهتریـن ترکیـب و ارائـه شـده در مدل‌های سـه بعدی می‌باشـند. تحلیـل و تجزیه معمـاری در موقعیت‌یابی سـایر قطعـات مدارک یا شـواهد ثبت شـده، فیلم‌هـا و تصاویـر از دیدگاه‌هـای متعدد در رابطـه به سـایر قطعـات مـدارک و ارجاع متقابـل آن‌ها بـا هم‌دیگر مفیـد می‌باشـد. مگـر «مجموعه‌هـای تصویـری» همـه در مـورد تحقیـق پهنه وضوح ایـن تصاویر، هم‌چنان عـدم حضور و ناکامی ارائـه، انسـداد یا تخریـب تصاویر می‌باشـند.

سخن کلیدی

بایدروابط میان اطلاعات، نهادها، سیاست و جغرافیا را خوب بفهمیم؛ چراکه در جهان نو ابزارهای اطلاعاتی بسته‌های تصویری را به ما عرضه می‌کنند که ذهن ما را از جهان واقعی مخدوش می‌سازد. توجه به چهار مفهوم بالا سبب می‌شود تا به درک درست از واقعیت جهان نایل شویم.



مسألهٔ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

ایور نیومان[۱]
برگردان: جمیل احساس

وظیفـهٔ اصلـی و نسـبتاً بـزرگِ پیـش روی مـا این اسـت که رشـتهٔ روابـط بین‌الملـل را بیش‌تـر به یك رشـتهٔ علـوم اجتماعـی تبدیل کنیـم. یعنی تجزیه و تحلیل نـه نتیجهٔ فرآیندهـای گوناگون، بلکه تجزیه و تحلیل، چگونگـی درهم‌آمیختن جهان و آن‌چه واحدهای مختلف سیاسـی را ادغـام می‌کند، می‌باشـد.

بنابرایـن، دلیل اصلـی جدا کردن رشـتهٔ روابط بین‌الملـل از علوم سیاسـی و تبدیـل آن بـه یـک رشـتهٔ مناسـب و خودمختـار، ایـن اسـت کـه هـدف مناسـب مطالعـهٔ مـا بررسـی شـکل اجتماعی اسـت که شـکل بیـش از یک نهـاد سیاسـی و در نهایـت جهان را شـامل می‌شـود. من بـه این دلیـل روی ایـن روش تاکیـد می‌کنم، چـون روشـی برای فهمیـدن کار در علوم اجتماعی می‌باشـد که در جامعه‌شناسـی و انسان‌شناسـی قابل دریافت اسـت. کسـی این امـر را در علوم سیاسـی نمی‌یابـد، جایی که تنظیمـات اجتماعی معمـولاً امـری بدیهـی تلقـی می‌شـوند و ما با توجـه بـه این‌که این مجموعـه اکنون وجـود دارد، به سـادگی نتیجهٔ هر فراینـد خاص را بررسـی می‌کنیم.

---

۱. Iver Neumann، نظریه‌پرداز شکل اجتماعی روابط بین‌الملل، استاد دانشگاه اسلو.

این قطعاً یک نگرانی جدی است، من فکر می‌کنم که راه تغییر آن ارائه نظریه‌های اجتماعی بیش‌تر از طریق نصاب درسی، بحث‌ها و آثار مکتوب است که دانشمندان بزرگ و سازندگان علوم اجتماعی مانند؛ ماکس وبر، امیل دورکهایم و کارل مارکس و سنت‌هایی که از آن‌ها سرچشمه می‌گیرند، به‌صورت اساسی و بنیادی پرداخته اند. البته این نکته نیز قابل توجه است که نظریه‌پردازان جدید اجتماعی و هم‌چنان مباحث بسیار مهم در این زمینه دارند.

سخن کلیدی

به‌همان میزان که از روش‌شناسی‌های علوم سیاسی استفاده می‌کنیم، باید از روش‌شناسی‌های جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی نیز استفاده کنیم. علوم سیاسی نمی‌تواند در تمام زمینه‌ها کارا باشد. وظیفهٔ اصلی ما است که روابط بین‌الملل را به یک رشتهٔ علوم اجتماعی تبدیل کنیم.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

برتراند بِدی[1]
برگردان: سید حسیب‌الله هاشمی

بدون شک، مسأله می‌تواند در زمان و مکان تغییر کند. وقت آن است که ایده‌پردازی کنیم و فراتر از نظریه‌پردازی تحولی را که در زمینۀ روابط بین‌الملل اتفاق می‌افتد، انجام دهیم. انسان‌ها همیشه این احساس را داشته‌اند که در یک دورۀ آشوب زندگی می‌کنند. مگر روابط بین‌الملل واقعی معاصر واقعاً با چندین نقطۀ عطف مشخص می‌شود که میزان تغییرات شدید را نشان می‌دهد. من حداقل سه‌تا از آن‌ها را می‌بینم.

عنصر نخست، مربوط به ماهیت فراگیر سیستم بین‌المللی است. برای اولین‌بار در تاریخ بشریت، سیستم بین‌المللی تقریباً کل بشریت را در بر می‌گیرد، در حالی که سیستم وستفالیا یک پویایی منحصر به اروپایی بود که در آن امریکا برای تبدیل آن به سیستمی که من آن را سیستم می‌نامم، وارد شد.

عنصر دوم، در این حوزه آثار و ادبیات فراوان تولید شده است؛ به‌ویژه در کارهای مری کلدور، در ماهیت سیستم بین‌المللی تمرکز جدی شده است. قبلاً در مدل وستفالیا، جنگ مسأله

---

۱. Bertrand Badie، کارشناس رنج و روابط بین‌الملل میان ضعف و قدرت، استاد دانشگاه علوم پو- پاریس.

رقابت قدرت‌ها بود. امروز ما این احساس را داریم که ضعف جایگزین قدرت می‌شود و قدرت دیگر نمی‌تواند به عنوان دانش‌واژه اصلی توضیح وضعیت‌های منازعه، که بیش‌تر از ضعف‌های دولت هستند، عمل کند. به دولت‌های «ناکام» یا «در حال فروپاشی» فکر کنید که به تجزیهٔ ملت‌هایی که بد ساخته شده‌اند و هم‌چنین ظرافت روابط اجتماعی اشاره دارد. این شکل جدید فضای تعارض بین‌المللی را کاملاً وارونه می‌کند و شاخص دوم تحول را تشکیل می‌دهد.

عنصر سوم، مربوط به تحرک است. سیستم بین‌المللی ما در گذشته کاملاً مبتنی بر ایدهٔ سرزمین و مرزها بود، بر این عقیده بود که صلاحیت‌های کشورها را به روش کاملاً دقیق ایجاد می‌کند. از این منظر دولت به سرزمین اشاره می‌کند؛ همان‌گونه که تعریف ماکس‌وبر به وضوح بیان می‌کند. مگر امروز این مفهوم سرزمینی از سیاست با تحرک گسترده‌ی متشکل از جریان‌های بین‌المللی که می‌تواند مادی، اطلاعاتی یا انسانی باشد، تغییر کرده است.

تا زمان سقوط دیوار برلین، تمام آن‌چه مربوط به غرب نبود، «حاشیه» نامیده می‌شد. در مقابل، امروزه حداقل در مورد تعارض، حاشیه در مرکز قرار گرفته است. پس باید منشور وستفالیا را کنار گذاشته و ابزارهای تحلیلی جدیدی برای روابط بین‌الملل ایجاد کنیم که این تغییرات را نقطهٔ عزیمت خود قرار دهد.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

بروس بینودی مسکیتا[۱]
برگردان: عمرالدین عابد

فرضم این است که این پرسش متوجه مطالعات روابط بین‌الملل می‌شود و مستقیما ربطی به بزرگ‌ترین چالش فراروی روابط بین‌الملل ندارد. به باور من در مطالعۀ اکادمیک مطالعات روابط بین‌الملل چند چالش مهم وجود دارند. برای من، هدف از مطالعۀ رشتۀ روابط بین‌الملل این است که بفهمم چگونه امور بین‌الملل در جهان کارآیی دارند و چرا آن‌ها به این روش کار می‌کنند. هم‌زمان با درک بهتر، چشم اندازهای بهتری نیز برای بهبود نتایج، خصوصاً در مورد جلوگیری از خشونت و یافتن راه‌هایی برای حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلافات، ایجاد می‌شود.

در میان مباحثی که بر میزان فهم ما از موضوع ذکرشده تأثیر می‌گذارد، دو موضوع آن مهم می‌باشند. یکی از آن‌ها مربوط به حوزه‌ای می‌شود که در آن تمرکز ما بیش‌تر بر اشخاص تصمیم‌گیرنده و منافع آن‌ها می‌باشد، به جای این‌که فکر کنیم منافع آن‌ها و منافع دولت‌شان هم‌سان می‌باشد. برای نمونه شما

۱. Bruce Bueno de Mesqu، نظریه‌پرداز نظریه بازی، پیش‌بینی و منطق ترس در روابط بین‌الملل، استاد دانشگاه نیویارک.

ایـن دو را باهـم فـرض می‌کنید که رفاه دولت مسـأله‌ای می‌باشـد کـه تصمیم‌گیرنـدگان در مـورد آن نگران هسـتند. از دیـد من، این تلفیـق منافـع دولتـی و فردی مانع اساسـی بـرای پیش‌رفـت درک مـا از مطالعـات روابـط بین‌الملل اسـت. دولت‌هـا، آن‌گونه که من می‌بینـم، منافع یا ترجیحـات یا اعتقادی ندارند، مگـر مردم دارند.

ممکن اسـت ما از «منافع ملی» به عنوان تجمیع خواسـته‌های بیش‌تـر مـردم یا خواسـته‌های بسـیاری صحبـت کنیم، یـا آن‌چه کـه چنـد فـرد قدرتمنـد می‌خواهنـد؛ مگـر هریـک از ایـن معانـی می‌توانـد انتظـارات کاملاً متفاوتـی در مورد آن‌چه کـه «منافع ملی» نامیـده می‌شـود، ایجاد کنـد. در واقع، ما می‌دانیم کـه جمع کردن ترجیحـات مـردم به برخـی از دیدگاه‌هـای کلی منافع ملی (شـاید بقای کوتاه مدت حاکمیت) این مشـکل را دارد کـه X را می‌توان با یـک اکثریت برتـربه Y و Y را با یـک اکثریت برتربـه Z و Z را می‌توان بـا اکثریـت برتـربـه X ترجیـح داد- و بنابراین، نمی‌تـوان گفت که سیاسـت X منافع ملی را بیش‌تر از سیاسـت Y یا Z تامین می‌کند.

ایـن چرخـش اولویت‌هـای جمعـی، البتـه در قـرن هجدهـم بـود کـه بعدهـا نتیجـهٔ آن در تصفیهٔ کاندورسـیت در اواخر سـدهٔ هجدهـم توسـط کنـت ارو مطـرح شـد کـه بـه واسـطه آن نظریـهٔ ناممکنـات منجربه کسـب جایزهٔ نوبل در اقتصاد شـد. بحث دوم که بـه اعتقاد مـن در درک مـا از روابـط بین‌الملل تأثیرگذار اسـت، این اسـت که تأ کیـد کافی بر کاربرد دقیق منطق و شـواهد (به جای

نظر شخصی یا ارزش‌های شخصی) در نحوهٔ آموزش دانش‌جویان در مقطع کارشناسی وجود ندارد.

من همیشه تعجب می‌کنم، برای نمونه، برخی افراد مثال‌هایی را به عنوان مدرکی برای یک فرضیه هنگامی ارائه می‌دهند که ارتباط میان دو متغییر دلالت بر این داشته باشد که تقریبا نیمی از زمان X افزایش می‌یابد و از Y هم‌چنان، و نیمی از زمان X افزایش یابد، هنگامی‌که به همان اندازه از Y کاهش یابد و هم‌چنان هنگامی که X به اندازهٔ نیمی از زمان Y کاهش یابد. پس اگر X و Y ارتباطی میان هم‌دیگر نداشته باشند، می‌توان مواردی را پیدا کرد که به ظاهر از هر فرضیهٔ مشابهی پشتیبانی می‌کنند (یا آن را رد می‌کنند).

به همین ترتیب، من تعجب می‌کنم که افراد یک مورد را به عنوان ابطال احتمالی فرضیهٔ احتمالی ارائه می‌دهند؛ حتی اگر احتمالات ذاتاً حاکی از توضیح نتایجی باشد که فقط در برابر تعداد زیادی مشاهدات قابل ارزیابی‌اند.

به‌گونهٔ فشرده، به جای تأمل در منطق و مدارک در عقب بررسی و ارزیابی‌ها، زمان زیادی صرف بحث در مورد روش‌ها براساس رجحان شخصی یا مبتنی بر توصیفات شخص متخصص می‌شود.

سخن کلیدی

«در بررسی های بین المللی مسألهٔ مهم این است بدانیم این که جهان چگونه کار می کند و چشم اندازهای بهتری برای بهبود وضعیت در راستای جلوگیری از خشونت و اختلافات راه حل های مسالمت آمیز ایجاد کنیم. ما باید به درک تفاوت از تعریف منافع ملی به عنوان خواست همگانی شهروندان با خواست یک فرد قدرتمند در یک کشور برسیم.»



مسألهٔ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

بری بوزان[۱]

برگردان: مصطفی مدثر

من فکر می‌کنم دو چالش بزرگ در روابط بین‌الملل وجود دارد که به آن می‌توان چالش‌های دوگانه گفت. یعنی اتصال دوبارهٔ روابط بین‌الملل با تاریخ جهان و ارتباط آن با جامعه‌شناسی. نخست، چرا روابط بین‌الملل را به تاریخ جهان متصل کنیم؟ تا زمانی که درک درستی از نحوهٔ تفکر در مورد روابط بین‌الملل با تاریخ جهان نداشته باشید، در نوعی جعبهٔ وستفالیایی قرار دارید که نمی‌توانید از آن خارج شوید. بیش‌تر نظریهٔ روابط بین‌الملل را پیش‌فرض شرایط خاص وستفالیا شکل داده است؛ یعنی جهان به‌گونهٔ کامل به جعبه‌های مستقل و خودمختار به‌نام «دولت» تقسیم شده است.

چگونگی درک روابط بین‌الملل کنونی از راه لنز آماری، به راحتی توسط بسیاری از تاریخ جهان پشتیبانی نمی‌شود؛ نه هنگامی که به تاریخ اروپا باز می‌گردید و نه زمانی که به مکان‌های دیگر جهان نگاه می‌کنید. بنابراین، با رویارویی روابط بین‌الملل با تاریخ جهان، می‌توانیم بسیاری از محدودیت‌های

---

۱. Barry Buzan، نظریه‌پرداز مجموعه امنیتی منطقه‌ای، رهبر مکتب کپنهاگ و استاد مکتب اقتصادی لندن.

زیربنایی نظری را که اکنون درک ما از جهان را شکل می‌دهد، دوباره بررسی کنیم.

دوم، چرا روابط بین‌الملل با جامعه‌شناسی پیوند خورده است؟ پاسخ به این پرسش کمی پیچیده‌تر است، مگر اساساً براساس فرضیهٔ مکتب انگلیسی (جامعهٔ بین‌المللی) استوار است. اگر این تصور را بپذیرید که جامعهٔ بین‌المللی بیش از سیاست بین‌الملل به عنوان کشورهایی که مورد توجه قرار می‌گیرند، دانسته شوند، به نظر می‌رسد دیدگاه جامعه‌شناسی مناسب‌ترین ابزار تفکر باشد، نه چشم‌انداز آماری روابط بین‌الملل. اگر روابط بین‌الملل مربوط به جامعهٔ بین‌الملل، یعنی روابط اجتماعی در سطح جهانی است، تفاوت بین روابط بین‌الملل و نوعی جامعه‌شناسی جهانی چیست؟ با این وجود جامعه‌شناسان به استثنای یک یا دو مورد قلمرو جامعهٔ بین‌المللی را اشغال نکرده‌اند و هم‌چنین دانشمندان روابط بین‌الملل به طور کلی سعی در ایجاد چشم‌انداز جامعه‌شناسی در روابط بین‌الملل نداشته‌اند.

این دو چالش «وصل روابط بین‌الملل به تاریخ و جامعه‌شناسی» را به عنوان موضوعی اساسی می‌بینم، کار من بیش از ۱۵ سال اخیر در مکتب انگلیسی که براساس کار هدلی بول بنا می‌شود، گرایش پیدا کرده است؛ زیرا به نظر می‌رسد که مکان مناسبی برای ساخت چنین زمینه‌ای باشد.



مسألهٔ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

بِیت جن[۱]
برگردان: مصطفی مدثر

بحث‌های اخیر دربارهٔ پایان نظریهٔ حاکی از آن است که اکنون نامزد مشخصی برای این موضوع وجود ندارد. مگر فکر می‌کنم، چالش اصلی درک سیاست‌های بین‌المللی معاصر، تکه‌تکه شدن موضوع روابط بین‌الملل است. منظور من از این واقعیت این نیست که تکثر رویکردها وجود دارد، که در اصل، یک چیز خوب است. مگر آن‌چه که من در کارهای خودم متوجه شده‌ام، این است که ما در حال کاهش موضوع هستیم و به نظر می‌رسد که این امر به طور جدی برای درک ما از سیاست بین‌الملل آسیب می‌زند. همهٔ ما می‌دانیم که سیاست با اقتصاد و اقتصاد با هنجارها و هنجارها با سیاست ارتباط دارند؛ شما نمی‌توانید به تنهایی هریک از آن‌ها را به درستی توضیح دهید.

با این حال، رویکردهایی که ما اغلب داریم، فقط بر روی یکی از این رویکردهای سیاست بین‌الملل تمرکز دارند؛ این رویکردها می‌گویند بدون شک در این مورد چیزهای بسیار جالب و بصیرت‌آمیز وجود دارد، مگر من مطمئن نیستم که این

---

۱. Beate Jahn، کارشناس وضعیت طبیعت، لیبرالیسم و نظریه‌ی کلاسیک روابط بین‌الملل، استاد دانشگاه ساسکس.

واقعاً در مورد چگونگی عملکرد سیاست بین‌الملل حرف بیش‌تر به ما بگوید.

بنابراین، از دید من این بزرگ‌ترین چالشی است که ما با آن روبه‌رو هستیم؛ این‌که با رشته‌ای روبه‌رو می‌شویم که در آن موضوع خودش به حوزه‌های گوناگون موضوعی، فضاهای جداگانه و زمان‌های جداگانه تقسیم شده است. شما امریکا را مطالعه می‌کنید و پس چیزی در مورد اروپا نمی‌دانید. شما اروپا را بررسی می‌کنید و پس چیزی در مورد افریقا نمی‌دانید. نیازآورترین آن، هیچ چیز دربارهٔ روابط بین فضاها، زمان‌ها، موضوعات مرتبط با سیاست جهانی و از راه آن چیزی به ما نمی‌گوید. تا آن‌جا که به حل این مسأله مربوط می‌شود، پاسخ معیاری این است که ما به رویکردهای میان‌رشته‌ی نیاز داریم. زیرا، این تقسیم‌بندی بر روی تقسیم‌بندی علوم اجتماعی نقشه می‌کشد. بنابراین، ما از علوم سیاسی یا اقتصاد یا فلسفه وام می‌گیریم. من فکر می‌کنم این کار نمی‌کند و رویکردهای بین‌رشته‌ای اساساً از رشته‌هایی شروع می‌شود که جداگانه هستند و شما به نوعی سعی می‌کنید آن‌ها را کنار هم قرار دهید. این به شکل استفاده از ابزارهای یک رشته برای موضوع رشتهٔ دیگر است.

این همان چیزی است که شما در والتز می‌بینید. وقتی او ابزارهای مدل‌سازی اقتصادی را برای درک سیاست بین‌الملل در جایی که دولت‌ها مانند بنگاه‌های اقتصادی در بازار رفتار

می‌کننـد، اسـتفاده می‌کنـد. گزینـهٔ دیگـر اسـتفاده از ابزارهـای رشـته‌های مختلـف برای موضـوع روابط بین‌الملل اسـت و نتیجه دوبـاره تکه‌تکه شـدن اسـت؛ مگـر با نتیجـهٔ متفـاوت. گرچه این نـوع واردات قطعـاً می‌تواند به درک متفاوتی از برخـی از رویکردهای روابط بین‌الملل کمک کند، مگر این مسـأله مشـکل ایجاد می‌کند زیـرا، هریـک از این رویکردها فقـط آن جنبه از زندگـی اجتماعی را که بـرای پویایـی داخلی آن توسـعه‌یافته اسـت، در بر می‌گیـرد. در واقـع چیـزی در مـورد روابـط بین ایـن حوزه‌های مختلـف موضوع بـه مـا نمی‌گوید. فکر می‌کنـم، اسـتفاده از رویکـرد پیش‌انضباطی امیدوارکننده‌تر اسـت. من از نویسـندگان کلاسیک زیادی استفاده می‌کنـم و از دید من، ارزشـمندترین نکته در مورد نظریهٔ کلاسـیک ایـن اسـت کـه بسـیاری از نظریه‌هـا پیش از رشـتهٔ علمی اسـت؛ معنـی آن چیسـت؟ ایـن بـدان معناسـت کـه ایـن افـراد در واقع از ایـن فـرض شـروع نکردند کـه اقتصاد از سیاسـت جدا اسـت و سیاسـت جـدا از دیـن اسـت. بنابرایـن، آن‌چـه شـما می‌توانید از نظریهٔ کلاسـیک به دسـت آوریـد، در واقع نظریه‌پـردازی روابط بین همـه ابعـاد مختلـف زندگی سیاسـی اسـت. این به مـا یک نقطهٔ شـروع می‌دهد که در آن، این ابعاد به‌هم متصل می‌شـوند. سـپس می‌تـوان تقسـیم‌بندی ناشـی از آن را ردیابـی کرد و ریشـه‌های آن را شناسـایی کـرد. مگـر هم چنیـن ارتباطـات مداومی را که با شـروع یـک دیـدگاه ازهم تکه‌تکه شـده اسـت، شناسـایی می‌کنیم.

سخن کلیدی

دانش روابط بین‌الملل به لحاظ موضوعی پارچه پارچه شده است و این سبب شده است که ما نگاه کلیت‌نگر و میان‌رشته‌ای به موضوعات روابط بین‌الملل نداشته باشیم. این به‌گونهٔ جدی به درک ما از سیاست بین‌الملل آسیب می‌زند. همهٔ ما می‌دانیم که سیاست با اقتصاد و اقتصاد با هنجارها و هنجارها با سیاست ارتباط دارند؛ از این رو، شما نمی‌توانید هیچ یک را به تنهایی توضیح دهید. بنابراین، باید رویکرد میان‌رشته‌ای و کلیت‌نگر اتخاذ کنیم.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

پاتریک جکسون[1]
برگردان: عمرالدین عابد

برای این پرسش دو پاسخ وجود دارد: نخست، یک مشاهدۀ تجربی وجود دارد، این‌که از دید من بحث واقعی اکنون چیست؟ و سپس از دید من بحث واقعاً باید چه باشد؟ و با توجه کارهایی که در حوزۀ فلسفۀ علم کرده‌ام، پرسش اول بحث اصلی نبوده و بیش‌تر فکر من در مورد پاسخ به پرسش دوم معطوف بوده است. به‌ویژه از آن‌جا که فکر می‌کنم بیش‌تر دربارۀ آن‌چه که ما صحبت نمی‌کنیم، باید صحبت کنیم. فلسفۀ علم و روش‌شناسی که به طور گسترده قابل فهم‌اند، باعث غنامندی و بهترساختن بحث اولی خواهد شد.

با توجه به این‌که در مورد بحث فعلی چه فکر می‌کنم، به این باورام که پرسش اصلی در مطالعات روابط بین‌الملل این است که چه چیزی آن را به یک رشته مبدل می‌سازد؟ فکر می‌کنم که این رشته به مسیرهای مختلفی رفته است و موضوعات پژوهشی و اختلافات نظری بسیاری در آن وجود دارند. برای مردم بسیار دشوار است که بفهمند چه چیزی باعث ایجاد مطالعات روابط بین‌الملل می‌شود.

---

۱. Patrick Jackson، فیلسوف علم روابط بین‌الملل، استاد مکتب خدمات بین‌الملل.

من ایـن را به عنـوان ویراسـتار مجموعـه کتاب‌ها و بـه عنوان سـردبیر مجـلات و هم‌چنیـن فقـط بـه عنـوان پژوهش‌گـری کـه مقـالات دیگـر دانشـمندان را می‌خواند، مشـاهده کـرده‌ام. اغلب می‌بینـم کـه مـردم می‌گوینـد «خـوب، ایـن مطالعـات روابـط بین‌الملـل نیسـت»، مگـر بـه خوبی قـادر به بیـان دلیل نیسـتند. بنابرایـن، ایـن پرسـش کـه دقیقـاً چگونـه این رشـته به‌هـم پیوند خـورده اسـت، از دیـد من یک پرسـش واقعاً مهم اسـت. بخشـی از مشـکل این اسـت که این پرسـش در برخی از رشـته‌های فرعی و مجامـع تخصصـی دانشـگاهی مـورد کنکاش قـرار نگرفتـه و در عـوض ادعاهـای بـدون پشـتوانه دریافـت می‌کنیم. به‌ویژه، شـما ایـن نـوع بحث‌هـا را در بیش‌تـر مجـلات شـهیر ایـالات متحـده نمی‌بینیـد، زیـرا آن‌هـا علاقـهٔ بیش‌تری به نوشـتن در مورد مسـائل فنـی دارنـد و این امـر خوب اسـت. مگر آن‌هـا پرسـش بزرگ‌تری را مطـرح نمی‌کننـد، که تأسـف‌بار اسـت.

دو مـوردی کـه بـه عنوان نمونـه برای مـن پیش می‌آینـد، یکی آن داشـتن مکتـب اقتصـاد سیاسـی اسـت کـه شـامل مطالعـهٔ عقل‌گرایانـهٔ اقتصـاد سیاسـی داخلـی و بین‌المللـی می‌شـود و در تازه‌تریـن مسـأله اقتصـاد سیاسـی بین‌الملـل عقل‌گرایانـه، آن‌هـا در مـورد «مکتـب اقتصـاد سیاسـی بین‌الملـل امریکایـی» حرف می‌زننـد. آن‌چـه در این‌جـا جالـب اسـت، ایـن اسـت کـه اگـر بسـیاری از ایـن کارهـا را مـرور کنیـد، نه‌تنهـا ادعاهـای اساسـی

زیادی در مورد اقتصاد و رابطهٔ اقتصاد و سیاست دریافت نمی‌کنید، بلکه حتی به‌گونه عادی به عنوان یک تعهد قوی به یک روش خاص مطالعهٔ اقتصاد سیاسی که شامل رسمی‌سازی، کمی‌سازی، آزمایش فرضیه‌ها، ترجیح برای تعمیم اسمی به جای تنظمیات مشخص مورد بحث قرار نگرفته است؛ اگرچه یک رویکرد در اقتصاد سیاسی که عملکرد سودجویانهٔ بازیگران کم‌وبیش منطقی را امتیاز می‌بخشد، وجود ندارد. مگر این دو تقریباً همیشه مثل این‌که به‌گونه‌ای به‌هم پیوسته باشند، باهم به پیش می‌روند و من به این پیوستگی عجیب پی برده‌ام.

نمونهٔ دیگری که برای من پیش آمده است، حقیقت جالب «روش‌های کیفی» موجود در مطالعات روابط بین‌الملل است، که همه رئالیسم نیوکلاسیک می‌باشند؛ گویی چیزی در مورد نوع خاصی از رئالیسم نئوکلاسیک وجود دارد که مستلزم انجام مطالعات موردی کوچک است و من این موضوع را عجیب یافته‌ام؛ نه این‌که مطالعات موردی کوچک و رئالیسم نئوکلاسیک به نوعی ناسازگار باشند، بلکه لزوماً باید به‌هم پیوسته بوده و به نحوی تنها راه مطالعهٔ تعاملات دولت از دیدگاه رئالیسم نئوکلاسیک انجام چندین مورد مطالعات موردی دقیق کیفی است. این موضوع را اغلب به عنوان مضمون نگیرید، چون در مورد آن‌ها زیاد صحبت نمی‌شود.

بنابراین، ما در نهایت به این ایده می‌رسیم و من به‌ویژه آن

را در میان دانش‌جویان مقطع کارشناسی ارشد می‌بینم که فکر می‌کنند «اگر من علاقه‌مند موضوع «الف» هستم، پس باید آن را به این شیوه مورد مطالعه قرار بدهم». من شخصاآن را به عنوان یک راه درست نمی‌پذیرم، چون به لحاظ فلسفی، فکر نمی‌کنم که یک رابطهٔ منطقی اجتناب‌ناپذیر و ضروری میان هدف تحقیق و روش‌شناختی آن وجود داشته باشد. در واقع بسیاری از نوآوری‌های علمی جالب که ما داشته‌ایم (نه فقط در مطالعات روابط بین‌الملل، بلکه به طور کلی در سایر علوم) زمانی واقع شده‌اند که افراد نظریه و روش را با روش‌های جدید ترکیب کرده‌اند. مگر از آن‌جا که ما در این مورد صحبت نمی‌کنیم، در نهایت با موضوعات مختلف تقسیم می‌شویم که گویا هرکسی در مورد یک موضوع خاص صحبت می‌کند، مجبور است به روشی خاص در مورد آن بپردازد. این امر در حقیقت، باعث کاهش دیدگاه‌های گوناگونی می‌شود که می‌توانیم توسط آن‌ها از پس مشکلات برآییم و نوع بینشی را که ما به عنوان یک حوزهٔ علمی می‌توانیم ایجاد کنیم، کاهش می‌دهد.

پس به باور من، این یک پرسش واقعاً بزرگ است: چه چیزی مطالعات روابط بین‌الملل را به عنوان یک رشتهٔ تحصیلی در کنار هم نگه می‌دارد؟ پرسش وابسته به آن می‌تواند این باشد که: در صورتی که ما فهمی از مطالعات روابط بین‌الملل داشته باشیم، آن فهم باید چه باشد و به عنوان دانشمندان مطالعات روابط

بین‌الملل باید چگونه موضع داشته باشیم؟ آن‌چه که نیست در موردش بپرسیم؛ مگر تا زمانی‌که بیش‌تر در مورد رابطه میان نظریه و روش صحبت کنیم. یکی از همکاران من اخیراً پرسشی مطرح کرده است که «طی چند سال گذشته چند مقاله در سازمان بین‌المللی در مورد بحران مالی جهانی وجود داشته است؟» وی نتوانسته است یک مقاله هم پیدا کند. من نمی‌گویم که لزوماً چیز بدی است، مگر این یک پرسش است؛ آیا ما باید به این حوزه علاقه داشته باشیم یا نه، در کارهایی که من و برخی از همکارانم در زمینهٔ فرهنگ چاپ و مطالعات روابط بین‌الملل انجام داده‌ایم، این پرسش به عنوان یک بحث بزرگ همیشه مطرح می شد که از «هری پاتر» نسخه‌های زیادی به فروش می‌رسد، آیا این موردی است که مطالعات روابط بین‌الملل باید به آن علاقه‌مند باشد؟ ما دائماً در مورد محدودیت‌های مطالعات روابط بین‌الملل به عنوان یک رشته تعجب می‌کنیم، مگر پاسخ‌های خوب یا قابل دفاعی نداریم.

اکنون این یک پرسش واقعاً بزرگ است، یعنی این‌که به مطالعات روابط بین‌الملل پرداختن باید به چه معنا باشد. مگر این همه مشاهدات تجربی در مورد آن‌چه که ما در مورد آن صحبت می‌کنیم است، نه احساس من در مورد آن‌چه باید صحبت کنیم و یا چگونه باید در مورد آن صحبت کنیم؛ جای تعجب نیست. در کتاب «روش تحقیق در روابط بین‌الملل» خود

بـه این مسـأله پرداخته‌ام که مـا باید در رابطه بـه چگونگی مطالعه موارد و روش‌شناسـی بحث‌های بیش‌تری داشـته باشیم. چون فکر می‌کنـم، زمانی‌که ما به مطالعهٔ سیاسـت‌های جهانـی می‌پردازیم، روش‌شناسـی خـود را بـا نظریه‌هایی کـه متکی به آن می‌باشـیم به روش‌هایـی تلفیق می‌کنیم که اندکی به لحاظ فلسـفی مفهوم ارائه دهنـد. پـس آن‌چه به بـاور من بایـد انجام بدهیـم، صحبت کردن در مـورد ایـن موضوع می‌باشـد که «مطالعـهٔ مواردی چـون امنیت یـا اقتصاد سیاسـی» چه معنـی می‌دهـد و این بحثی اسـت که تا حـال به آن پرداخته نشـده اسـت. دلیل این‌که من کتاب نوشـتم، ممکـن اسـت پیش‌زمینه‌سـازی ایـن بحث بـود، تا شـاید آغازی برای آن باشـد.

بنابرایـن، به‌گونهٔ فشـرده، بحثی که از دید مـن باید غالب‌ترین بحث باشـد، بحث در مورد روش‌شناسی متمرکزو غنی‌تربه لحاظ فلسـفی در مـورد معنای پرداختن بـه مطالعات روابـط بین‌الملل و انجـام آن می‌باشـد. این بحث در خـارج از امریکا بیش‌تـر در حال رایـج شـدن اسـت. در امریـکا، برنامه‌هـای تحصیـلات عالـی در مطالعات روابط بین‌الملل، فقـط در مورد جزئیات فنی نحوهٔ انجام تحقیقـات خـاص؛ به‌ویـژه آزمایـش فرضیه‌هـا، تأکیـد می‌شـود. بنابرایـن، این پرسـش بـزرگ که مطالعـات روابط بین‌الملـل دقیقاً چیسـت، به همان انـدازه که در جای‌هـای دیگر مطرح اسـت، در امریکا مورد پرسـش قـرار نمی‌گیرد.



مسألهٔ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

پنار بلگن[۱]
برگردان: عمرالدین عابد

آن‌چه را که من به عنوان بزرگ‌ترین چالش در مطالعات روابط بین‌الملل می‌دانم، زیاد قابل بحث نیست، بلکه دشواری دانش‌جویان مطالعات روابط بین‌الملل برای دست‌یابی به روش‌ها جهت فهم‌شان از جهان می‌باشد که توسط آن تجارب، حساسیت‌های مختلف، مشارکت‌ها و رقابت‌های دیگران را شناخت‌پذیر بدانند. روابط بین‌الملل همان‌طور که اکنون می‌شناسیم و همان‌طور که در کتاب‌های درسی معیاری ارائه شده است، جهانی را به تصویر می‌کشد که آن‌ها واقعاً آن را به عنوان جهانی که در آن زندگی می‌کنند، تشخیص نمی‌دهند.

باید خاطر نشان کنم که فقط در مورد تجربیات و حساسیت‌های غیرغربی صحبت نمی‌کنم؛ در هر صورت، مجموعه‌ای از ادبیات در مورد مطالعات روابط بین‌الملل غیرغربی وجود دارد و شما با آمیتا آچاریا و گرووگوئی سیبا و دیگران، در مورد آن‌ها صحبت کرده‌اید. مگر من هم‌چنین به همه دیدگاه‌هایی که دانش بین‌المللی در آن‌ها ارائه می‌شود و

---

۱. Pinar Bilgin، نظریه‌پرداز نظریهٔ غیرغربی روابط بین‌الملل، منتقد قطبش غربی علم، استاد دانشگاه دنمارک جنوبی.

کتاب‌های درسـی که معمـولاً بازتاب نمی‌دهند، اشـاره می‌کنم؛ از جمله دیدگاه‌های فمینیسـتی (مثلاً، آرلین تیکنـر، یا دیدگاه‌هایی از جنـوب جهانـی کـه برخـی از آن‌هـا در تعریـف »غـرب« قـرار می‌گیرنـد. بنابرایـن، هنگامـی کـه مـن از فهـم جهـان به‌گونـه‌ای صحبـت می‌کنم که تجارب و حساسـیت‌های مختلف را ارزیابی کند، به نظریـهٔ انتقادی مطالعات روابط بین‌الملل اشـاره دارم. فکر می‌کنم که از سـال ۱۹۹۰ که دانشـجوی مطالعـات روابط بین‌الملل بودم و آن زمان شـروع نظریهٔ انتقادی به حسـاب می‌آمـد، راه زیادی را پیمودایم و لی هنوزهم مسـیر درازی بـرای پیمودن در پیش داریم. به‌گونـهٔ نمونـه، رویکردهـای انتقـادی در امنیـت بـا در نظـر گرفتن ناامنی‌هـای گروه‌هـای اجتماعـی خاص کـه رویکردهـای جریان اصلـی را نادیـده می‌گیرنـد، راه درازی را طی کرده‌انـد، مگر با درنظر داشـت ناامنـی هایـی که توسـط مردمان ایـن دوره فقط مشـاهده شـده و توضیحی در مورد آن‌ها نداده‌اند، راه درازی در پیش اسـت.

در مـورد بحث اصلـی در مطالعـات روابـط بین‌الملل، بحثی کـه در ذهـن من وجود دارد، این اسـت که چگونـه مطالعات روابط بین‌الملل را به‌گونه‌ای مطالعه کنم که تجربیات و حساسـیت‌های مختلف را در خود جا داده و سایر مشارکت‌ها و هم چنین رقابت‌ها را بپدیـزد. ایـن بحـث، بحـث اصلـی در این رشـته نیسـت، مگر رشـته‌ای که به آن نزدیک اسـت و من در زمینهٔ آن سـعی می‌کنم در آن خود را شـریک سـازم، حوزهٔ رویکردهـای غیرغربی در مطالعات

روابط بین‌الملل است. مطمئناً در مفهومی که جریان اصلی رویکردهای غربی ارائه می‌دهد و به اهداف آن توجه صورت نگیرد، به عنوان یک بحث مطرح نیست. این خود منتقدانی هستند که اختلاف نظر دارند و از یک طرف کسانی هستند که به روش‌های دیگر تفکر در مورد محیط بین‌الملل اشاره می‌کنند. «استفن جان» به عنوان تهیه‌کنندهٔ یکی از نمونه‌های اولیهٔ آن به ذهن خطور می‌کند. می‌توانم به کتاب اخیر رابی شلیام در این زمینه اشاره کنم، که از دیدگاه‌های غیرغربی در مورد محیط بین‌الملل پرداخته است. از طرف دیگر، کسانی هستند که مطالعات روابط بین‌الملل را در مناطق مختلف جهان بررسی می‌کنند، تا ببینند چگونه انجام می‌شود و نگرانی‌ها و مباحث آن چیست. مجموعهٔ سه جلدی «جهان خارج از غرب» اوله ویور، آرلین تیکنر و دیوید بلامی حاوی مطالبی از هر دو جهت می‌باشد.

رویکرد من با پذیرفتن محدودیت‌های رویکردهای ما به مطالعات روابط بین‌الملل، به عنوان یک منتقد، اندکی متفاوت می‌باشد. من لزوماً فکر نمی‌کنم که روی آوردن به دیدگاه‌های «معتبر» دیگران برای جست‌وجوی روش‌های مختلف تفکر در مورد بین‌الملل راه پیش‌رو برای دانش‌جویان مطالعات روابط بین‌الملل باشد. این امر باعث می‌شود، من از روشی که به عنوان چالش در فراراه مطالعات روابط بین‌الملل مطرح کرده‌ام،

برگردم: این مسأله شامل تلفیق دیدگاه‌های دیگران و هم‌چنین تأیید مشارکت‌ها و رقابت‌های آن‌هاست. فکر می‌کنم دوست دارم رویکرد تاریخی‌تری نسبت به این موضوع داشته باشم.

این همه فقط در مورد تفاوت‌های معاصر نیست - مطالعات در مورد آن بسیار ارزشمند است و من چیزهای زیادی از آن‌ها می‌آموزم - مگر آن‌چه که خیلی ارزشمند یافته‌ام، رابطه‌ها است: چقدر در طول سال‌ها داد و ستد در این زمینه انجام شده است. چگونه ریشهٔ حقوق بشر را می‌توان در چندین مکان در تاریخ ما و در مناطق مختلف جهان یافت. چگونه کنوانسیون حقوق بشر توسط چندین بازیگر نگاشته شده است. هنجارهای حقوق بشری به اندازهٔ کافی عمیق نیستند و چگونه فراخوان‌ها برای تعمیق آن‌ها از مناطق مختلف جهان، نه فقط از غرب پدید آمده‌اند. بنابراین، این مشارکت‌ها می‌توانند در واقع به تاریخ ما و چشم‌اندازهای مختلف در سرتاسر جهان اشاره داشته باشند، مگر این‌ها اغلب به عنوان مطالعات غیرغربی روابط بین‌الملل نامیده می‌شوند، در حالی‌که آن‌ها مبین مکالمات، ارتباطات و داد و گرفت میان ما می‌باشند.

نتیجهٔ جالبی که کتاب «روابط بین‌الملل در سراسر جهان» نوشتهٔ آرلین تیکنر و اوله ویور در پی داشت، این بود که مطالعات روابط بین‌الملل در بخش مختلف جهان بسیار هم متفاوت نیست: هنوز دولت‌محور است در مورد امنیت به

روشی صحبت می‌کنند که بیش‌تر کتاب‌های درسی جریان اصلی روابط بین‌الملل در مورد آن صحبت می‌کنند و دوره‌های مطالعات روابط بین‌الملل به‌گونه‌ای ساختاربندی شده‌اند که در اکثر نقاط جهان بتوان آن‌ها را تشخیص داد. بنابراین، چنین نظرسنجی‌هایی به ما می‌گوید که مطالعات روابط بین‌الملل در سایر نقاط جهان نیز کاملاً مشابه کارآیی دارند. بنابراین، نیاز به جست‌وجو و کنکاش تفاوت در منابع جایگزین و نیز نیاز به فراتر رفتن از مطالعات روابط بین‌الملل - به سمت انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی و سایر رشته‌های مورد مطالعه وجود دارد که نیاز به توجه ویژه‌ای در بررسی‌های بین‌المللی است.

علاقه‌ای برای فهم بیش‌تر محیط بین‌الملل، فراتر از آن‌چه مطالعات روابط بین‌الملل برای ما اجازه می‌دهد، در حال شکل گرفتن است. این مورد محدود به نگاه فراتر از غرب نیست، بلکه به همان اندازه در دانش غربی نیز درحال ظهور می‌باشد: ادبیات پساسکولاریسم و مطالعات روابط بین‌الملل درحال شکل گرفتن است و تلاش‌هایی درحال انجام است، تا دین شامل مطالعات روابط بین‌الملل شود.

با این حال، زیاد علاقه‌مندی به مطالعهٔ تفاوت‌ها (بدون اندک پنداشتن اهمیت چنین مطالعاتی) نیستم، مگر علاقه‌مند مطالعهٔ مکالمات، ارتباطات و بده‌وبستان می‌باشم.

سخن کلیدی

«فکر نمی‌کنم که روی آوردن به دیدگاه‌های صرفاً معتبر غربی برای جست‌وجوی تفکر در امور بین‌الملل راه خوبی برای دانش‌جویان مطالعات بین‌الملل باشند. ما به چشم‌اندازهایی نیاز داریم که حساسیت‌های گوناگون را لحاظ کرده و مشارکت را افزایش دهند. از این رو، نگاه انتقادی به مطالعات بین‌المللی می‌تواند سودمند باشد»



مسألهٔ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

پیتر سنگر[۱]
برگردان: مصطفی مدثر

بزرگ‌ترین چالش این است که ما چگونه هم‌چنان از دیدگاه‌های و چارچوب‌های قدیمی که به واقعیت‌های موجود ما صدق نمی‌کنند، ادامه داده‌ایم؛ یعنی این‌که به‌صورت مداوم بدون درنظرداشت زاویه‌های نوین همواره در یک تنگا خود را قرار داده‌ایم. از بسیاری جهات کار من، تلاشی است در راستای به چالش کشیدن این رویکردها. برای نمونه، این مفهوم را در نظر بگیرید که دولت تنها بازیگر روابط بین‌الملل است. هنگامی که مشغول تحصیلات تکمیلی خود بودم، نظریهٔ این‌که دولت تنها بازیگر در روابط بین‌الملل است، برای ما تحمیل می‌شد. مردم فقط با ذکر نمونه‌هایی از حقوق بشر یا موضوعات زیست محیطی برخلاف این حالت استدلال می‌کنند و پاسخ همیشه این بود: «اوه خوب، مگر این‌ها فقط موضوعات نرم هستند».

البته وقتی صحبت از امنیت می‌شود، بازیگر کشور/ دولت است و این همان چیزی است که جنگ‌جویان مزدور در مورد آن کاربست‌پذیر بود. استدلال این است که در این حوزه امنیت هستهٔ اصلی دولت محسوب می‌شود. دولت تنها بازیگر نیست؛

---

۱. Peter Singer، فیلسوف اخلاق، جنگ‌های آینده، استاد دانشگاه اریزونا.

حتـی بیش‌تـر، دولت‌ها به شـرکت‌های خصوصی نظامی وابسـته می‌شـدند. حتـی قدرتمندتریـن کشـورها، بـرای انجـام وظایـف نظامـی خود چنین اند و این چندین پیامد سیاسـی دارد. درسـت مثل این پرسـش که کدام کشـورها در برابر یک ارتـش قرار می‌گیرند و یـا این‌که ایالات متحـده امریکا در برابر کـدام دولت‌ها در عراق یا افغانستان می جنگد.

مـا ایـن دسـته از دانشـمندان را به‌صـورت دوامـدار تحریـک کنیـم، زیرا آن‌هـا چارچوب‌هایی را برای ما فراهـم می‌کنند که برای درک آن‌چـه اتفـاق می‌افتـد، ضـروری می‌دانیم. از نظر سیاسـت، بـدون مفهـوم کشـورها، ما به راحتـی نمی‌دانیـم چه بایـد بکنیم و چگونه در جهـان مداخله کنیم. آن‌جا، مگر وقتـی وارد موقعیت‌ها می‌شـویم و فقـط بـه همـان شـکلی می‌خواهیـم بـه آن‌هـا نـگاه می‌کنیـم، به جای آن‌که واقعاً باشـند، آن وقت اسـت کـه ما برخی از بدترین اشـتباهات خود را مرتکب می‌شـویم. عـراق نمونهٔ عالی آن خواهـد بود.

در نتیجـه، از نظـر سیاسـت بـدون مفهـوم کشـورها، مـا بـه راحتـی نمی‌دانیـم چه باید کـرد و چگونـه به امور جهان رسـیدگی کنیـم. مگر وقتـی وارد موقعیت‌ها می‌شـویم، نـگاه قدیمی باعث اشـتباهات بزرگ سیاسـی می‌شـود.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

پترکاتزنشتاین[1]
برگردان: عمرالدین عابد

نخست، می‌خواهم بین «چالش» و «بحث» تفاوت بگذارم و سپس، فکر می‌کنم حالا هیچ بحث اصلی وجود ندارد. قبلاً این بحث‌های پارادایمی وجود داشت (بین رئالیسم، مارکسیسم و لیبرالیسم، نئورئالیسم و نئولیبرالیسم)، مگر فکر می‌کنم اکنون بحث دیگری وجود دارد: ما اکنون بیش‌تر بین نظریه آرمان‌گرایانه، خردگرایی و سازه‌انگاری اختلاف فکری داریم.

در واقع، آن‌ها حتی نظریۀ‌های واقعی نیستند، بلکه زبان‌های تحلیلی بدون محتوا هستند که اصولاً با اعتقادات سروکار دارند. برای این‌که یک نظریۀ واقعی را شکل بدهند، باید دارای بعد معنایی نیز باشند که در بحث‌های قبلی مواضع مختلف داشته‌اند. مگر این مواضع بدیع، ما را وادار به کنش در این زمینه نمی‌کنند و همین مسأله ممکن است دلیلی برای نبود یک بحث باشد: هردو موضع فعلی ساختارهای علوم اجتماعی را شامل می‌شوند.

با این حال، فکر می‌کنم وضعیت فعلی جالب باشد. وقتی صحبت از این مباحث پارادایمی‌تر می‌شود، من برای

---

۱. Peter Katzenstein، نظریه‌پرداز سازه‌انگاری، استاد دانشگاه کرنل.

اولین بـار نبـود مارکسیسـم در علوم اجتماعـی را شـکاف بزرگی در ایـن علـوم می‌دانـم و انتظـار دارم کـه مادی‌گرایی (که مارکسیسـم را در برمی‌گیـرد) بـه زودی بازگـردد؛ گرچه مدتی می‌شـود دور مانده اسـت، مگر بـه نحوی بـر خواهد گشـت.

چالـش بزرگ - و مـن در این‌جا می‌خواهم فقـط در مورد امریکا کـه در آن تمایـل زیاد در راسـتای تفکر پارادایمی وجـود دارد، حرف بزنـم. برای نمونـه، در اقتصـاد سیاسـی بین‌الملل، همـه مباحث در مـورد «مکتـب امریکایـی در مقابـل مکتب انگلیسـی» اسـت و دو سـوم همـهٔ مقـالات فقـط در محور یـک پارادایم «لیبرالیسـم» شـکل می‌گیرنـد. در ایـالات متحـده امریـکا، دانشـمندان باید از حصـر بودن در محوریـت یک پارادایـم بیرون بیایند، نـه این‌که من مخالـف پارادایم‌هـا باشـم، آن‌هـا بسـیار مفیـد هسـتند، مگر من به‌طـور فزآینـده‌ای متقاعد می‌شـوم که «التقـاط تحلیلـی» در این مرحلـه یـک روش برتر بـرای نظریهٔ پـردازی به حسـاب می‌آید.

اگـر ما غالباً التقاطی بودیم، می‌گفتم کـه باید کمی پارادایمی‌تر باشـیم ، مگر اکنون ما تقریباً در یـک تک فرهنگ کار می‌کنیم که از نظر فکری بسـیار ناسالم اسـت. بنابراین، بحث‌های بین‌پارادایمی واقعـی نبوده، بلکـه زبان‌های تحلیلـی بدون محتوا هسـتند که با اعتقادات سروکار دارند.



مسألهٔ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

پتر هاس[۱]
برگردان: مصطفی مدثر

بزرگ‌ترین چالش معاصر درک و تبیین جهانی‌سازی است. برخی از نیروها و مفاهیم عمدهٔ جدید درگیر چندین بازیگر، شبکه، پیچیدگی، عدم اطمینان و کادربندی هستند. ما باید تغییرات بازتابی، عمل‌کردی و پویایی چندسطحی را بهتر و خوب‌تر درک کنیم. چون امروز حوادث در جنگ در یک سطح رخ نمی‌دهند. هر رویدادی به‌صورت عمودی و افقی در ابعاد مختلف قابل سنجش است و بایدهم چنین باشد. بنابراین، همین چندبُعدی و چند سطحی بودن موضوعات در روابط بین‌الملل یک مسألهٔ جدی و مهم پنداشته می شود.

از لحاظ نظری باید سخت‌گیرانه عمل کنیم و علی‌رغم نیاز به رویکردهای چندپارادایمی که برای جلوگیری از ناسازگاری‌های معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی میان چارچوب‌هایی که اعمال می‌کنیم، حساس باشند. برخی از نمونه‌های احتمالی تلاش‌هایی است که در لیبرالیسم و ساختارگرایی یک انتخاب منطقی می‌شوند. یا تحلیل شبکه که به نیروهای سطح ملی و بین‌المللی نگاه می‌کند.

---

۱. Peter Haas، کارشناس ساختارگرایی اجتماعی، استاد دانشگاه ماساچوست.

سخن کلیدی

مسائل در جهان امروز ما تک بعدی و تک سطحی نیستند. همه رویدادها را باید در سطوح مختلف مطالعه کرد و براساس آن میزان تأثیرگذاری و تأثیرپذیری آن را شناخت.



مسألهٔ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

تیموتی سینکلایر[۱]
برگردان: اقبال احسان

همان‌گونه که در دهه ۱۹۷۰ استانلی هافمن اظهار داشت مشکل بنیادین روابط بین‌الملل این است که یک چشم انداز جهانی که در جریان جنگ سرد به منظور سیاست‌های امریکا تنظیم شده بود؛ یک دست‌سازی سرمایه‌داری و بین‌الملل یک چالش است. تشنج پس از ۱۱ سپتمبر در مورد تروریسم این پروژهٔ فکری و عملی را عقب می اندازد.

با دوری از تثبیت جریان اصلی غالب بر حاکمیت و انارشی باید برنامه سیاسی و تحلیلی روابط بین‌الملل را توسعه دهیم. به نظر من، هیچ یک ازین مقوله‌های جهان اصلی نباید در مرکز تفکر ما قرار داشته باشند. امروز جریان‌های زیادی در برابر نظم پسا جنگ سرد ایستاده و موجودیت خود را به عنوان بازیگرانی دارای هویت مستقل به کار انداخته‌اند تا خود را در جایگاه ثابت برسانند. این بازیگران ممکن است از جنس خود حوزه غرب و اروپا باشد و یا بازیگران غیردولتی شرقی.

---

۱. Timothy Sinclair، کارشناس حکومت‌داری جهانی، استاد دانشگاه وارویک.

سخن کلیدی

جهان پس از جنگ سرد، یک نظم امریکایی با ماهیت سرمایه داری است که منجر به واکنش دیگران در برابر آن شده است. دولت ها و گروه ها در سراسر جهان با آن مشکل دارند و در برابر آن مقاومت دارند.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

تیموتی شاو[1]
برگردان: اقبال احسان

من تحت تأثیر جایگاه و کارم هستم، شکل گیری اقتصادهای نوظهور، آن‌چه به نام بریکس BRICS (برازیل، روسیه، هند، چین و افریقای جنوبی) یاد می‌شود، بسیار مهم است. من اطمینان دارم که آن‌ها ساختار اقتصاد جهانی را کاملاً متحول خواهند ساخت. اکنون، بحران موجود در قیمت مواد غذایی جهانی را می‌توان تا حدی ناشی از بلند رفتن تقاضا دانست که تحت فشار کشورهای مزبور صورت گرفته و تا حدی هم ترس از عواقب ناشناخته این رشد است. ناظران دوست دارند تا خود را صرفاً از لحاظ پیامدهای اقتصادی و ایکولوژیک این چالش نشان دهند، مگر چنین تحول در موازنۀ بین‌المللی قدرت، چنین تأثیر قابل پیش‌بینی ساده‌ای ندارد. جدا از اقتصاد جهان، ظهور آن‌ها ماهیت تمدن جهانی و جریان سرمایۀ بین‌المللی را در شمال و جنوب متحول می‌کند.

هدف اساسی این اقتصادهای در حال رشد در جهتی است که این قدرت‌ها به آن تمرکز دارند: آیا آن‌ها «جنوب» می‌مانند؟ آیا می‌خواهند بخشی از «شمال» شوند و یا هم می‌خواهند تلفیقی

---

۱. Timothy Shaw، کارشناس درک جنوب جهانی، استاد دانشگاه ملل متحد.

از هردو باشــند. این کدام امر اقتصادی نیســت، اگر شــما بخواهید سیاســی هم می‌تواند باشــد. بنابراین، مســألۀ جنوب حــال به یک پرســش حیاتی تبدیل شــده اســت. یعنی زیر ســوال قرار دادن یک نظـم در حال ظهــور که باید دوام خود را بــه عنوان یک بدیل تثبیت کند و جهان را به ســوی خود بکشــاند.

فقــط به عنــوان نمونه ایــن که چرا ایــن مورد خیلی مهم اســت ایــن را مطرح می‌کنــم: چین به بیش از یک میلیون از ســاکنان خود اجــازه داد تــا بــه افریقا مهاجــرت کنند و هنــوز هم در حــال تبدیل شــدن به یکــی از بزرگ‌ترین شــرکای قاره اســت و اروپــا را مجبور به تجدید نظر در مــورد «حکومت‌داری خوب» آن در قســمت تجارت بــا افریقــا می‌ســازد. ایــن اهمیــت شناســایی چشــم‌انداز؛ برازیل، روســیه، هنــد، چین و افریقــای جنوبی را نشــان می‌دهد.

اگــر تمام آن‌هــا دیدگاهی را که چین اکنــون دارد بپذیرند، افریقا بــر نفریــن منابع خــود غلبه نخواهــد کــرد. خوش‌بختانــه، برازیل و هند نســبت به چین و روســیه متفــاوت اند، به این معنــی که در دو تــای اول جوامع مدنی نقــش بازی می‌کنند. اگر این کشــورها نوعی همبســتگی جنوب-جنوب را نشــان دهند (و من فکر می‌کنم آن‌ها چنیــن خواهند کــرد) آیندۀ افریقا بــه مراتب بهتــر و خوب‌تر خواهد بود.

در حالــی کــه ســودی کــه چیــن از افریقــا می‌بــرد یک مســألۀ پیچیــده اســت، مگر مســأله پیچیده‌تــر از آن این اســت کــه ما در

غرب همه این‌ها را می‌خواهیم: نفت روسیه، سویا و سوخت‌های زیستی برازیلی، مواد خام افریقایی، هند هسته‌ای و دموکراتیک و نیز حکومت‌داری خوب در بقیهٔ جهان. شما چگونه می‌توانید انتظار یک سیاست منسجم و با ثبات داشته باشید، در حالی‌که اهداف شما کاملاً متنوع هستند؟

موضع من شبیه موضع گولدمن ساکس است که در یک سری مقاله‌ها تأثیر بالقوه اقتصادهای نوظهور را توضیح می‌دهد. همان‌گونه که اعلام شده است، برجام تا سال ۲۰۲۵، ممکن است نیمی از تولید ناخالص کشورهای صنعتی «G6» (ایالات متحده امریکا، جاپان، انگلیس، آلمان، فرانسه و ایتالیا) را تشکیل دهد.

منظور من این است که در میان آن‌ها سه قدرت هسته‌ای (برازیل، روسیه و هند) وجود دارند که همهٔ آن‌ها شرکت‌های فراملی دارند. دو دموکراسی وجود دارد (برازیل و هند) و بخش عمدهٔ این «تازه مصرف کنندگان» هنجارهای فرهنگی کاملاً متفاوت دارند. این مسأله،مسائل بسیار جالبی را به‌وجود می‌آورد که ما قادر به ارائهٔ پاسخ قطعی به آن‌ها نیستیم.

سخن کلیدی

«اطمینان دارم که ظهور بریکس، ساختار اقتصاد جهانی را کاملاً متحول خواهد ساخت. نکتهٔ مهم این است که بدانیم آیا بریکس در جنوب می‌ماند، بخشی از شمال می‌شود و یا هم ترکیبی از هردو خواهد شد. روابط هرپنج کشور جنوبی (بریکس) باهم نتایج متفاوتی را نشان می‌دهد.»



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

تیموتی میتچیل[1]
برگردان: مرید مودودی

من شخصاً به بحث‌های بزرگ علاقه ندارم، یا در بحث‌ها خوب مهارت ندارم؛ انواع بحث‌هایی که یک رشته دانشگاهی را تعریف و پیش می‌برند. دلیل آن تا اندازه‌ای این است که وقتی موضوعی به بحث تبدیل شود، احتمال دارد که به نوعی در یک حوزۀ عملی مشکل‌تراشی محسوب شود که در آن دو یا سه موقعیت وجود دارد و به عنوان یک پژوهش‌گر باید یکی از این مواضع را بپذیرید. این حس برایم از مکتب علوم سیاسی در روزهایی که من برای اولین‌بار در این رشته علوم آموزش دیدم و در بخش روابط بین‌الملل دانش‌آموخته شدم پیدا شد. این بخشی از آموزش اولیه در هر زمینه‌ای است که به عنوان یک بحث جدی مطرح می‌شود. من به نقطه‌ای رسیدم که نمی‌توانستم با آن کنار بیایم.

من دریافتم که منطقی نیست که فکر کنم همیشه در جایی که اکنون هستم، خواهم ماند. از این‌رو، اگرچه بحث‌های بزرگ برای تعیین و تداوم رشته‌های دانشگاهی و تربیت نسل‌های

---

۱. Timothy Mitchell، کارشناس انفرانظریه، تأثیر دولت و فن‌آوری سیاسی نفت، استاد دانشگاه کولمبیا .

جدید دانش جویان مهم است، مگر این روشی نیست که تمایل به کار در این حوزه را داشته باشم.

من تمایل دارم با فاصله گرفتن از آن‌چه بحث‌های بزرگ در یک لحظه خاص انجام می‌دهند، کار کنم. علایق علمی من همیشه از زمانی آغاز یافت که چیزی پیدا می کردم که مورد علاقه من بود و به آن کنج‌کاو می‌شدم. همیشه سعی می‌کنم تا با یک دید متفاوت به آن بپردازم. با در نظر داشت این دیدگاه، من فکر می‌کنم با نشر کتاب اخیر من تحت عنوان «دموکراسی کاربن- ۲۰۱۱» به شکلی، بحث بزرگی در مورد کمبود منابع و دموکراسی نفتی اتفاق افتاده است.

این یک بحث تاریخی است که بر می‌گردد به دهۀ ۷۰، مگر با جنگ عراق در سال ۲۰۰۳ دوباره به آن دامن زده شد. این اتفاق برای من مثالی از پراکندگی در بحث‌های بزرگ است، زیرا دانش‌واژه‌هایی که در آن بحث و گفت‌وگو انجام می‌شد- و هنوز استدلال می شود- منطقی به نظر نمی‌رسید تا به عنوان راهی برای درک نقش انرژی در سیاست های دموکراتیک قرن ۲۰ باشد. آیا نفت برای دموکراسی مفید بود یا بد بود؟ بحث موجود با این موارد به عنوان دو شاخص متفاوت متغیر وابسته یا مستقل آغاز شد. با این حال شما قبلاً چیزهایی را تعیین می‌کردید که من در آن زمان می‌خواستم به آن پرداخته شود. در نهایت من شخص مناسبی نیستم تا بدانم که بحث‌های بزرگ چیست.

مگر من فکر می‌کنم، گذر از روابط بین‌الملل به عنوان یک رشته به «مطالعات جهانی» یکی از بزرگ‌ترین چالش‌ها، فقط در سطح دانشگاهی است. ما باید راه‌هایی عملی برای دیدن جهانی‌ترین و بین‌المللی‌ترین موضوعات را بیاموزیم. بخشی از مشکل در زمینه‌هایی مانند «مطالعات جهانی» مانند «جهانی شدن» و سایر دانش‌واژه‌هایی از این دست، این است که آن‌ها تمایل دارند اهداف مطالعه خود را در تقابل با تحلیل‌های محلی و حتی در تقابل با حالت‌های سطح ملی، تعریف کنند.

در نتیجه، آن‌ها تصور می‌کنند که بازیگران یا نیروهایی که می‌خواهند آن‌ها را مورد مطالعه قرار دهند، باید خودشان به‌گونه‌ای جهانی باشند؛ زیرا این پیش فرض این رشته است. من بسیار علاقه دارم که چیزهایی را که محلی هستند، در یک سطح خاص جدا کنم تا بدانم چه چیزهایی اند که باعث می‌شود چنین موارد کوچکی از جمله عوامل محلی و خاص بتوانند به گونه‌ای رفتار کنند که چهرهٔ جهانی یا بین‌المللی را ایجاد کند.

اکنون این به قسمت دوم پرسش شما مربوط می‌شود، دربارهٔ نگرانی‌های اساسی که ما به عنوان یک جامعهٔ جهانی با آن روبه‌رو هستیم. هنگامی که من در حال نوشتن «دموکراسی کاربن» بودم، تمام این تمرکز به مسأله «ایجاد یک غرب آسیای دموکراتیک‌تر» وجود داشت، همان‌طور که در زمان جنگ عراق

درک شد. برای من جالب بود که هنگام بحث در مورد این مشکل - نفت و دموکراسی، انرژی و دموکراسی - این مسأله را به نوعی مختص این کشورها و بخشی از جهان دیدیم که بسیاری از کشورها تولیدکنندهٔ انرژی بسیار گسترده بودند.

ما به این واقعیت فکر نمی‌کردیم که همهٔ ما به نوعی گرفتار این مشکل هستیم که من آن را دموکراسی کاربن می‌نامم. شاید این مسأله از نظر افزایش دشواری استخراج انرژی از زمین باشد، یا عواقب حاصل از استخراج کاربن و قرار دادن آن در اتمسفیر. من به گونهٔ مختص با درنظرداشت تغییرات آب و هوا به این قضیه فکر می‌کنم. شما می‌بینید که سیاست ایالات متحده در برداشتن گام‌های نسبتاً کوچکی که سایر دموکراسی‌های صنعتی برداشته‌اند، ناکام بوده است.

هم‌چنین فکر می کنم طیف وسیعی از مسائل معاصر در رابطه با تولید و مصرف انرژی وجود دارد که حول ساخت دنیای برابری‌طلبانه و از نظر اجتماعی عادلانه‌تر است. من هیچ‌یک از آن‌ها را به عنوان فوری یا مهم‌تر از دیگری انتخاب نمی‌کنم و فکر می‌کنم ما هنوز یک مبارزهٔ طولانی در پیش داریم. بنابراین، سیاست ایالات متحدهٔ امریکا حتی در برداشتن گام‌های نسبتاً کوچکی که سایر دموکراسی‌ها ی صنعتی برداشته‌اند؛ بدون شک ناکام بوده است.



مسألهٔ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

جان اگنیو[۱]
برگردان: اقبال احسان

چیزی که در مورد پرسش شما به ذهن می‌رسد، دولت‌گرایی در روابط بین‌الملل است، به عبارت دیگر، آیا نگاه کلیشه‌ای به وضعیت «دولت» (که بیش‌تر حالت ذهنی دارد تا واقعیت) که معادل به «فرد» است، داشته باشیم یا خیر. نظم وستفالیایی در ذات خود امکان دارد به حوزه جهان غرب کمک کرده باشد و با نهادی به نام دولت، امنیت و توسعه به بار آورده باشد، اما در بیرون از حوزه اروپا و در کل غرب، منجر به ناامنی و بدبینی های فراوان شده است.

من گمان می‌کنم که این برداشت که باید همه مسائل را از دریچه ملی گرایی دید و اساسا دولت‌های ملی در سطح خود به مسائل امنیتی و اقتصادی توجه کنند، کاملاً اشتباه است. هم‌چنان طیف گسترده‌ای از واقع‌گرایان و ساختارگرایان روابط بین‌الملل این وضعیت را تایید می‌کنند. چون تحولات جهان معاصر نشان داده است که نظم دولت ملی برای انسان‌ها درد سرساز شده است و کمکی در بهبود اوضاع آن‌ها نداشته است.

---

۱. John Agnew، کارشناس سیاست جغرافیایی و نظریه‌پرداز «مرزهای قدرت» در روابط بین‌الملل.

سخن کلیدی

چالش عمده در مطالعات روابط بین‌الملل، دولت گرایی است. کلیشه‌ای به نام دولت امروز ملت‌ها را به ناامنی و بدبینی کشانیده است و حال آن‌ها را دگرگون کرده است.



مسألهٔ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

جان میرشایمر[1]
برگردان: اقبال احسان

من گمان می‌کنم که اساسی ترین چالش در نظریه‌های روابط بین‌الملل، به‌ویژه در ایالات متحده، بین واقع گرایان و لیبرال‌ها است. سه نوع نظریهٔ کلیدی لیبرالی وجود دارد: نظریهٔ استقلال اقتصادی، نهادگرایی لیبرال و نظریهٔ صلح دموکراتیک. این نظریه‌ها کاملاً یک دنیای متفاوت نسبت به واقع‌گرایی نشان می‌دهند. هرگاه پرسش‌های بزرگ را مطالعه می‌کنیم؛ برای نمونه، آیا چین می‌تواند به‌گونه صلح آمیز ظهور کند یا خیر، نیاز است تا به پرسش بنیادی‌تر برسیم که آیا شخص از دریچهٔ لیبرال به مسأله نگاه می‌کند یا واقع‌گرایی. این در نظریه‌های روابط بین‌الملل ایالات متحده اشتباه بزرگی است. گرچه ساختارگرایان نقش مهمی دارند، مگر فکر نمی‌کنم آن‌ها به لحاظ تعریف مباحث نظری در امریکا از جایگاه بالایی برخوردار باشند.

من فکر می‌کنم تقابل لیبرالیسم با واقع‌گرایی اساسی است. من یک واقع‌گرا هستم و باور دارم که می‌توانیم آن‌چه را در جهان اتفاق می افتد با چشم‌انداز واقع‌گرایی خیلی بهتر توضیح دهیم تا لیبرال. مگر این بدان معنی نیست که واقع‌گرایی همه چیز را

---

۱. John Mearsheimer، نظریه‌پرداز واقع‌گرایی تهاجمی، استاد دانشگاه شیکاگو.

می‌توانـد تحلیـل کنـد. مـن معتقدم که قدرت مشـت‌زنی نسـبی آن از لیبرالیسـم بیش‌تر اسـت. فکـر می‌کنم مشـکل اصلی دنیای واقعـی امـروز ایالات متحده تمایل لیبرال امپریالیسـتی آن اسـت. واقعیـت این اسـت که، هـم در نهله‌های چپ و هـم در نهله‌های راسـت در امریـکای معاصـر، تمایل قدرتمنـدی بـرای ادارهٔ جهان و اعتمـاد زیـاد به نیـروی نظامی برای ایـن منظور وجـود دارد. برای نمونـه، دکتریـن بـوش را در نظـر بگیرید، ایـالات متحـده متمایل بـه اسـتفاده از نیـروی نظامـی بـرای تغییر ترتیـب کل غرب آسـیا بـود. امریکا در مورد تحمیل دموکراسـی به کشـورهای سراسـر غرب آسـیا در انتهای مِیـل تفنگ صحبت می‌کـرد. این یک اسـتراتژی بسـیار جاه‌طلبانـه بود. این اسـتراتژی بـود که بسـیاری از لیبرال‌ها و دموکرات‌هـا از آن پشـتیبانی می‌کردنـد. بـه همیـن دلیـل جنگ طوفان ۲۰۰۳ در عراق بسـیار حمایت شـد. نکتهٔ اصلی این اسـت کـه ایـالات متحده این انگیـزهٔ امپریالیسـتی را دارد که امـروز به آن متصل اسـت و این شـامل نخبگان جناح چپ و راسـت اسـت.

نتیجـهٔ نهایـی ایـن اسـت کـه ایـالات متحـده طی ده سـال گذشـته خود را به یک معضل بزرگ تبدیل کرده اسـت؛ حتی شاید در ۲۰ سـال گذشـته؛ اگر برخی از ماجراهای ناگـوار دولت کلینتون را در نظـر بگیریـم. پرسـش ایـن اسـت، چگونـه می‌خواهیـم خود را از ایـن انگیزهٔ امپریالیسـتی خـلاص کنیم و چگونـه می‌خواهیم اعتیـاد خود را بـه جنگ از بین ببریـم؟ اگر امروز بـه ایالات متحده

نگاه کنید، کاملاً واضح است که نخبگان این کشور به جنگ اعتیاد دارند. از زمان پایان جنگ سرد ایالات متحده از هر سه سال دو بار درگیر جنگ بوده است. ایالات متحده از سال ۱۹۸۹ شش جنگ را تجربه کرده است: جنگ ۱۹۹۱ علیه عراق، جنگ صربستان بر سر بوسنی در سال ۱۹۹۵؛ جنگ علیه صربستان بر سر کوزوو در سال ۱۹۹۹؛ جنگ افغانستان که از سال ۲۰۰۱ آغاز شده و هنوز ادامه دارد. جنگ ۲۰۰۳ عراق؛ و سپس جنگ علیه لیبی سال ۲۰۱۱. قابل توجه است و اکنون ما در مورد امکان استفاده از نیروی نظامی علیه ایران و حتی سوریه صحبت می‌کنیم. نخبگان امریکا به استفاده از زور نظامی اعتیاد دارند. به افزون آن‌ها معتقدند ایالات متحده هم حق و هم مسوولیت اداره جهان را دارد. این وضعیت سالم نیست و نیاز است که امریکا راهی برای از بین بردن این عادت بد پیدا کند. این مهم‌ترین مسأله سیاست خارجی در این برهه‌ای از زمان است.

شاید انتظار داشته باشید که بگویم مسأله اصلی پیش روی امریکا، ظهور چین است. مگر من فکر می‌کنم این مسألهٔ روزهای بعد است. این یک پرسش جالب فکری در این برهه‌ای از زمان است، مگر با این پرسش که آیا چین ایالات متحده را به چالش می‌کشد یا نه، یک دههٔ دیگر فاصله داریم. انگیزه امپریالیستی امریکا مشکل اساسی است که امروز وجود دارد و در واقع مشکل اصلی از پایان جنگ سرد به این سو بوده است.

سخن کلیدی

چالش مهم، چالش نظری میان رئالیسم و لیبرالیسم است. مشکل واقعی دنیای امروز کشور امریکا است که تمایل لبیرال امپریالیستی دارد. لازم است که ایالات متحدهٔ امریکا نگاه امپریالیستی خود را به نگاه همکاری در سطح جهان جایگزین نماید. این کشور در سال‌های اخیر (۱۹۹۱-اکنون) به‌صورت یک جانبه عمل نموده که برای آینده امریکا زیان‌بار است.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

جان هابسن[۱]
برگردان: عمرالدین عابد

رشتۀ روابط بین‌الملل با دو چالش مرتبط به‌هم مواجه می‌باشد. نخست، رسیدگی به نقد در بارۀ استوار بودن این رشته برنهادهای متمرکز در اروپا، که هم برای روابط بین‌الملل انتقادی و هم روابط بین‌الملل سنتی یک مسأله می‌باشد. دوم، اصرار برکار مبتنی بر اصول مستقل از ارزش‌های اخلاقی که اثبات‌گرایان / علم‌گرایان به آن تاکید می‌کنند. همان‌گونه که من در نوشتۀ خود آن را تذکر داده‌ام؛ در صورتی‌که توسط یک اصل تعصب‌محور غربی به انحراف کشیده شود، معلوم خواهد شد که داعیۀ اثبات‌گرایانه در عقب یک حجاب یا صفحۀ تاریک چهرۀ مطالعات روابط بین‌الملل سنتی متمرکز براروپا را پنهان کرده است.

به یقین، در صورتی که اروپاگرایی در اشکال مختلف آن بیش‌تر مطالعات روابط بین‌الملل انتقادی را آلوده نماید، اعتبار انتقادی بودن خود را به خطر انداخته و خطر سقوط از چشم‌انداز حل مسأله را دارد. بنابراین، به همین دلایل، احساس می‌کنم که انتقاد از مطالعات روابط بین‌الملل اروپامحور و اقتصاد

---

۱. John Hobson، کارشناس جامعه‌شناسی تاریخی و پسااستعمارگرایی، استاد دانشگاه شیفیلد.

سیاسـی بین‌المللـی چیـزی بیـش از یـک چالش وجـودی ذهنی (هستی‌شناسـانه) بـرای این رشـته‌ها نـدارد.

دومیـن چالـش، مرتبط این اسـت کـه، اگر بپذیریم این رشـته اساسـاً اروپامحور است، پس باید مبانی مطالعات روابط بین‌الملل را بـر اسـاس اصـول غیـر اروپاگرایانه بازسـازی کنیم و سـپس یک برنامـۀ تحقیقاتـی جایگزیـن غیرمتمرکـز اروپایـی را روی دسـت گرفتـه و تحلیـل تجربـی سیسـتم بین‌المللـی و اقتصاد سیاسـی جهانـی را توسـعه بخشـیم. این یک چالـش کلـی در مقابل نظریۀ سـنتی مطالعـات روابـط بین‌المـلـل و اقتصاد سیاسـی بین‌الملل اسـت. مگـر از آن‌جـا کـه مربـوط مطالعـات روابـط بین‌المـلـل و اقتصاد سیاسـی بین‌الملل می‌شـود، گیج‌کننده اسـت (به همین دلیل پاسـخ من تـا حدی طولانی شـده اسـت).

جنـاح پسـت‌مدرن‌تر این رشـته بـه هر تلاشـی برای بازسـازی نوعـی روایـت بـزرگ (البته جایگزیـن) با شـک و تردید ذاتـی نگاه می‌کند و پسااسـتعمارگرایان پسـت‌مدرن احتمـالاً موافق خواهند بـود. در ایـن مرحلـه اسـت کـه مهم‌تریـن مسـأله در زمینـۀ نظریۀ مطالعـات روابـط بین‌المـلـل پسااسـتعماری ظاهر می‌شـود. برای گفتن این هرچقدر سـخت باشـد، من احسـاس می‌کنـم که صرفاً اعلام مبانـی این مرکزمحوری نظریه‌های شـکل‌دهندۀ آن، مسـالۀ بزرگـی نخواهـد بود؛ ادعایـی که از نظـر اکثر پسااسـتعمارگرایان که اروپامحـوری را ذاتـاً نادرسـت می‌داننـد، نادیـده گرفتـه می‌شـود؛

زیرا آن را امپریالیستی می‌دانند (که من آن را مسأله‌ساز می‌دانم، چون رشته‌های قابل‌توجهی اروپامحور، امپریالیستی و همراه با نژادپرستی علمی می‌باشند)؛ یا به دلیل این‌که آن‌ها اروپامحوری را با سیاست غیرقابل‌قبول نژادپرستی علمی تلفیق می‌کنند (که من این مسأله را یک مشکل می‌دانم و این نکته که همه نوع هم‌پوشانی و هم‌افزایی بین این دو گفتمان عمومی غرب‌محور وجود دارد را در کتاب مفهوم اروپامحوری از سیاست جهانی در سال ۲۰۱۲ توضیح داده‌ام).

نکتۀ کلیدی که بدون شک من را با پسااستعمارگرایان به مشکل مواجه خواهد ساخت، این است که احساس می‌کنم باید بدانیم که در نهایت نظریۀ اروپامحور مطالعات روابط بین‌الملل و اقتصاد سیاسی بین‌المللی یک رویکرد ایستا را تشکیل می‌دهد؛ دقیقاً مانند سایر موارد و شاسیتگی و عدم شایستگی آن در نهایت فقط با توجه به سوابق تجربی، گذشته و حال آن قابل ارزیابی است (من دریافته‌ام که اروپا محوری عمیقاً مغرضانه است؛ آن‌چه از دید من بسیار جدی می‌آید، چشم‌پوشی از روش‌کار همۀ امور غیرغربی می‌باشد که در آن، همه دست‌آوردهای غیرغربی به طور هم‌زمان کنار گذاشته شده و در مقابل، همۀ کارهایی که غرب انجام می‌دهد، به عنوان ترقی و انکشاف پیش‌کش می‌شوند).

بنابرایـن، دومین چالش اصلی این رشـته، چالشـی اسـت که کم‌ترمن را با بسـیاری از متفکران پسـامدرن / پساسـاختارگرا دچار مشـکل خواهد کـرد و آن‌هم بازسـازی در مسـیر غیراروپایی مبانی این رشـته می‌باشـد، که می‌توانـد روایت‌هـای تجربـی جدیدی از سیسـتم بین‌المللی و اقتصاد سیاسـی جهانـی خلق کند.

از دیـد مـن، فقـط بـا ارائـۀ یـک برنامـۀ تحقیقاتـی جایگزیـن و تجزیـه و تحلیـل تجربـی از اقتصـاد جهانـی، مطالعـات روابط بین‌الملل و اقتصاد سیاسـی بین‌الملل، می‌توان از بندهای سـفت اروپامحـوری و اسـارتی که در آن محدود شـده‌اند، رهایی یافت که بـه وسـیلۀ آن دانشـمندان مطالعـات روابـط بین‌المللـل و اقتصاد سیاسـی بین‌الملـل، بـه سـادگی داعیه‌هـا و اسـتعاره‌های کهنـۀ اروپامحـوری را در لبـاس جدیـد بازیاف نمـوده و آزیـن می‌بندند.

در غیـر آن، عـدم بازسـازی یـک جایگزیـن و تجزیـه و تحلیل تجربـی به این معنـی خواهد بود که دانشـمندان مطالعـات روابط بین‌الملـل و اقتصـاد سیاسـی بین‌الملل دوبـاره در حوزۀ آسـایش اروپامحوری عزلـت خواهند گزید. بنابراین، نبرد میان اروپامحوری و عـدم اروپامحـوری باید به میدان تجربی کشـانیده شـود.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

جنیفر متزن[۱]
برگردان: مصطفی عاقلی

مـن فـرض نمی‌گیـرم بحـث بـزرگ چیسـت؟ و مـن شـگفت‌زده می‌شـوم که آیا روابـط بین‌الملل هنوز بـا مناظره‌های بـزرگ خود در بین الگوها، مانند گذشـته تعریف می‌شود؟ هنگامی که در چیزی فرو مـی‌روم، فکر می‌کنم پرسـش‌های آن را «مناظرۀ بـزرگ» بدانم. از ایـن‌رو، اکنون برای نمونه فکر می‌کنم درک عوامل صحبت در جمع بسـیار مهم اسـت. سیاسـت جهانی پـراز گفت‌وگوهـای عمومی اسـت. ایالات متحده به تازگی یک رئیس جمهـور را انتخاب کرده اسـت کـه تأکید می کنـد «بدون پیش‌شـرط» با دشـمنان مذاکره می‌کنـد و مـا دربارۀ نحوۀ مذاکـره در کارهای عمومـی و تأثیراتی که ایجـاد می‌کند، اطلاعات کافـی نداریم. بنابراین بـرای من، مناظره میان خردگرایان، سـازه‌انگاران، دانشـمندان حقوقی و غیره در مورد تأثیـر صحبت‌هـا و چشـم اندازهـای بررسـی در سیاسـت جهانی چالش‌برانگیزترین و جالب‌ترین اسـت.

آن پرسـش پژوهشـی می‌تواند در یک مناظرۀ بـزرگ جای گیرد، مانند انتخاب عقلانی در برابر سـازه‌انگاری یـا واقع‌گرایی در مقابل آرمان‌گرایـی. مگـر چرا مناظره‌هـای بزرگ‌تـر پژوهش را مسـیر نداده

---

۱. Jennifer Mitzen، کارشناس امنیت، جنگ و دیپلوماسی چندجانبه.

است؛ هدف این نیست که بفهمیم کدام پارادایم آن را درست می‌کند. بنابراین منطقی نیست که در هم‌سویی از یک طرف مناظره به پرسش پژوهش بپردازیم. دانستن مناظره‌های بزرگ مطمئناً برای یادگیری این رشته مفید است، مگر به نظر می‌رسد برای انجام پژوهش و پاسخ دادن به پرسش‌های دنیای واقعی، مناظره‌ها و گفت‌وگوها گاهی می‌توانند اختلافات را بیش از اندازه بالا ببرند، درصورتی که باز بودن یا ایجاد هم‌افزایی بازده بیش‌تری دارد.

سخن کلیدی

گرچه مناظره‌های بزرگ مطمئناً برای یادگیری مفید هستند، مگر توان پاسخ‌گویی به پرسش‌های مهم در دنیای واقعی را ندارند، حتی گاهی سبب اختلافات بیش از اندازه می‌شوند که نیاز نیست.



مسألهٔ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

جوردان برنچ[۱]
برگردان: مصطفی عاقلی

هنگامی‌که در این رشته مناظره‌های گوناگون و هم‌زمان وجود دارد، موضوعی که برای من دل‌چسپ است، رابطه بین ایده‌ها و عوامل عملی یا مادی است. نسخهٔ بسیار ساده‌ای از این دوگانگی وجود دارد که در مناظره‌های سازه‌انگاری در برابر خردگرایی، به‌ویژه در زمینهٔ علم روابط بین‌الملل امریکا، تا سرحد مرگ مورد بحث قرار گرفته است؛ این دوگانگی بیش از اندازه بزرگ‌نمایی شده است. من بیش‌تر به فهم واقعی روند، نتیجه یا پدیدهٔ مورد بررسی علاقه‌مندام. من به جای جدا کردن آن‌ها، به نحوهٔ ارتباط ایده با ماده و نحوهٔ سازگاری آن‌ها با یک‌دیگر علاقه‌مندام.

این رابطه (رابطهٔ ایده و ماده) پرسش‌هایی را به تغییر فن‌آوری نزد من ایجاد می‌کند. ما در حال تجربهٔ تغییرات سریع تکنولوژیکی هستیم - برای نمونه، انقلاب فن‌آوری اطلاعات - که می‌تواند یک فرضیهٔ طبیعی و در عین حال نادرست ایجاد کند، یعنی این‌که این تغییر حتما نوعی تأثیر عمده بر سیاست

---

۱. Jordan Branch، کارشناس تشکیلات دولتی و سیاست بین‌المللی، استاد دانشگاه کلرموند مک کنا کالج.

و یا اثر متقابل با سیاست و به‌ویژه، روابط بین‌الملل دارد. این ممکن است درست باشد، مگر اغلب تصور می‌شود این مسأله مشکل دیگری را ایجاد می‌کند. حتی اگر چنین تأثیری وجود داشته باشد که ما توانایی مشاهده آن را خواهیم داشت، چه رسد به پیش‌بینی یا توضیح آن؛ همان‌گونه که اتفاق می‌افتد؟

انقلاب فن‌آوری اطلاعات بارزترین نمونهٔ فعلی تغییرات چشم‌گیر فن‌آوری است. اگرچه در ۲۰ یا ۳۰ سال گذشته نمایان بوده است، مگر فقط به شتاب خود ادامه می‌دهد. در طی دو سال گذشته، بحث‌های زیادی در مورد «داده‌های کلان» و آن‌چه برای تجارت، تجزیه و تحلیل مالی و مواردی از این دست است، متمرکز شده است؛ البته امکانات نیز به عنوان ابزاری جدید برای علوم اجتماعی ارائه می‌شود. مگر در این‌جا خطری وجود دارد؛ تمایل به دیدن پدیده‌های جدید فن‌آوری فقط در زمینه‌های مادی آن‌ها وجود دارد که به طور خاص بر روی امکان اندازه‌گیری متمرکز می‌شوند، بنابراین از تفکر در مورد ایده‌پردازی غافل می‌شوند. یعنی چگونه ایده‌های مربوط به گردآوری و استفاده از داده‌ها در گردآوری و تجزیه و تحلیل نقش دارند؟ بنابراین، در حالی که آن‌ها در عمل همیشه درگیر هستند، از نظر تحلیلی، من تمایز بین ایده و ماده را بسیار سودمند می‌دانم، مگر نه به اندازهٔ مباحث در رشته‌های مخالف، صرفا راهی برای تفکر در بارهٔ فن‌آوری.



مسألهٔ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

جوزف نای[1]
برگردان: مصطفی عاقلی

یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های ما فهم نحوهٔ تأثیرگذاری انقلاب اطلاعات بر قدرت و نحوهٔ تغییر جهان از سیاست‌های سادهٔ بین‌دولتی به سیاست‌های جهانی است. این موضوع درگیر مناظرهٔ خردگرایی/سازه‌انگاری در پایان جنگ سرد و واکنش در برابر تعاریف سادهٔ مادی‌گرایانه از قدرت بود که آن‌چه را رئالیست‌های ساختاری مانند والتز «نظریهٔ سیاست بین‌الملل» می‌دانند، پایه‌گذاری می‌کند.

این به معنای منسوخ بودن نظریهٔ دولت- ملت یا واقع گرایی نیست، مگر به این معنی است که سیاست جهانی با بازیگران بیش‌تری شلوغ‌تر شده است؛ تمایز بین داخلی و بین‌المللی چندان روشن نیست و سیاست روابط فراملی و وابستگی متقابل پیچیده نیاز به فهم رویکردهای لیبرال، سازه‌انگارانه و هم‌چنین رئالیسم کلاسیک دارد.

---

۱. Joseph Nye، نظریه‌پرداز نیولیبرالیسم، قدرت هوشمند، استاد دانشگاه هاروارد.

سخن کلیدی

رویکردهای را ترکیب کنید. تمایز بین «داخلی» و «بین‌المللی» روشن نیست. سیاست فراملی و وابستگی متقابل پیچیده نیاز به فهم رویکردهای لیبرال، سازه‌انگار و رئالیسم کلاسیک دارد.



مسألهٔ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

جِری کوهن[۱]
برگردان: مصطفی عاقلی

به این پرسش با توجه به حوزه اقتصاد سیاسی بین‌الملل پاسخ خواهم داد. من اخیراً مقاله‌ای منتشر کرده‌ام که به دنبال آن آخرین کتاب خود با عنوان «اقتصاد سیاسی بین‌المللی: یک تاریخ‌چه فکری» (۲۰۰۸) منتشر شده است.

من در این کارهای اخیر، کثرت گرایی در نسخهٔ اصلی اقتصاد سیاسی بین‌المللی امریکا را مسأله اصلی می‌دانم. حوزهٔ اقتصاد سیاسی بین‌المللی از دههٔ ۶۰ میلادی شروع شد؛ زمانی که دانشمندان احساس کردند با تحول بزرگی روبه‌رو هستند که نمی‌توانند با نظریه‌های موجود مسائل را توضیح دهند. به‌گفتهٔ رابرت کوهن، که از نسل اول بود، این یک دورهٔ «ماجراجویی فکری» بود. مگر به تدریج نسخهٔ اصلی آن به طور فزآینده‌ای باریک‌تر و دولت محور می‌شود و اکنون در طرح پرسش‌ها و پاسخ دادن به آن‌ها، به مدل علوم اجتماعی کمی، تجربی و اثبات‌گرا تبدیل می‌شود. بنابراین، انواع مختلفی از پرسش‌ها مهم در سنت‌های اقتصاد سیاسی بین‌المللی در سایر نقاط جهان، با نگاه لیبرال به جهان هم‌سو می‌شود که به نوبهٔ خود دیدگاه‌های

---

۱. Jerry Cohen، کارشناس اقتصاد سیاسی بین‌الملل، استاد دانشگاه.

انتقـادی یا مارکسیسـتی را حـذف می‌کند. تنها پرسـش‌هایی که این جامعهٔ معرفتی لیبرال-پوزیتیویسـتی با آن روبه‌رو شـده است، پرسـش‌های سـطح متوسـطِ کم‌ترجالبی اسـت که در واقع امکان بررسـی سـاختار گسـتردهٔ سیسـتم بین‌المللی را فراهـم نمی‌کند - آن‌چـه رابـرت کاکـس آن را «نظریهٔ مشکل‌گشـا» می‌نامـد، تمرکزبر روابـط محدود بین متغیرهای وابسـته و مسـتقل داد.

بـرای این‌کـه بتوانیـد در ایـالات متحده منتشـر کنیـد، تقریباً باید لیبرال باشـید - تا حـدودی به این دلیل که پرسـش‌های دیگر مربـوط به تغییر سیسـتم و حکومـت جهانی نمی‌تواننـد به راحتی کمـی شـده و بنابرایـن در ماتریس لیبـرال- پوزیتیویسـت مطـرح نمی‌شـوند. بنابراین روش، انتخاب موضـوع را محدود می‌کند، که چیز خوبی نیسـت.

چالـش بـزرگ بازگشـت بـه آغـاز ایـن رشـته و برقـراری نوعی ارتبـاط بیـن نسـخهٔ امریکایـی اقتصـاد سیاسـی بین‌المللـی و - عمدتـاً نه‌تنهـا - نسـخهٔ انگلیسـی اقتصـاد سیاسـی بین‌المللی وجـود دارد کـه بسـیار تاریخی‌تـر، انتقـادی، هنجـاری و مربوط به پرسش‌هاسـت. عدالـت خوش‌بختانـه، هـم در ایـالات متحده و هـم در انگلیـس به ایـن پرسـش‌ها علاقه‌منـد دارد، زیـرا ژورنال‌ها موضوعـات ویـژه‌ای را بـه ایـن چالـش اختصـاص داده‌اند.



مسألهٔ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

جیمز اسکات[۱]
برگردان: مصطفی عاقلی

آیا در مورد جنبش پرسترویکا در علوم سیاسی آگاهی دارید؟ من در شورای اجرایی انجمن علوم سیاسی بودم، زیرا آن‌ها در نتیجهٔ شورش پرسترویکا از من دعوت کردند و این تنها زمانی بود که به طور فعال درگیر می‌شدم و سعی می کردم دربارهٔ آن‌چه علوم سیاسی باید انجام دهد، فکر کنم. به طور کلی، آن‌چه را که انجام می‌دهم، انجام می‌دهم و اجازه می‌دهم تراشه‌ها در جایی که ممکن است، سقوط کنند. ترجیح می‌دهم وقتم را در سنگرهای روش نبردی که در اطراف من می‌چرخند نگذرانم.

همان‌گونه که می‌بینید، من به‌گونهٔ ژرف در مورد چگونگی اصلاح علوم سیاسی فکرنکرده‌ام. مگرمن معتقدم که در علوم سیاسی، افرادی که تظاهربه «علمی بودن» دارند، بسیار مشغول یادگیری بیش‌تر و بیش‌تر در مورد کم‌تر و کم‌تر هستند. یک چرخش تجربی در علوم سیاسی وجود دارد، متشکل از افرادی که آن‌چه را «آزمایش‌های طبیعی» می‌نامند، انجام می‌دهند و به دقت سازمان‌یافته می‌شوند؛ به‌گونه‌ای که آزمایش روان‌شناسی با

---

۱. James Scott، کارشناس زراعت به عنوان سیاست، خطرات معیاری‌سازی و عدم کنترول، استاد دانشگاه کوینسلند.

گروه‌هـای کنترل و غیره سـازمان‌دهی می‌شـود. مگر پرسـش‌هایی کـه آن‌هـا می‌پرسـند، فوق‌العـاده کم‌انـد. آن‌ها تصـور می‌کنند که شـما به بیش‌ترین پرسـش‌های ممکن پاسـخ می‌دهید و بـه آرامی در حال سـاختن نوعی بنای تجزیه‌ناپذیر علوم اجتماعی هسـتید، در حالـی کـه فکـر می‌کنم تمـام آن‌چـه در آن زمـان داریـد، تلی از خشـت اسـت که چیزی اضافه نمی‌شـود.

مـن در واقـع بیش‌تـر از افـرادی کـه در پرسـش‌های آشـکارا مهـم پیش‌رفـت مناسـبی می‌کننـد، در مقایسـه بـه افـرادی کـه در پرسـش‌ها معمولـی پیش‌رفـت قاطـع دارنـد، تحـت تأثیـر قرار می‌گیرم. من همیشـه سـعی کـرده‌ام کار خود را روی پرسـش‌هایی کـه دارای اهمیـت آشـکاری هسـتند، ماننـد ریشـه‌های دولت یا پویایـی روابـط قـدرت؛ خـواه بیـن دولـت و جمعیـت آن، بـه طور کلـی، متمرکـز کنم. بـرای نمونه، دو کتـاب من «سـلطه و هنرهای مقاومـت» و «سـلاح‌های ضعیف» تـلاش بـرای درک روابط قدرت در یـک محیـط خـرد (و نـه در یـک محیـط کلان) بود.

امروز، می‌دانیم که شـرایط سیاسی، سیاسـت کلان اقتصادی غیرفاجعه‌بـار چیسـت و از دیـد من این یک پرسـش مهم اسـت؛ نه‌تنهـا دانشـمندان علـوم اجتماعـی، بلکـه افـراد غیرروحانی نیز تفاوت بین یک پرسـش مهم و یک پرسـش بی‌اهمیت را تشخیص می د هند.



مسألهٔ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

جیمز فرگوسن[۱]
برگردان: احسان احمدی

در پاسخ به پرسش شما باید گفت که نخستین چالش این است که فکر می‌کنم، این مسأله بیش‌تر یک نگرش است تا یک مسأله نظری. به بیان درست‌تر، این همان نیاز به نزدیک شدن به این پرسش‌ها با احساس کنج‌کاوی و ذهنیت باز است. یکی از مواردی که من در حوزهٔ علوم اجتماعی می‌خوانم و بر بنیاد گفته‌های شما «جهانی‌گرا» است و اذیتم می‌کند، این است که با شماری از اطمینان‌ها و یک‌سری فرضیات - نوعی عقل سلیم لیبرال غربی- مواجه هستیم.

این‌که ما می‌دانیم کشورها چگونه باید سازمان‌دهی شوند. آن‌ها باید دموکراتیک باشند. آن‌ها باید به حقوق بشر احترام بگذارند. آن‌ها باید قانون را تضمین کنند. آن‌ها باید با همسایگان خود در صلح باشند، با این فرضیات می‌بینید که مثلاً کشوری در افریقا و هر آن‌چه در موردش مشاهده می‌کنید، سلسله‌ای از کمبودها و فقدان‌ها است و چیزهایی که باید در آن‌جا باشد، نیست و شما در نهایت قسمت‌های عظیمی از جهان را فقط به عنوان فضاهای خالی ایجاد می‌کنید که در آن همه چیز باید

۱. James Ferguson، کارشناس مدرنیته، استاد روابط بین‌الملل، دانشگاه ستنفورد.

وجود داشته باشد، مگر وجود ندارد و من فکر می‌کنم این مسأله منجر به نوعی درک نادرست می‌شود؛ زیرا، شما واقعاً نمی‌فهمید که این جا چه خبر است. مردم چگونه امور خود را اداره می‌کنند؟ چگونه اختیارات مشروع اعمال می‌شود؟ قوانین چگونه ساخته و اجرا می‌شوند؟ می‌دانید، انواع پرسش‌هایی که باید محل شروع آن‌ها باشد، ناپدید می‌شوند یا در پس‌زمینه عقب می‌مانند. بنابراین، من فکر می‌کنم چالش واقعی این است که با احساس باز بودن، تمایل به تعجب و یادگیری چیز جدیدی به همهٔ این پرسش‌ها بپردازیم و این‌قدر قیاسی نباشیم.

سخن کلیدی

شماری از فرضیه‌های وجود دارند که بر بنیاد عقل سلیم لیبرال غربی پا گرفته‌اند که این برای کشورهای غیرغربی اصلاً کارایی ندارند. کاربست فرضیه‌های لیبرال در مورد دولت‌های افریقایی کارایی ندارند.



مسألهٔ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

جیمز فیرُن[۱]
برگردان: احسان احمدی

پاسخ به پرسش شما دو سال پیش آسان‌تر بود. من نمی‌دانم که می‌توانم بگویم روابط بین‌الملل در مرحلهٔ مناظره‌ای پس از مناظره بزرگ است، یا خیر. مگر مطمئناً توجه از بحث‌های بزرگ بین انواع «ایسم‌ها» و «روش‌ها» به موضوعات مشخص‌تری منتقل شده است.

من فکر می‌کنم این یک پیش‌رفت مثبت از نظر چالش‌های فعلی روابط بین‌الملل است، زیرا معتقدم به طور کلی باید تمرکز کم‌تری بر نظریهٔ روابط بین‌الملل داشته باشیم و بیش‌تر بر اصل روابط بین‌الملل تمرکز کنیم. این را می‌گویم، زیرا من هرگز مقایسه و بحث در مورد شایستگی‌های رئالیسم در مقابل لیبرالیسم یا خردگرایی در برابر سازه‌انگاری و غیره را مثمر ثمر ندیده‌ام. این مناظره‌ها مربوط به ایسم‌ها در بهترین حالت در وهلهٔ دوم در مورد سیاست بین‌الملل بوده و به‌گونه‌ای تنظیم شده‌اند که تقریباً از نظر طراحی نمی‌توان در بعد تجربی یا نظری در آن‌ها پیش‌رفت کرد. «رئالیسم در برابر لیبرالیسم و هردو در برابر سازه‌انگاری»، بیش از اندازه بر آن‌چه که متغیر اصلی توضیحی در روابط

---

۱. James Fearon، کارشناس اصلاح شورای امنیت سازمان ملل.

بین‌الملـل تصـور می‌شـود، متمرکـزشـده اسـت: قـدرت (به‌گفتهٔ رئالیسـت‌ها)، نهادهـا یـا ترجیحـات داخلـی (بـرای لیبرال‌هـا) و هنجارهـا (برای سـازه‌انگاران). احسـاس من این اسـت که بحث کـردن در مورد بهترین متغیر، توضیحی همه‌منظوره برای سیاسـت بین‌الملـل منطقـی نیسـت (اگرحتـی بتوان چنیـن پـروژه‌ای را به شـیوهٔ معناداری مطـرح کرد).

مـن ترجیح می‌دهم از چیزهایی کـه می‌خواهیم توضیح دهیم و از مشـکلات دنیـای واقعـی که دوسـت داریم آن‌ها را شناسـایی کنیـم، برای حـل آن‌ها تـلاش کنیم. این بـدان معنا نیسـت که ما نبایـد از نظریه‌پردازی دربارهٔ روابط بین‌الملل دسـت بکشـیم، مگر من فکرمی‌کنم چالش این اسـت که بحـث و گفت‌وگوهای روابط بین‌الملـل را بیش‌تـردر جهت تمرکزبرمشـکلات مهـم قاعده‌مند که بـرای تعداد زیـادی از مردم مهم اسـت، انجام دهیم.

در نهایـت می‌تـوان به این نتیجه رسـید که بیش‌تـراز نظریه‌ها براصـول روابط بین‌الملـل تمرکزکنید. این بدان معنی نیسـت که نظریه‌پـردازی نکنید، مگـرباید بـه گفت‌وگوهایی تمرکـزکنید که مشـکلات مهم تعـداد زیادی از مـردم را حل نماید.



مسألۀ اصلی روابط بین الملل چیست؟

ژان فرانکوس بایارت[1]
برگردان: پرویز خلیلی

یک چالش اساسی این است که آیا روند کلی «جهانی سازی» حاکمیت دولت را تضعیف می‌کند و به طور گسترده تر، اگر سیستم بین‌المللی به عنوان یک نظم باقی بماند سیستم دولتی منجر به ظهور یک امپراتوری جهانی غیرقانونی خواهد شد. من مانند مایکل هاردت و آنتونیو نگری می‌اندیشم. آن‌ها به سمت امپراتوری سلطه‌طلبانه، به عنوان برجسته‌ترین ویژگی آینده پیش می‌روند و خود را در ردیف فوکو و دلوز قرار می‌دهند. مگر من، به ایدۀ امپراتوری قانع نشده‌ام.

این بحث به یک معنا جالب است، زیرا کارهای خودم نیز عمدتاً تحت تأثیر فوکو و دلوز است. به همین دلیل است که می‌توانم به طور کامل نگرانی از مسألۀ جهانی‌شدن را درک کنم؛ برخلاف هارت و نگری، فکر کنید که ما در یک سیستم سرزمینی و بین‌دولتی باقی خواهیم ماند (حتی اگر ایالات متحده به طور طبیعی تنها تولیدکننده جهانی شدن نباشد) این سیستم به نفع پیکربندی سرزمینی که در آن ایالات متحده یا شاید در نهایت یک قدرت دولتی دیگر باشد، بسیار کج و معوج باقی می‌ماند،

---

۱. Jean-Francois Bayart، کارشناس جهانی‌شدن و سیاست افریقایی.

محوری خواهد ماند.

این یک بحث نظری اصلی است، از نظر من، نه‌تنها جهانی‌سازی نئولیبرال باعث تضعیف دولت نمی‌شود، بلکه طی دو قرن، این جهانی‌سازی است که باعث جهانی‌شدن دولت-ملت به عنوان شیوه‌ای از سازمان سیاسی می‌شود. به عبارت دقیق‌تر، جهانی‌سازی دولت-ملت و سیستم‌سازی از سیستم سیاسی بین‌المللی، ابعادی از جهانی‌سازی است و با جهانی‌سازی منافات ندارد. بگذارید برای نشان دادن این تز دو مثال بیاورم که به طور کلی بین سرعت بخشیدن به جهانی‌سازی اقتصادی از یک سو و تبلور دولت-ملت از سوی دیگر هم‌بستگی زیادی وجود دارد. برای نمونه، در سال ۱۸۴۸، ما شاهد پیروزی تجارت آزاد، توسعه خطوط راه آهن و خطوط تلگراف و زیردریایی‌های بین قاره‌ای هستیم و به‌طور هم‌زمان دراین سال (۱۸۴۸) «چشمهٔ داغ اقدام سیاسی» است ، یعنی یک سری از انقلاب‌های ملی نه‌تنها در اروپا، بلکه در امریکای لاتین نیز رخ داد. مثال جالب دیگر، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ادغام اقتصاد اتحاد جماهیر شوروی سابق در سیستم سرمایه‌داری جهانی است که هم‌تراز با انحلال فضای شوروی رخ داده است. با ایجاد یک‌سری از کشورها مويد آن‌ها است

بنابراین، نشان‌دهندهٔ گرایش چشم‌گیری است که بسیار شبیه به ایجاد دولت-ملت در پی امپراتوری‌های استعماری

است. همان‌طور که امپراتوری‌های استعماری دولت‌های ملی ایجاد کرده اند. امپراتوری شوروی نیز دولت‌های ملی ایجاد کرده است و ادغام فضای اقتصادی در اقتصاد سرمایه‌داری با ظهور یک سیستم منطقه‌ای از دولت‌های ملی هم‌راه بوده است که ماتریس آن کمونیسم بود. می‌توان این رابطه دیالکتیکی بین جهانی‌سازی و جهانی‌شدن دولت-ملت را در جنبش کمونیستی بین‌المللی یافت که ماتریسی از جهانی‌سازی بود؛ خصوصاً با تعمیم نوع خاصی از تمدن صنعتی در آسیای میانه. جنبش کمونیستی بین‌المللی یا منجر به انقلاب‌های ناسیونالیستی شده است، یا با کمک انقلاب‌های ناسیونالیستی و سوسیالیستی در چین، اندونزی، ویتنام، کامبوج تشکیل شده است.

بنابراین، دریافتم که این همبستگی هنوز هم بسیار مشهود است. این قانون قدیمی ما یادآوری می‌کند که توسط فرناد براودل بسیار فصیحانه فرموله شده است: سرمایه‌داری اقتصاد بازار نیست. این اقتصاد بازار به اضافه دولت است. ما به خوبی می‌دانیم که چگونه جهانی‌سازی سرمایه‌داری از طریق گسترش تجارت آزاد در قرن نوزدهم با تهدید اسلحه انجام شد. البته این نیروی نظامی انگلیس بود که تجارت آزاد را به طیف وسیعی از کشورها و حتی قاره‌ها تحمیل کرد. بله، من فکر می‌کنم ما باید این شواهد واضح که توسط فرناند براودل، این رابطه دیالکتیکی بین بازار و دولت بیان شده است، دوباره کشف کنیم.

سخن کلیدی

«جهانی‌سازی نئولیبرال باعث تضعیف دولت نمی‌شود، بلکه طی دو قرن، این جهانی‌سازی است که باعث جهانی‌شدن دولت-ملت به عنوان شیوه‌ای از سازمان سیاسی می‌شود.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

جیوفری اندرهیل[۱]
برگردان: نیلوفر رسولی

عمدتاً چهار چالش محوری در روابط بین‌الملل وجود دارد و می‌توان آن‌ها به شرح زیر دسته‌بندی و توضیح داد:

اولین چالش، تمرکز در بارۀ رابطه بین بازار و حکومت (یک پرسش کلاسیک برای یک اقتصاددان سیاسی) است. این بسیار مهم است تا رابطه بین راهی که در آن بازار تغییر می‌کند، را بدانیم (پس تا چه اندازه این یک پروسۀ جهانی، ادغام منطقه‌ای و حتا یک بحث ملی است) و این‌که اولویت‌ها و امکانات از نظر حکم‌رانی چگونه تکامل می‌یابند. از دید من، نمی‌توانیم این رابطه را درک نماییم، مگر می‌توانیم: ملاحظه نماییم که اگر بازارها بیرون از مرزهای دولت‌ها مدغم شوند، حکومت‌داری از چند راه زیر فشار می‌آید، مگر از یک دید، تا حال نمی‌توانیم رابطه بین ادغام فرامرزی اقتصادی و میزان رشد قابل اتکا بین دولت‌ها و جوامع آن‌ها را بدانیم.

از دید دیگر، این مربوط اولویت‌ها برای شکل‌های مختلف حکومت‌داری می‌شود، این‌که کدام نوع سازمان‌ها و تا چه اندازه می‌توانند عمل کنند، حکومت‌داری چگونه باید باشد و کار

۱. Geoffrey Underhill، پروفیسور حکومت‌داری جهانی و استاد دانشگاه آمستردام.

نماید، چه چیزی پذیرفتنی و درست دانسته می‌شود. برای نمونه معاهدهٔ لیسبون را مشاهده نمایید.

چرا حکومت‌داری چندبعدی در دولت‌های مشخص، سکتورها و جوامع مشروع دانسته می‌شود و چرا در دیگر جاها نه؟ مدغم‌سازی و قانون‌سازی در بالاترین حد برای مدیریت مشکلات جدی ادغام اقتصادی که توسط جوامع متمدن در مدت زیاد به وجود آمده است، کمک می‌نماید- و ایالات متحده این کار را برای مردم ایرلند انجام داده است که طبقهٔ سیاسی و اجتماع تجارت مشمول این معاهده بوده است. با این حال ظاهراً هیات ایرلندی موافق نبودند (حداقل آن‌ها رأی منفی دادند)؛ اگرچه پاسخ‌های آن‌ها برای خودشان در این دورهٔ بحران اقتصادی که برای سرحدات احترام قایل نمی‌شدند، منحیث یک مشکل ذخیره می‌شد.

در دورهٔ بحران این بسیار مهم است که رابطه بین ادغام بازار، تغییرات سازمان‌ها و مشروعیت شکل و حدود مختلف حکومت‌داری و موثریت آن‌ها را بدانیم. نیاز داریم بدانیم که چگونه حکومت‌داری را تنظیم نماییم تا با بحران فعلی مالی و بحران سازمان‌ها در اروپا مبارزه کند و هم‌چنان باید از راهی انجام دهیم که برای مردمی که تحت تأثیر آن بودند، پذیرفتنی باشد. به دست آوردن فواید جهانی‌شدن به طور دایمی مشکل و دشوار است؛ در صورتی که حکومت‌داری به طور شایسته و

بایسته آن تطبیق نشود.

دومین چالش، از یک دید رابطه بین اوضاع اجتماعی و اقتصادی مانند فقر، نابرابری و نبود فرصت‌ها و از دید دیگر، اوضاع پایداری اجتماعی و سیاسی است. چه وقت اوضاع اجتماعی و سیاسی باعث بلند رفتن حد منازعه / ثبات می‌شود؟ شما چگونه سیستم با ثبات حکومت‌داری را ایجاد می‌کنید که باعث رفع تنش‌ها شده و بتواند به شکل موثر با مشکلات اساسی معامله نماید؟ ما چنان در مسائل میان دولت‌ها مشغول شده ایم که کم‌ترایـن روابط را در درون دولت‌های ملی و بعد در میان ملت‌ها به بررسی گرفته ایم. گاهی اوضاع نا بسامان میان ملت ها متغییری است که به تنهایی خود تأثیری عمیق بررفتار بین‌المللی دولت‌ها و نهاد دارد.

مستقیماً ما می‌فهمیم (و ما یک دلالت تجربی خوبی داریم) که محرومیت بزرگ و تغییرات سریع باعث ایجاد نزاع می‌گردد، مگرفهم ما از این روابط تا هنوز محدود است. ما هم چنان نمی‌فهمیم که چگونه تنش‌های اجتماعی می‌توانند مربوط تغییر در جوامع سنتی، فرهنگ‌ها یا ادیان، و یا پیش‌رفت درازمدت اقتصادی باشند- فهم درست آن برای ما کمک می‌کنند تا فروریختن سیاسی و حتی تروریسم را بدانیم. یک روز قدرت‌های بزرگ کشف می‌کنند که قیمت معاملات نظامی بسیار بلند است و ما بهتر می‌توانیم.

سومین نکته این است که ما به یک اندیشۀ بهتر دربارۀ این‌که امنیت واقعاً چه است و رابطه آن با مسائل وسیع‌تر اجتماعی، اقتصادی و سیاسی چیست نیاز داریم. روابط بین‌الملل سنتی میل به فکر کردن در بارۀ امنیت منحیث پایان / ختم در خود آن دارد، یعنی کیفیت برخی چیزها باید زیاد شود. هرانداز‌ه که در بارۀ کیفیت مانند کیفیت سرزمین مدل وستفالیا فکر شود، آن‌ها کم‌تر علاقه به حل و فصل عاجل مشکلات داخلی و خارجی امنیت و مشکلات عقب آن دارند. بلند بردن شدید اشکال نظامی امنیت، ما را به طرف دایرۀ قدرت سوق می‌دهد.

این‌که قدرت می‌تواند کارهای مشخص را انجام بدهد بسیار مهم است، مگر هم‌چنان بسیار پرمصرف است؛ حتی برای بعضی برندگان فواید آن بسیار پایین است. پس پرسش این است که، چرا ما یک‌دست انتخاب کرده‌ایم که ریشۀ جواب نظامی را منحیث پالیسی / اصول بنگریم؟ تعریف مجدد اندیشۀ کلی امنیت ما را به سوی فهم درست از رابطۀ تجربی و تحلیلی بین امنیت، اقتصاد و دیگر اهداف اجتماعی سوق می‌دهد. من فکر می‌کنم که مکتب کپنهاگ به‌گونۀ جزیی این پرسش را مطرح کرده است، مگر ما باید بیش‌تر حرکت کنیم.

ما می‌توانیم هدف بیش‌تری برای تعریف مجدد فراگیر امنیت داشته باشیم- ما فراموش می‌کنیم که امنیت یک راه برای حفظ یک اجتماع و ارزش‌های آن است و این راه‌ها می‌توانند متفاوت

باشـند. امنیت و قدرت خودشـان نیسـتند، راهی برای به دسـت آوردن اهـداف برتـر اقتصـادی یـا اجتماعـی تعریف شـده توسـط اجتمـاع سیاسـی اند کـه برای هریـک با ابعـاد داخلـی و خارجی تعریف می‌شـوند.

بنابرایـن، چنیـن تصـوری دوگانگـی تحلیلـی سـنتی بیـن سیاسـت داخلـی و بین‌المللـی را بـه عنـوان پویایـی جداگانه به چالش می‌کشـد. امنیت وابسـته به اهـداف تعریف شـده خواهد بـود و برای همه یک‌سـان نخواهد بود. امنیت مربوط به این اسـت کـه چـه کسـی آن را دارد و بـرای چـه هدفـی و چگونه تأمیـن مالی می‌شـود. بنابراین، بخشـی جدایی‌ناپذیر اقتصاد سیاسـی است.

ابتـدا بـه اهدافـی که باید به دسـت بیاورد، سـپس بـه معنی و هزینه‌هـای مختلف آن‌ها فکر کنید. قدرت و کشـمکش همیشـه یـک گزینـۀ خـوب بـرای پیش‌رفـت اوضـاع نخواهد بـود. تعریف موفقیت‌آمیز اهـداف و ایجاد اجماع در مورد ابزارهای اسـتخدام به انسجام و مشـروعیت جامعۀ سیاسی بسـتگی دارد.

سـرانجام، امنیـت ارتبـاط نزدیکـی بـا مدیریـت کمبـودات دارد. واقعیـت مـدل امنیتی، «یکی متناسـب با همه» اسـت، زیرا اولویـت دولت‌ها دیگر با واقعیت فعلی ما سـازگار نیسـت و باید به طور گسـترده‌تر در مـورد آن‌چه کـه دولت‌ها به شـهروندان خود ارائه می‌کنند، فکر کنیم. قدرت ممکن اسـت مشـکلات کمبود را برای برخـی حل کنـد و ابزاری بـرای محافظـت در برابر تهدیـد خارجی

فراهم کند، با این وجود ترتیبات استثنایی مبتنی بر قدرت ممکن است در درازمدت در حوزهٔ داخلی و حوزهٔ خارجی ناامنی ایجاد کند. به عبارت دیگر، امنیت در نهایت از جهات مهمی با شرایط اجتماعی و اقتصادی زمینهٔ مرتبط است و باید بر این اساس درک شود.

چهارمین و آخرین بحث، یکی از موضوعات اصلی سه بحث اول است: اگر دو نظریه وجود داشته که با یک‌دیگر صحبت کنند، رشته‌های علوم سیاسی و اقتصادی اند. نحوهٔ کار آن‌ها، انواع پرسش‌هایی که از آن‌ها می‌پرسند و روش‌شناسی آن‌ها اغلب کاملاً مجزا هستند؛ علی‌رغم این واقعیت که در بسیاری از موارد یک‌سان رفتار می‌کنند.

مجلات اقتصادی که من در مورد موسسات و حاکمیت می‌خوانم، هیچ اشاره‌ای به ادبیات علوم سیاسی ندارند، و برعکس، علوم سیاسی به ندرت بینش اقتصادی را لمس می‌کند؛ هم‌پوشانی بسیار کمی وجود دارد. این یک زباله است، یا از نظر اقتصادی، بهینه نیست؛ مسأله و چالش از دید نظری یک چالش کلی است.



مسألهٔ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

دانیل دودِنی[۱]
برگردان: طارق اقتداری

علم سیاست به معنای بررسی زیست انسانی است و به‌صورت اساسی تغییرات در روابط انسان با جهان مادی و طبیعی وضعیت انسان را دگرگون کرده است و در حال تغییرآن است. به نظرمن، با توجه به این تعریف، رشته‌های وابسته به علوم انسانی در روابط بین‌الملل باید بردرک بهترپیدایش مسائل جهانی و نیازهای اساسی انسان تمرکزکنند. قطعا مسائل جهانی تمام شرایط انسانی را در برندارند، مگراین واقعیت که انسانِ امروز جهانی‌شده است و به شیوه‌های بنیادینی با تمام جنبه‌های دیگروضعیت انسان در تماس است.

به زبان ساده باید گفت که اکنون دنیای انسان به دلیل تغییرشکل غافل‌گیرکننده نسبت به چند قرن قبل از تکنولوژی علمی که در ویژگی‌های ژئوفیزیکی و بیوفیزیکیِ کره زمین رخ داد، جهانی و فراجهانی است. پراکندگی روزافزون انسان توسط ظهور و گسترش تمدن ماشینی، به شدت کره زمین و رابطهٔ آن با انسان را تغییرداده است. نتیجهٔ کلی این تغییر، پیدایش ابزارهایی در

---

۱. Daniel Deudney، کارشناس جیوپولیتیک جهانی و صلح سبز، استاد دانشگاه جان هاپکینز.

مقیـاس جهانـی و فراجهانـی واقعیـت اجتماعـی بوده اسـت که از برخـی جهـات مشـابه هم‌دیگر هسـتند، مگـر اساسـا از جهات مهـم دیگر با زمـان قدیم تفاوت دارند. شـیوه‌ها و سـاختارهایی که از دنیای پیشـاجهانی انسـان به ارث رسـیده اسـت، بـه قدر کافی سـازگاری نیافته اسـت تا وضعیت جهانی جدید انسان را بپذیرد و پافشـاری بر آن‌ها سـایهٔ دراز و تاریکی بر دورنمای انسـان می‌اندازد.

هم‌چنیـن ایـن واقعیـت کـه دورنمـای کلـی انسـان بـر ایـن سـیاره و سرنوشـت زندگی‌هـای بسـیاری در آن به طـور روزافزون بر گسـترش و به کارگیـری قراردادهـای جدید اجتماعی بـرای تعامل بـا پیکربندی‌هـای جدیـدِ امکانـات و محدودیت‌هـای مـادی و طبیعـی بسـتگی دارد، مصرانـه بر مسـائل جهانـی و فراجهانی مهر تأییـد گذاشـته است. عامل انسـان اکنـون در وضعیـت خاصی قـرار دارد و خوش‌بختانـه یـا متأسـفانه، بـه طـور وسـیع دسـت به گزینش‌هـای سرنوشت‌سـاز در توسـعهٔ حساب‌نشـده و بی‌رویـه و تراکـم کاملا پیچیده مجموعه انسـان - ماشـین - طبیعت می‌زند که جهـان مـا را شـکل می‌دهد.

اکنون «سرنوشـت زمیـن» تا حدی به انتخاب‌های انسـان گره خورده اسـت و کمک می‌کند تا مطمئن شـویم کـه این انتخاب‌ها مناسـب و به‌جـا بوده‌انـد و بایـد آن‌هـا را سرمشـق تلاش‌هـای واقعیـات سیاسـی -علمـی و نظری قـرار داد. به هر صـورت، هیچ رشـته عملی یا شـیوه‌ای به تنهایی شایسـته پرداختن موفقیت‌آمیز

به این موضوع نیست. تمام رشته‌های علمی، ضروری هستند. مگر دلایل خوبی وجود دارد تا بپذیریم که روابط بین‌الملل و رشته‌های دانشگاهی مربوط وظیفهٔ عملی امکان‌پذیر و مهمی بر عهده دارند. (هم‌چنین من در صف کسانی هستم که «مطالعات جهانی» را به عنوان دانش‌واژه‌ای برای پاسخ به پرسش‌هایی ترجیح می‌دهند که حوزهٔ ملی و بین‌المللی را در برمی‌گیرند و به طور چشم‌گیری تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهند).

روش من در برخورد با این مسأله - شبیه کار تعداد بسیار زیادی از نظریه‌پردازان و پژوهش‌گران روابط بین‌الملل دیگر در مورد برخی رشته‌های تحصیلی - ریشه در مطالعهٔ «جهانی‌سازی» دارد. نقطهٔ آغاز این تلاش عقلانی که اکنون در سطح وسیعی حفظ شده، درک این موضوع است که جهانی‌سازی حداقل نسبت به پنج قرن گذشته، الگو (پارادایم) یا پدیده غالب بوده است، جهانی‌سازی‌ای که در امور نظامی، بوم‌شناختی، فرهنگی و اقتصادی رخ داده است.

در نشان دادن موضوع تمدن ماشینی و جهانی‌سازی آن، اندیشهٔ من ابتدا بر محور توسعهٔ مسائل ژئوپولیتیک یا سیاست جغرافیایی می‌چرخد تا نظریهٔ جغرافیای سیاسی جهانی را بنا کنم. جغرافیای سیاسی، مطالعه جغرافیا، بوم‌شناسی، تکنولوژی، خاک، فضا و مکان و تعامل آن‌ها با سیاست است. نقشه‌برداری دقیقا نقطه آغاز تحلیل‌های جغرافیای سیاسی است. تعداد

چنـدی از پژوهش‌گران روابط بین‌الملل در اندیشـهٔ تحلیل جغرافیا در هر شـکلی نیسـتند. بخش بسـیار کمـی از نتایـج این تفکیک نابخردانـه جغرافیا به رشـته‌های اکادمیـک مجزا، مربـوط به علوم سیاسـی می‌شـود. حتـی برخـی کل پـروژه جغرافیـای سیاسـی را بـا ایـن ایده‌هـا اشـتباه می‌گیرنـد و مرتکـب خطـای فاحـش و محدودیت‌های سیاسـی تعدادی صاحب‌نظران حـوزه جغرافیای سیاسـی می‌شـوند، صاحب‌نظرانی که معمـولا واقع‌گرایانی بزرگ، ملی‌گرایـان و امپرالیسـت‌های افراطی هسـتند.

تمـام آن‌هـا توجـه کلـی‌ای بـه اهمیـت تکنولـوژی مبـذول می‌دارنـد، مگـر تعامـل کمـی بیـن روابـط بین‌الملـل و مطالعات تکنولـوژی صـورت می‌گیرد و اکثـر پژوهش‌گـران روابـط بین‌الملل در رویارویـی با چنین مسـائلی به عنوان مشـکلات تکنیکی یا غیر سیاسـی، روی باز نشـان می‌دهنـد. علی‌رغـم این اهمـال نظری، برخـی عوامـل جغرافیایـی و تکنولوژیکـی معمـولا وارد مباحـث علوم سیاسـی و نظریهٔ سیاسـی شـده و نقـش مهمـی در آن‌ها ایفا می‌کننـد.

اندیشـیدن در مـورد مقـولات جهانـی و فراجهانـی از عینـک جغرافیـای سیاسـی جامع‌تـر برای من خوشـایند اسـت، زیـرا این رابطهٔ انسـان بـا جهان مـادی و کره زمین اسـت که جهانی‌سـازی دنیای انسـان آن را دگرگون کرده اسـت. افزون بـر این، بخش عمدهٔ پیش‌نویس‌هـای اقدامات صلح‌آمیز، کنترل تسـلیحاتی و پایداری

ضرورتاً در مورد شیوه‌های جایگزین تنظیم جهان مادی و روابط ما با آن است. با توجه به این، به روشی دست یافته‌ام به طور نظام‌مند به روابط الگوهای مادی و اشکال سیاسی متفاوتی می‌اندیشد که مخصوصا برای خلق بینش‌های ارزش عملی این تلاش‌ها، به خوبی بنا نهاده شده است.

تمرکز کلیدی دیگر پژوهش‌های من بر گسترش تنوع بینش‌های گسترده سیاسیِ جمهوریت در دسته‌ای از پروژه‌های عملی معاصر در مورد صلح، کنترل تسلیحاتی و نظارت محیطی (صلح سبز) شده است. جمهوری‌خواهی حتی بیش از جغرافیای سیاسی، دانش‌واژهٔ با معانی و تداعی‌های بسیار است. منظورم این است که محدودیت‌های متقابل، یعنی قدرت بازدارنده - محدودیت قدرت، به خصوص قدرت خشن - تداعی‌های سیاسی برمبنای حاکمیت مشروع را به خاطر منافع مردم مشخص کرده‌اند.

با فرض این‌که امنیت حاصل از کاربرد خشونت نسبت به افراد، یک اولویت وظیفهٔ ائتلاف سیاسی است (مگر تنها راه نیست)، مگر توافقات سیاسی جمهوری‌خواهانه چگونه به این هدف دست می‌یابند؟ به نظر من ویژگی و دامنه قدرت، مانع توافقاتی است که واقعا منافع امنیتی اساسیِ گوناگونی‌های مطلق جمعیت خود را به طرق مهمی در زمینه‌های مادی متفاوت حفظ می‌کنند.

جمهوری‌خواهی نخستین تلاش شکل سلطهٔ بومی است و در مرکز گسترش فضایی موفقیت‌آمیز قلمروهای سلطه‌گرا است و پیگیری دائمی پروژهٔ سیاسی امکان‌پذیر، آزادی را با توجه به مقتضیات فضایی و مادی مهیا کرده است. اندیشه‌های وضعیت جهانی و فراجهانی در چشم‌انداز جمهوری‌خواهی برای من خوشایند است، زیرا وضعیت جهانی و فراجهانی انسان دارای ویژگی‌هایی در سطح بالایی از وابستگی متقابل، تعامل، سرعت عمل و پیچیدگی است که تجربهٔ تاریخی ما از دامنه‌های بومی و شهری ناشی می‌شود.

اندیشیدن در زمینهٔ جمهوری‌خواهی جغرافیای سیاسی، بینش‌هایی در مورد نظارت جهانی ارائه می‌کند که با بینش‌هایی که در عالم سیاسی - مفهومی اشکال سلسله‌مراتبی، شاهنشاهی و دولت‌محور وجود دارند، بسیار تفاوت دارد. بنابراین، جغرافیای سیاسیِ جهانی و جمهوری‌خواهی، دورنمایی از اندیشیدن جهانی و کنش محلی عرضه می‌کنند.

اگر کرهٔ زمین را به عنوان محل زندگی خود در نظر بگیریم و سپس به گونه‌ای اقدام کنیم که انگار کره زمین محل سکونت ما است، احتمالا فرجام ما به شباهت‌های متنوعی از بهترین اشکال اجتماعی خواهد انجامید که به طور موفقیت‌آمیز در اجتماعات و گروه‌های بومیِ تاریخی کوچک‌تر خود ایجاد کرده‌ایم.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

دانیل لِواین[۱]
برگردان: یوسف نوابی

پرسشی که دوست دارم واضح‌تر از خودمان بپرسیم این است که آیا ما یک حرفه هستیم و اگر چنین است، چه نوع حرفه‌ای هستیم؟ این به پرسش‌های متعدد اشاره دارد که ما به عنوان دانشمند متوجه آن‌ها هستیم، مگر زمان نظری کمی را جهت توسعه یا باز کردن این گره‌ها صرف می کنیم. این تصور وجود دارد که دانشی که ما تولید می کنیم باید برای چیزی مفید واقع شده، کابردی و در روشنی اهداف ارزشمند باشد. حتی نظریه‌پردازانی که خود را از نظر معرفت شناسی بی‌طرف می‌دانند، در یک سطح شهودی-غریزی از آن‌چه که انجام می‌دهند، سود می‌برند و آن‌ها گمان می‌کنند که کار خوب انجام می‌دهند.

با این حال هیچ راهکار ثابتی برای این‌که چگونه آن کارهای خوب انجام می‌شود وجود ندارد: این‌که چگونه تصورات ما از حرفه ممکن است متفاوت باشد یا حتی از هم جدا باشند و این‌که چگونه تفاوت دیدگاه ما از حرفه ممکن محدود شده باشد، به روش های غیرواضحی نسبت به معرفت شناسی، روش شناسی و انتخاب‌های نظری ما بستگی دارد.

---

۱. Daniel Levine، کارشناس دست نامریی و نقد پایدار بر روابط بین‌الملل.

افـزون بـرآن، به جز چنـد تلاش نـادر، مهم و بسیارشـجاعانه، مـا راهـی نداریم که به طـور منظم در مورد سـاختار حرفه فکر کنیم: این‌کـه چگونه نفـوذ می‌کند یا بـر ایده‌های خاصی عمـل می‌کند و چگونه ایـن ایده‌ها به سیاسـت تبدیل می‌شـوند. برایان اشـمیت کارهایـی از این قبیل را انجام داده اسـت، هم‌چنین ایـنانا هاماتی-آتایـا، واور، ایـدو اورن، اودد لوونهایـم، الیزابـت دوفینـی، نعیـم عنایـت‌الله و پیکـی ایش شـالوم نیـز همیـن کار را انجـام داده‌اند و کارکرد شـان شایسـته است.

هنگامـی کـه مـن نوشـتن بازیابـی روابـط بین‌الملل را شـروع کردم، می‌خواسـتم دیـدگاه را از جایی که بسـیاری از دانشـمندان علـوم اجتماعی خیـال پردازی می‌کننـد، بازیابی کنـم. می‌دانید کـه این غـرور روش شـناختی از آن‌جا اسـت که ما تصـور می‌کنیم در مریـخ ایسـتاده‌ایم، زمیـن را از طریق تلسـکوپ تماشـا می‌کنیم یا ما ارشـمیدس هسـتیم، ایسـتاده در خارج از جهـان و با فاصله و بی‌طرفانـه از آن اسـتفاده می کنیم. من مدت‌هـا در مورد منازعات اسـرائیل و فلسـطین کار کـرده‌ام، در تـل آویو در یک اتـاق فکر کار می‌کـردم. من یک شـهروند اسـرائیلی - امریکایی هسـتم.

من این کشـف تاحدودی تکان دهنده را درسـت بعد از شـروع انتفاضـه دوم دریافتـم. بیش‌تـر همـکاران ارشـد مـن با اسـتفاده از تخصـص خـود درگیـر موضوعـی بودنـد کـه بـه نظـر من بسـیار پرطـرف‌دار بـود: وا نمـود کـردن این‌کـه در انتفاضـه دوم (انقـلاب

سنگ) مقصر یاسر عرفات است یا تقصیر از تشکیلات خودگردان فلسطین بود - یا در چند مورد، تقصیر اسرائیلی‌ها بود. برخی از برنامه‌های سیاسی بسیار ساده بود که این تحقیق را هدایت می‌کرد.

اعتراف به این نکته به مدت زمان طولانی بسیار سخت بود، مگر من بسیار خوش باور بودم. من متوجه شدم که بسیار ناراحت‌کننده و کاملاً ناامید کننده است. به همین دلیل چشم‌انداز عینی جذاب بود. من می‌خواستم بدون طرف واقع شدن بتوانم در مورد اسرائیل و فلسطین صحبت کنم - مگر بدون این‌که از تخصصی که در این راه کسب کرده ام فرار کنم، تا حدی به دلیل این‌که من در این درگیری یک طرف بودم و به نتیجهٔ آن اهمیت می‌دادم.

در ابتدا من جوانی بی تجربه و کمی مغرور بودم - هنوز یک دانشمند، یک «متخصص» و به‌گونهٔ واقعی از بازی که در آن گیر افتاده بودم، آگاه نبود. اعتراضات من به خوبی مورد استقبال قرار نگرفت و به‌ویژه این‌که به‌گونهٔ هماهنگ آن‌ها را مطرح نکردم. همکاران ارشدم چیز ارزشمندی را در انتقادات تندم تشخیص دادند که از نظر آن‌ها با اعتبار بود و همه تلاش خود را برای کمک به من در ورود به تحصیلات تکمیلی انجام دادند.

پروژه توسعه یافت و هم‌زمان با شروع تعامل با مربیانم در مقطع تحصیلات عالی، به نظر می رسید که بازیابی دیدگاه از

طریـق عینیت‌گرایـی و بی‌طرفـی لزومـاً غیرممکن اسـت. با هگل و سـاختارگرایان به‌گونـهٔ واقعـی نمی‌توانیـم بی‌طرفانـه فکـر کنیم. دیـدگاه آن‌هـا نـوع توهـم عینی اسـت مبنی بـر این‌که تفکـر بدون مشـروط بـودن حضور ذهنـی در جهان به سـادگی اتفـاق می‌افتد. از این‌رو، باید فرایندی وجود داشـته باشـد که ما بتوانیم با اسـتفاده از آن فکـر کنیم.

جهـت چگونگـی انجـام ایـن کار روش‌هـای مختلفـی وجود دارد. روشـی وجـود دارد که آن را می‌شـود رویکـرد کارگزار بنامیم که در آن از طریق سـاختار فکـری خود می‌اندیشـیم: محدودیت‌های آن وابسـتگی ما به یک تصویر خاص از تفکر اسـت که بر اندیشهٔ ما تأثیـر می‌گـذارد. بـا بهره‌گیری از آدرنو و کانت و شـرح آدرنـو از نحوهٔ کارکـرد مفاهیـم در ذهـن کارم را انجـام می‌دهم. چگونـه آن‌ها ما را از چیزهایـی کـه می‌خواهیم درک کنیـم، دور نگـه می‌دارند؛ حتی وقتـی کلمـات را برای ما می‌دهنـد تا آن‌هـا را درک کنیم.

بـا اسـتفاده از جیـن بنـت، ویلیـام کانلـی، هانا آرنـت، کرنل وسـت، جوآنترونتـو و جودیـت باتلر به ایـن فکر می‌کنـم که چگونه شـخص خود را در پذیرش این محدودیت‌ها از یک فضای عشـق، فروتنـی و خدمـت مقیـد می‌کنـد. تحقیقـی کـه توسـط پاتریـک جکسـون در روابط بین‌الملل انجام شـده اسـت کاملاً مشـابه این رویکـرد اسـت. همین‌گونـه نماینـدگان کالیـن وایت، سـاختارها و روابـط بین‌المللـل نیـز چنیـن اسـت؛ گرچه آن‌هـا از فلسـفهٔ علم

بیش‌تر از من استفاده می‌کنند.

هم‌چنین می‌توان این کار را از نظر «ساختاری» به‌خوبی انجام داد. می‌توان گفت این نحوهٔ کار اکادمیک و نحوهٔ چگونگی ارتباط کار اکادمیک با جامعهٔ سیاسی بزرگ‌تر و در پی آن تلاش برای دنبال کردن این پیوندها است. من به هماتی-تایا، اورین، اِش-شَلون اشاره کردم و یا می‌توانید در این مورد راجع به هِلن کنزیلا، اسحاق کمولا و یا سِرجن وسیتیک فکر کنید.

هر کدام این رویکردها - یا در واقع برخی ترکیب از آن‌ها بخشی از آن پروژه خواهد بود. در کنار آن من می‌خواهم که بیش‌تر از این‌ها کار کنیم؛ نه به‌جای همه کارهای دیگری که در حال انجام آن هستیم؛ از نهادگرایی تاریخی گرفته تا مدل‌سازی رسمی، تا رویکردهای بزرگ و کمی و رویکردهای هنجاری، زن‌باوری و انتقادی.

من دوست دارم چنین ارزیابی خودی یکی از کارهایی باشد که دانشمندان انجام می‌دهند، می‌بایست آن‌ها را به همان پیمانه جدی بگیرند که روش‌ها، معرفت‌شناسی، داده‌ها و غیره را جدی می‌گیرند. انگیزهٔ ادعای مالکیت در رشتهٔ ما در چارچوب وضعیت کنونی، بزرگ‌ترین چالش است.

سخن کلیدی

ادعای مالکیت بر این رشته توسط غرب بسیار مسأله برانگیز است. ما باید به رویکردهای دیگر نیز فرصت بدهیم.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

دیرک مِزنر[۱]
برگردان: خان‌محمد خوش‌فطرت

بزرگ‌ترین چالشی که در دهه‌های آینده ما باید با آن روبه‌رو شویم، نیروی بزرگ مشترکات جهانی خواهد بود. زمانی که از مشترکات جهانی می‌گویم، در ذهنم فضا، سیستم آب و هوا و سایر بخش‌های از سیستم زمین است؛ مگر هم چنان بازارهای مالی بین‌المللی و زیربناهای جهانی، مانند انترنت؛ پایداری این‌ها و سایر مشترکات جهانی، خیلی مورد نیاز عمومی است. ما نیاز به تثبیت مشترکات جهانی داریم و سپس آن‌ها را به شیوۀ تشریک مساعی مدیریت کنیم.

سه تغییرجهانی پویا مدیریت این مشرکات جهانی را چالش‌برانگیز ساخته است. اولین موج تغییر جهانی، موج جهانی‌شدن است؛ جهانی شدن اقتصاد، دینامیک مرزی، زنجیرۀ ارزش جهانی. این واضح است که در بسیاری از ساحات و به‌ویژه زمانی که به مشترکات جهانی می‌رسد، مقررات و قوانین فراتر از ظرفیت دولت-ملت‌های فردی است. جامعۀ بین‌المللی ملزم به نهادینه‌سازی چندجانبه‌گرایی و

---

۱. Dirk Messner، کارشناس پویایی تغییر جهانی و اهمیت علم بین‌المللی و همکاری فن‌آوری در جهان پساغربی.

مکانیسم‌های مدیریت کارآمد جهانی به منظور رفع مسائل مربوط به دینامیک جهانی است.

دومین تغییر جهانی بزرگ، تغییر از یک مسیر غربی به یک نظم جهانی پساغربی است. تغییرات قدرت جهانی، بازسازی سیستم بین‌المللی که مانع مدیریت مشترکان جهانی است. سومین موج تغییر جهانی مربوط به تغییرات اقلیمی است که ابعاد جدیدی از پویایی جهانی را اضافه می‌کند. انسان‌ها اکنون باید یاد بگیرند که چگونه هدایت و تثبیت کنند و هم‌چنان چگونه سیستم زمین و همانند آن را مدیریت کنند. ما نه‌تنها بشر زنده در این سیاره نیستیم، بلکه وابسته به منابع و بخشی از جامعهٔ واحد این طبعیت سیستم‌های زمین نیز هستیم.

با سرعت جهانی‌شدن اقتصاد در دههٔ ۱۹۹۰ و ظهور محرک جدید تغییر اقتصاد غیرغربی مانند چین، بشریت اکنون به‌گونهٔ قابل‌توجهی بر ساختارهای فیزیکی سیستم زمین تأثیر می‌گذارند. این روند جدید است؛ برای اولین بار ۴٫۶ میلیارد سال از وجود سیستم زمین، توسط قوانین فیزیک، پویایی زیست‌شناسی و فرآیندهای زیست‌محیطی رانده شد. هوموساپینس (انسان خردمند) ۲۲۰ هزار سال پیش ظاهر شد، و تأثیر گونه‌های ما بر روی سیستم زمین تا زمانی که انقلاب صنعتی ۲۵۰ سال پیش آغاز شد، حاشیه‌ای بوده است. در دهه‌های گذشته، بشریت به یک محرک اصلی تغییر در مقیاس سیاره تبدیل شده است.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

دیوید لیک[۱]
برگردان: رنا شیریار اندر

من مطمئن نیستم که بگویم کدام مسألۀ اساسی در این مورد وجود دارد. از بحث‌های نمونه‌ای که اساس دهه‌های ۸۰ و ۹۰ بود، گذشته‌ایم و فکر می‌کنم این پیش‌رفت خوبی است. من هیچ‌گاه آن چنان بحث‌های وجودی را موثر پیدا نکرده‌ام. برای نمونه این بحث که آیا دولت‌ها متحد هستند؟ آیا دولت‌ها منطقی هستند؟ آیا آن‌ها در تلاش ثروت هستند؟ در حقیقت هیچ جوابی برای این پرسش‌ها وجود ندارد.

بنابراین، آن‌ها مشتاق‌اند که در این باره بحث جامع کنند، چون در این مورد جواب‌های قانع‌کننده به دست نیاورده‌اند. فکر می‌کنم این یک مرحلۀ پرثمری در پیش‌رفت این علم است تا که بتوانیم پرسش‌ها حقیقی را بازتاب دهیم. از این رو، من فکر می‌کنم باید به جاه‌طلبی (اهداف) خود توجه کنیم. ما باید به نظریه‌های مشروط و میان‌برد توجه داشته باشیم که مشکلات معین و موضوعاتی چون سیاست بین‌الملل را بازتاب می‌دهند و کوشش کنیم نظریه‌هایی را پیدا کنیم که درخور مشکلات

---

۱. David Lake، کارشناس کاهش هژمونی امریکا و سلسله مراتب بین‌المللی، استاد دانشگاه کلفورنیا.

معینی باشند که به دنبال فهم آن‌ایم.

از تیوری‌ها جامع باید بگذریم که فقط نظم روابط بین‌الملل را مورد بحث قرار می‌دهند و باید انرژی خود را صرف مطالعه نظریه‌های مشروط کنیم. موضوعاتی چون تغییراقلیم جهانی و نبود همکاری بسنده، قبول حقوق انسان‌ها، بحران‌های اقتصادی و غیره. هیچ دلیلی برای پذیرش یک تیوری جامع وجود ندارد، تا بالای همهٔ موضوعات قابل تطبیق باشد.

در رابطه به نظریه‌های میان‌برد، من فکر می‌کنم این یک اقدام مثمر در این علم است. این تیوری چالش‌های بزرگ و بحث‌های اصلی را آسان نموده و موضوعات مشخص را مورد مطالعه قرار می‌دهد. مثلا، بهترین مدل برای فهمیدن یک مشکل چه است؟ منشا اصلی یک چالش سیاسی که همکاری محیطی را مشکل‌ساز می‌سازد در چه است؟ بنا براین، این تیوری توجه ما را جلب راه‌های موثری می‌کند.

بنا براین، یک تقسیم معرفتی مرکزی در این علم وجود دارد که به آسانی نمی‌توان آن را شکست و یا هم از آن گذشت. این تقسیم‌بندی شناخته شده است، مگریک بخش از این برچسپ‌ها مواردی چون وابسته به قانون در برابریک سلسله روایت‌های تشریح شده می‌باشد. موارد وابسته به قانون از روش قیاسی استفاده می‌کند؛ برای این‌که تیوری را به یک روش منطقی ارائه کرد و فرضیه را به روش‌های عملی اجرا نمود، و بعد فرضیه‌ها

را به‌صورت فشرده ارزیابی کرد. فرضیه‌های ما که از روایت گرفته شده‌اند، قدامت تاریخی بیش‌تری دارند و هم‌چنان بنابر حدس و گمان اند، تا بتوانند رویدادیی را تولید کنند که یک عالم به آن علاقه‌مند باشد. این دو راه شناختن جهان اطراف ما است که به آسانی نمی‌توان آن‌ها را مقایسه کرد. من نمی‌توانم دلیلی ارائه نمایم که یکی را بر دیگری خوب جلوه دهم.

فکر می‌کنم بیش‌تر آن‌ها توسط اداره‌ها کنترول می‌شوند. از دید شما کدام‌یک برای شما قناعت‌کننده است؟ کدام بحث شما را زیادتر قناعت می‌دهد؟ من بسیار تاریخ می‌خوانم؛ من تاریخ را نسبت به علوم سیاسی بیش‌تر مطالعه می‌کنم، تا بتوانم صادق باشم و مطالب بیش‌تری را بیاموزم. مگر من به مطالعهٔ تاریخ قناعت نکرده‌ام. چگونه می‌توانید یک روایت را بهتر از دیگر روایت داوری کنید؟ در حالی که ادبیات جنگ حجیم است. برای نمونه، شما چگونه می‌توانید داستان یک جنگ را مقایسه کنید؟ این برای من مشکل‌ساز است.

من می‌خواهم یک تیوری جامعی که داری فرضیه‌های گوناگون باشد و قابل ارزیابی به روش‌های متفاوت باشد، تولید کنم. من روایت‌های مرتبط به قانون را بیش‌تر نسبت به داستان‌های عادی قناعت‌کننده می‌دانم و این دیدگاه شخصی من است. من نمی‌توانم برای شما یک دلیل اساسی بدهم که چرا ما باید یکی آن را نظر به دیگر گرامی‌تر بدانیم. بر می‌خوریم

به دومیـن مناظرهٔ روابـط بین‌الملل بین هدلی بول و دیوید سـینگر در اخیـر دهـهٔ ۶۰. ما اکنون در وضعیت مشـابه قرار داریم. ۴۰ سـال پـس مـا راجع به ایـن موضوعات صحبـت می‌کنیم که اسـاس آن دومیـن مناظـره می‌باشـد. ما چنـدان از گذشـته دور نیسـتیم و در آینده نیز نخواهیم بود. این یک تقسـیم‌بندی است کـه در آن افراد مختلـف، نظریه‌هـای مختلف خواهند داشـت.

بنابرایـن، آیا این یک بحث خوب اسـت؟ آیـا این یک چالش اصلی اسـت؟ نه. من فکر می‌کنـم که ما باید هردو طـرف را احترام کنیـم و ارزش‌هایی را که علمـا روی آن پژوهش و تحقیق می‌کنند، در نظـر بگیریـم؛ حتـی در صورتـی کـه شـما یکـی از بحث‌هـای معرفتـی را قناعت‌بخـش نیافتید. فکر می‌کنـم بحث‌های معرفتی را درک کرده‌ایم که یک چالش اسـت، مگر من خرسـند هسـتم که از نظریه‌هـای جامـع یا بزرگ روابـط بین‌الملل صرف نظـر کرده‌ایم و ایـن خوش‌حال کننده اسـت.

در نهایـت، مـا بایـد بـه نظریه‌هـای مشـروط و میان‌بـرد توجه داشـته باشـیم. زیـرا، زمانی‌کـه مـن از نظریه‌هـای بـزرگ روابـط بین‌الملـل دسـت کشـیده‌ام، خیلـی خرسـند هسـتم.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

دیوید هاروی[۱]
برگردان: خان‌محمد خوش‌فطرت

فکر می‌کنم چالش اصلی این است که به درستی ارتباط میان سرزمینِ قدرت سیاسی و فضای انباشت سرمایه را نظریه‌پردازی کرد. برای روشن شدن این بیانیه، باید به ماهیت این فرآیندهای مربوط بپردازید. برای نمونه، جریان سرمایه چیست؟ این سرمایه به طور مداوم در فضا و زمان حرکت می‌کند. بنابراین، تقریبا یک نوع ذرات (مولکولی) در جریان و یا در حرکت است.

اکنون که دستگاه نظری بسیار زیاد است، زمانی که شما به جهان فکر می‌کنید، به عنوان بلوک‌های سرزمینی که با ساختارهای متمایز قدرت و تصمیم‌گیری تقسیم شده است، اعمال می‌شود. تنش میان منطق سرزمینی قدرت و منطق سرمایه‌داری قدرت باورنکردنی است؛ همان‌گونه که اکنون با بحران مالی فعلی که از آن جاری می‌شود، می‌بینیم.

من سعی کرده‌ام دریابم که چگونه در مورد این دو منطق فکر کنم، مگر درک می‌کنم که پاسخ‌های من ممکن است لزوما درست نباشد. فکر می‌کنم باید بحث جدی بیش‌تری در

---

۱. David Harvey، نظریه‌پرداز مارکسیست، کارشناس جغرافیای سرمایه‌داری، استاد دانشگاه جان هاپکینز.

مورد این پرسش داشته باشیم. یکی از جنبه‌های جایگاه من در رابطه با این چالش اصلی این است که ما نباید در مورد منطق سرمایه‌داری قدرت فکر کنیم تا مشکل موضوع سرزمینی را برطرف کنیم. تمایل به فکر کردن به عنوان «جهانی‌شدن» به عنوان یک نیروی انتزاعی وجود دارد. منطق سرمایه‌داری قدرت در حال ایجاد تنظیمات سرزمینی در تمام زمان، مانند شهرها، تقسیمات منطقه‌ای کار و دولت‌ها است.

بنابراین، سرمایه‌داری دارای ابعاد جغرافیایی روشن و تأثیرگذار است و به‌گونهٔ مداوم در حال تغییر است. برای نمونه، تاریخ صنعتی‌سازی نگاهی بیندازید، از زمان انقلاب صنعتی انگلیسی، ما یک الگوی شهرنشینی را می‌بینیم، و اکنون ما جریان کار را به چین می‌بینیم.

بنابراین، منطق سرمایه‌داری یک فضای کم‌تر و یا زمان کوتاه در مقایسه با منطق ثابت قلمرو قدرت سیاسی نیست؛ در عوض، این یک درگیری میان دو مفهوم و منطق مختلف فضایی است، که یکی از آن‌ها در انباشت سرمایه و دیگری در مدیریت جمعیت‌ها از طریق پیکربندی‌های سرزمینی و به عنوان دستگاه دولتی/رسمی شناخته می‌شود.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

رابرت بیتس[1]
برگردان: خان‌محمد خوش‌فطرت

برای من، مهم‌ترین چالش این است که تشخیص دهیم «دولت‌ها» بازیگران اصلی در روابط بین‌الملل هستند. بیش‌تر مردم به آرامی متوجه می‌شوند که شرایط موجود پایدار نیستند، بلکه متعادل هستند. آن‌چه که ما به عنوان یک دولت اشاره می کنیم، به سادگی یک مکان است که مردم موافقت کرده‌اند که سلاح های خود را به زمین بگذارند. با این حال، اندک اندک مردم در عرصه‌های گوناگون مانند مطالعات امنیتی، مطالعات توسعه و روابط بین‌الملل درک می‌کنند که این تعریف وبری (Weberian) همیشه اعمال نمی‌شود.

در عوض، شاید به دلیل گسترش مفهوم «امنیت» از زمان پایان جنگ سرد، این تعریف تحت بررسی قرار گرفته است. در طول جنگ سرد، امنیت به طور اساسی به احتمال درگیری میان دولت ها اشاره داشت. اگر خطر درگیری میان دولت ها نبود، امنیت به عنوان تهدید دیده نشده بود. از زمان پایان جنک سرد، ما تا حدودی توجه خود را به درگیری میان دولت‌ها در جاهای دیگر به عنوان یک منبع احتمالی ناامنی، مانند تروریسم در

---

۱. Robert Bates، کارشناس فروریزی دولت، استاد دانشگاه هاروارد.

افغانستان که می تواند از بین برود، جلب کرده‌ایم.

اکنون، تعریف ما از دولت به طور اساسی «مکانی است که مردم موافقت کرده اند که سلاح‌های خود را به زمین بگذارند»، با شمار زیادی از موارد به چالش کشیده می‌شود. در روسیه و کشورهای همسایه، گروه‌های مسلح گسترده هستند؛ ایتالیا چالش‌های شناخته شده خود را با مافیا دارد؛ در صبرستان، دزدان دریایی در سال‌های اخیر، بسیاری از کشتی‌های را از بین می‌برند و بر آن‌ها حمله می‌کنند و بسیاری از گروه‌های مسلح هنوز هم در برخی مناطق بالکان وجود دارد.

از همین‌رو، تمام این گروه‌های غیردولتی از خشونت برای اعمال منافع استفاده می‌کنند؛ بدون اشاره به امریکای لاتین و افریقا که یکی از دلایل کافی برای شک و تردید برای تعریف وبری از دولت به عنوان یک انحصار خشونت در واقع خارج از ذهن‌های هنجاری ما وجود دارد.

به عنوان سخن پایانی می‌توان گفت که پس از جنگ سرد، جنگ‌های درون کشوری در مقایسه با جنگ‌های میان دولتی افزایش یافته است. بنابرین، این وضعیت مستلزم بازاندیشی در مفاهیم و راهبردهای متعارف روابط بین‌الملل است.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

رابرت جرویس[1]
برگردان: رویا ثاقب

از دید من، دو بحث اصلی بسیار قدیمی در این مورد وجود دارد. اولین بحث همان بحثی است که کنت والتز در کتاب خود «انسان، دولت و جنگ (۱۹۵۹)» به آن پرداخته است و در آن سه سطح مختلف از تحلیل را به بحث می‌گیرد: سطح فردی، سطح داخلی (ملی) و سطح بین‌المللی. جهت پرداختن به مهم‌ترین پرسش‌ها در روابط بین‌الملل، بر کدام نوع عوامل باید تمرکز کرد؟

من فکر می کنم بسیاری از بحث‌های فعلی هنوز با پرسش اساسی در رابطه به انتخاب میان: (۱) سطح فردی؛ (۲) سطح داخلی؛ و (۳) سطح بین‌المللی مواجه است. سطح اول، که به نام «اولین تصویر» در روابط بین‌الملل شناخته شده است، معمولاً روی طبیعت انسان و باورهای‌شان تمرکز دارد. سطح دوم، بر ماهیت دولت، سیستم اجتماعی و سیاست داخلی آن متمرکز است. در حالی‌که بخش سوم، ویژگی‌های سیستم بین‌المللی را به شکل کلی و نیز جنبه‌های به خصوص محیط بیرونی دولت را مورد بحث قرار می‌دهد. البته، هر توضیحی می‌تواند عناصر سطوح مختلف را با هم ترکیب

---

۱. Robert Jervis، نظریه‌پرداز معمای امنیت، استاد دانشگاه هاروارد.

کنـد و پرسـش‌هایی نیزوجـود دارد که نمی‌تـوان در قالب هیچ‌یک ازایـن سـطوح بـه آن‌ها پاسـخ داد. مگربا ایـن هم، مـوارد زیادی را می‌تـوان در چـوکات تمرکـزروی همیـن سـطوح به بحـث گرفت. رئالیسـت‌ها تمایـل بیش‌تـری به تحلیل مسـائل در قالب سـطوح اول و سـوم دارنـد. در حالی‌کـه لیبرال‌هـا غالبـاً متفکـران تصویـر دومـی هسـتند. زیـرا از دیـد آنـان، نـوع مشـخص نظـم داخلـی منجـر بـه رفتارهـای بهتـر در سـطح بین‌المللـی خواهـد شـد. هم‌چنـان توجـه بـه این‌کـه تصمیم‌گیرنـدگان در کدام سـطح کار می‌کننـد، خیلـی مهم اسـت: فکرمی‌کنـم یکی ازعنصـرکلیدی بـرای درک سیاسـت خارجـی بـوش ایـن اسـت کـه بدانیـم او و کارمنـدان اش واضحـاً بـه تصویـرسـطح دوم گرایـش دارند.

آن‌هـا در ایـن مـورد صراحـت دارنـد کـه آنـان بـه ماهیـت رژیم‌هـای دیگـران فکـر می‌کننـد: آن‌هـا جهـان را بـه رژیم‌هـای دموکراسـی و اسـتبدادی تقسـیم می‌کننـد و بـه ایـن نظـرانـد که ایـن رژیم‌هـا رفتـار هریـک را شـرح می‌دهـد. بنابرایـن، باعـث می‌شـود روی رفتـار ادارهٔ بـوش در برابـر آن‌هـا تأثیرگـذار باشـد. دومیـن مشـکل اساسـی موضـوع درون‌زایـی اسـت. این مـورد در همیـن اواخرصریحاً مـورد بحث قرار گرفته اسـت، مگربازهم یکی ازمواردی اسـت که نسـل دیگری از دانشـمندان با آن مواجه اند که دو جنبهٔ مرتبـط در آن وجود دارد:

اول‌تـر از همه این‌که ما بـه عنوان پژوهش‌گـران روابط بین‌الملل

در مورد افرادی که نظریات خود را دارند، نظریه پردازی می‌کنیم. اگر دوباره مثال بوش را بیاوریم، وی صریحاً نمی‌گوید که «من به تصویر سطح دوم باور دارم» و یا این مورد را در پاورقی سند راهبرد امنیت ملی خود نمی‌نویسد، مگر این را می‌توان به آسانی از گفته‌ها و رفتار وی دریافت. اکنون این مسأله یک مشکل بزرگ را به وجود می آورد که آیا واقع‌گرایان می‌توانند رفتار تصمیم‌گیرندگان را شرح دهند که واقع‌گرا نیستند و به باورهای واقع‌گرایانه نه اعتقاد و نه هم به اساس آن عمل می‌نمایند، بلکه آن را نیز رد می‌کنند. واضحاً که ریگن و گرباچوف که در سدد از میان برداشتن سلاح هسته‌ای بودند، واقع‌گرا نبودند. بنابراین، تنها این امر مطرح نیست که ما در مورد افراد عمل‌کننده نظریه‌پردازی می‌کنیم، بلکه عمل‌کننده‌های را که می‌خواهیم رفتار آنان را مطالعه کنیم هرکدام نظریه‌های خاص خود را دارا اند که به نظریه‌های ما مشابهت دارد.

بخش دوم این مشکل مربوط به گره‌گشایی تأثیرات سببی است. آیا اتحادها سبب جنگ می شوند و یا ترس از وقوع جنگ سبب شکل گیری اتحادها می‌شود؟ آیا مسابقات تسلیحاتی منجر به جنگ می‌شود یا تهدید جنگ منجر به مسابقات تسلیحاتی می‌شود؟ آیا این نوع روابط سببی متقابل است؟ وقایعی را که می‌بینیم براساس رفتار دولت‌هایی است که پیش‌بینی می‌کنند سایر کشورها چه کاری انجام خواهند داد.

زمانی‌که ادعاهای خود را از نظر می‌گذرانیم، خواه در مورد پرسش‌ها مشخص باشند و یا مسائل عمومی، در می‌یابیم که در داشتن ادعاهای قناعت‌آمیز چگونگی موارد سببی یک‌جانبه با مشکلات بزرگی مواجه هستیم که منجر به چالش‌های مداوم می‌شود که هیچ‌کسی تا به حال برای آن‌ها پاسخ قطعی ارائه نکرده است. مگر باز هم آگاهی از این مشکلات برای پیش‌رفت ما کلاً مفید است.

همان‌طور که منتقدان پیشین اشاره کرده‌اند؛ فکر نمی‌کنم کدام پاسخی در این بحث‌ها وجود داشته باشد، مگر باید از کارهایی که انجام می‌دهیم آگاهی داشته باشیم و نباید چندین نوع توضیحات را با هم خلط کنیم. کشورها، حتی زمانی‌که در وضعیت مشابه هم باشند، رفتارهای متنوع دارند. بنابراین، ما باید به ارزش‌هایی که ممالک به آن متکی اند، نگاه کنیم. فکر می‌کنم برای جامعهٔ علمی و دانشمندان کاملاً مجاز است تا با استفاده از سطوح مختلف تحلیل به پاسخ پرسش‌های متفاوت بپردازند. من کتابی دربارهٔ تأثیرات سیستم نوشتم که بیش‌تر به معنای تصویر/ سطح سوم تحلیل است، مگر در عین حال با این‌که جهت پاسخ به طیف متفاوتی از پرسش‌ها با روان‌شناختی کار کنم مشکلی ندارم.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

رابرت کاکس[۱]
برگردان: ایمل عباد

من نظریۀ ژرفی در مورد این که جهان به کدام سو روان است، ندارم. فکر می‌کنم دیالکتیک یعنی تناقضات که ممکن است برطرف شود یا نشود. ما در حال فروپاشی تدریجی یک ساختار تاریخی هستیم؛ چندی پیش به چیزی که فرانسیس فوکویاما زمانی «پایان تاریخ» می‌خواند، نزدیک می‌شویم.

به عنوان یک نظریه‌پرداز منتقد، دو سناریوی آینده را تصور می‌کنم. از آن جایی که همه چیز در وضعیت کنونی وجود دارد، یک ساختار تاریخی غالب وجود دارد. با این وجود، نیروهای اجتماعی وجود دارند که به دنبال یک پیکربندی تاریخی جایگزین نیروها هستند؛ یعنی یک ساختار تاریخی رقیب. یکی از آن‌ها این است که کاهش نسبی قدرت امریکا جای خود را به جهان متکثرتر با چندین مرکز قدرت جهانی می‌دهد که می‌توانند در حال مذاکره مداوم برای یک حالت مداوم قابل تنظیم باشد، یعنی تقریباً مشابه به سیستم تعادل قدرت قرن ۱۹ اروپا. مگر اکنون در مقیاس جهان یک تهدید مشترک این روند

---

۱. Robert Cox، نظریه‌پرداز انتقادی، کارشناس حکومت جهان پساوستفالیایی پساهژمونیک، استاد انستیتوت مطالعات منطقه‌ای واکر.

مذاکـره را بـرای تعدیـل روابـط قـدرت تهدیـد می‌کند و آن مسـألۀ گرم شـدن کره زمین و شـکنندگی زیسـت کره اسـت، که همۀ ما را تحت فشـار قـرار می‌دهد تا در هماهنگی منافـع خاص، در جهت منافـع مشـترک کامیـاب شـویم و آن نجات کره زمین اسـت.

سـناریوی دیگـری نیـز در حال ظهور اسـت: ادامۀ مبـارزه برای سـلطۀ جهانـی. فکـر می‌کنـم دانـش‌واژه غالـب در امریکا تسـلط کامل اسـت کـه نیروهـای هدایت‌شـدۀ ایـالات متحده امریـکا را در برابـر تحکیـم بالقـوۀ قـدرت اوراسـیا قـرار می‌دهد. ایـن دیدگاه ژیوپولیتیـک قدیمـی هالفـورد مکینـدر اسـت: یک قلـب مرکزی متشـکل از اوراسـیا و جزیـرۀ جهانـی کـه توسـط مناطـق تحـت هدایـت امریکا اکنون محاصره شـده اسـت. جنگ علیـه ترور که ابتـدا توسـط دولت بـوش آغاز شـد و اکنون نیز توسـط اوبامـا ادامه دارد، الـزام امریـکا را برای سـلطه بر جهـان تازه می‌کنـد. این منطقاً منجـر به گـرد آمدن قارۀ اوراسـیا بـرای مقابله با آن‌چه اوراسـیائیان تصـور می‌کنند، تـلاش ایالات متحده برای دسـت‌یابی به سـلطۀ جهانـی با محاصره اسـت.

درگیری‌هایـی که اکنون در غرب آسـیا (خاورمیانـه) وجود دارد - یمن، ایران، افغانسـتان - نشانۀ این مسأله است. برای پیش‌روی روزافـزون برخـی از کشـورهای اروپایی به نقش اتحـاد نظامی مانند ناتو یک سـازمان جایگزین وجود دارد: سازمان همکاری شانگهای (روسـیه، چین، هند، پاکسـتان و جمهوری‌های آسـیای میانه) که

می‌توانـد کشـورهای حوزهٔ اوراسـیا را به عنـوان یک تـوازن بالقوه در برابـر ناتو به‌هـم پیوند بدهد.

من فکـر می‌کنم بزرگ‌ترین چالش کاهش قدرت نسـبی امریکا در رابطـه بـا بقیـهٔ جهان اسـت کـه بـا ناتوانـی رهبـری جهانی آن سـازگار اسـت. از دید من این برای جامعهٔ امریکا و سیاسـتمداران امریکایی بسـیار دشـوار اسـت. نقش توسـعهٔ این سـاختار جدید تاریخـی، توسـط بازیگـران درون آن، ایجـاد زمینـه‌ای بـرای عمـل اسـت کـه تفکر دربـارهٔ آن‌چـه را که بـرای افـراد از مسـیر آن ممکن اسـت، شـکل می‌دهد. یک عقل سـلیم در بارهٔ واقعیـت می‌تواند بـرای مدت درازی دوام بیاورد؛ همان‌گونه که سـاختارهای پیشـین نشـان داده‌انـد، ایـن همـان چیزی اسـت کـه فرنانـد بـراودل آن را «درازمـدت» نامیده اسـت. ممکن اسـت یک سـاختار تاریخی در ذهـن بازیگـران تاریخی ثابت بـه نظر برسـد، مگر در پـی آن تاریخ می‌توانـد آن را در تغییـر ضروری اسـت.

بنابرایـن، احتمالاً بزرگ‌ترین چالش مربوط امریکا اسـت. بقیهٔ جهـان توانایـی درک و عضویـت در تعدیـل نظم جدیـد جهانی را نشـان می‌دهنـد؛ مگر امریـکا درک خواهد کرد؟ این مشـکل بزرگی اسـت، زیرا بقیهٔ جهان آمادهٔ سازگاری اسـت، به شرطی که ایالات متحـده امریـکا به درک نقـش خود به عنـوان یک قدرت بـزرگ، در میـان دیگران، نایـل آید. لحظهٔ انتخـاب اوبامـا، نمایانگر احتمال چنیـن تغییـری در جامعهٔ امریکا بـود. با این حال، یک سـال بعد،

همـهٔ افراد مرتبط با حکومت پیشـین را منصوب کـرد. بنابراین، در حالـی که اکنـون، به دلیـل حضـور اوباما، اختـلاف در نحـوه ابراز قـدرت امریـکا وجـود دارد (اوباما نسـبت بـه بقیه مردم نسـبت به دوره ریاسـت جمهوری بوش/چنی به‌گونهٔ نسـبی با دیگران دلسوز اسـت)، این قـدرت ماننـد قبـل حالت هدایـت می‌شـود ایالات متحـده هنوز بیش از هفتصـد پایگاه نظامی در سراسـر جهان دارد که به نظر می‌رسـد سـایر نقـاط جهان محاصره هسـتند.

اکنـون این مسـأله را با موقعیت انگلیس پـس از جنگ جهانی دوم مقایسـه کنیـد. انگلیس دیگر قـادر به حفظ موقعیـت خود به عنوان رهبر جهانی نبود و سیاسـت عقب‌نشینی را در پیش گرفت. ایـن به دلیل رابطهٔ ویـژه با ایالات متحده بود که در واقع مشـکلات امنیـت بین‌المللی را به ایـالات متحده بود، واگذار کـرد. بنابراین، از نظـر سـاختاری (از نظـر تسـلط بر نظـم جهانی) هیچ چیـز تغییر نکرد، مگر انگلیس موفق شـد نقش جدید خود را بپذیرد. بسـیاری از مردم انتظار داشـتند که اوباما سیاسـت بین‌المللـی کناره‌گیری پیشـه کند. بخش عمـده‌ای از حمایت مـردم از وی مرتبط به ایدهٔ کاندیـدای ضـد جنگ بـود، مگـر ایـن سیاسـت هم‌چنـان ادامه یافـت که پیامدهـای عمـده‌ای بـرای نیروهای اجتماعـی داخلی امریـکا داشـت و نقـش ایـالات متحده در نظـم جهانـی معاصر با بحران اقتصـاد جهانی زیر پرسـش رفت.



مسألهٔ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

رابرت کوهن[۱]
برگردان: عبدالفتاح عظیمی

من هم مانند الکساندر ونت در نام بردن از یک بحث خاص دچار تردید هستم. تصور بنده این است که بحث خردگرایی- سازه‌انگاری نه‌تنها فرسوده، بلکه به‌صورت کلی کاذب است. یک رویکرد منسجم در مطالعهٔ سیاست جهانی باید بینش خردگرایانه، نهادگرایانه، سیاست داخلی لیبرال و سازه‌انگاری را مدنظر داشته باشد. تکنیک این است که چگونه می‌توان این جهان‌بینی‌ها را به شکل منسجم تلفیق کرد، نه این‌که نوعی رقابت ساختگی بین آن‌ها رخ بدهد. در سال ۲۰۰۷ من، الکس و جان میرشایمر در یک پنل در انجمن علوم سیاسی امریکا حضور داشتیم، که در آن، همهٔ ما در این مورد به توافق رسیدیم. بنابراین، پرداختن به «بحث ایسم‌ها» نمی‌تواند به خودی خود یک پاسخ کامل باشد.

به هرصورت، من «سیاست جهانی» را به «روابط بین‌الملل» بیش‌تر ترجیح می‌دهم؛ زیرا از نظر من، روابط فراملی و بین‌دولتی به طور فزآینده‌ای مهم هستند. هم‌چنان اتفاقات مهم برای سیاست جهانی در داخل کشورها، در تعامل با رویدادهای دیگر

---

۱. Robert Keohane، نظریه‌پرداز نیوریالیسم، استاد دانشگاه هاردوارد.

در سـایر نقاط جهان، اتفاق می‌افتد. «جهانی شـدن» پدیدهٔ بسیار گسـترده‌تر از «روابـط بین‌المـلـل» اسـت که بـه عنـوان «روابط میان دولت‌هـا» تعریف می‌شـود.

مـن فکـر می‌کنـم چالش‌های تغییـر در جهـان، بسـیار غنی‌تر از بحث‌هـای فعلـی در روابـط بین‌المـلـل اسـت. بـرای اولیـن بار در تاریـخ مـدرن، کشـورهای بـزرگ و فقیـر سـابق، در حـال تجربهٔ توسـعهٔ اقتصادی سـریع هسـتند، که بدون شـک قدرت سیاسی آن‌هـا را نیز تقویـت می‌کند. به چیـن، هند و برزیل فکـر کنید. این تغییـرات چگونـه نهادهای چندجانبـه، اقتصاد سیاسـی جهان و روابـط بین‌دولتـی را تغییر می‌دهـد؟ برای پرداختن بـه یک موضوع دیگـر، ما در دههٔ ۱۹۷۰ تلاش کردیم تا به درک درسـت از پیامدهای تغییـر در روابط تقاضا و عرضه در بازار نفت برسـیم. اکنون ما حتی بـا سـرعت بیش‌تـری از افزایـش قیمت‌هـا روبـه‌رو هسـتیم. مگـر کم‌تریـن تحلیـل سیاسـی از پیامدهـای آن‌ها انجام شـده اسـت. اگـر بخواهم یـک موضوع کاملاً مفهومی و نظـری را انتخاب کنم، با دوسـت نزدیک و همکارم «جـوزف نای» موافق خواهـم بود و بالای چگونگی تأثیـر اطلاعات بـر قدرت تمرکـز می‌کنم.

دیـدگاه مـن در مـورد ایـن موضـوع از تعریـف هانـا آرنـت از قـدرت بـه عنـوان «توانایی عمل مشـترک» ناشـی می‌شـود. از نظر تاریخـی، چنیـن ارتباطی بـدون این‌که از راه سـازمان‌های رسـمی (به شـمول دولت‌ها) انجام شـود، بسـیار دشـوار بوده اسـت. همهٔ

این فعالیت‌ها که از مرز دولت‌ها عبور می‌کنند، بدون کمک و همکاری همه‌جانبه دولت‌ها ناممکن خواهد بود. این امر که پیش‌تر یک «واقعیت ثابت» شناخته می‌شد، در طی دو دههٔ گذشته با سرعتی باورنکردنی درحال تغییر بوده است، مگر ما به مشکل درک مفاهیم این واقعیت مهم را آغاز کرده‌ایم. یک پیامد ممکن است این باشد که اقدام جمعی در مقیاس جهانی، برای خوب یا بد، آسان‌تر از گذشته است. به این معنا که در سیستم قدرت بیش‌تری نسبت به گذشته وجود دارد.

اکنون برای نخستین‌بار در زندگیم روی موضوعات سیاست‌گذاری کار می‌کنم. به‌گونهٔ ویژه در تلاش هستم تا درک کنم چگونه می‌توان نهادهای چندجانبه را برای تأثیرگذاری بیش‌تر طراحی کرد. من بیش‌تر اوقات شغلی خود را در مطالعه و بررسی نهادهای چندجانبه گذرانده‌ام و فکر می‌کنم ایده‌های خوبی دربارهٔ دلیل به‌وجودآمدن این نهادها به وسیلهٔ دولت‌ها و کارآیی یا عدم کارآیی آن‌ها دارم. لیکن ما توضیحات خیلی دقیقی در مورد اثربخشی نداریم. در نتیجه، ما قادر نیستم تا به اندازهٔ کافی چیز معقولی در مورد چگونگی طراحی یا عدم طراحی آن‌ها بیان کنیم. من در تلاش هستم تا حدودی در این زمینه پیش‌رفتی صورت بگیرد.

با نظرداشت ارائه مشوره برای دانش‌جویان مقطع کارشناسی، من کاملاً با الکساندر ونت موافق هستم. وقتی او می‌گوید:

«مهم‌ترین کا، و شاید سخت‌ترین کار این است که ابتدا چیزی به ما بگویید که قبلاً نمی‌دانیم و دوم این‌که به ما چیزی را بیان کنید که مردم را وادار کند تا که طور دیگر به جهان بیاندیشند» (در غیر این صورت، سودمندی‌اش چیست؟) از دید من، همهٔ ما در این زمینه سعی داریم هرروز این کار را انجام دهیم. این کار سختی است و بیش‌تر ما در بیش‌تر مواقع موفق نمی‌شویم. مگر این یک فعالیت معنی‌دار و مهم است.

سخن کلیدی

از دوگانه‌گرایی و رویارویی نظری بپرهیزیم و به جای آن به مسائل جدی و ارزشمند فکر کنیم. اندیشیدن در بارهٔ تغییر سیاست جهان مهم‌تر از بحث‌های نظری میان‌تهی و کاذب است.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

رابرت هایدن[۱]
برگردان: احمد صادق‌یار

نخست از همه، مردم‌شناسان در مورد چیزها از دانشمندان علوم سیاسی متفاوت می‌اندیشند؛ از جمله این‌که دانشمندان علوم سیاسی تمایل دارند در مدل‌ها و متغیرهای رسمی فکر کنند، در حالی که یکی از مفاهیم کلیدی در انسان‌شناسی مفهوم‌گرایی است، که به آن‌چه بین دسته‌ها تمیز قرار می‌گیرد، اشاره می‌کند. یک موقعیت آستانه‌ای، به موقعیتی گفته می‌شود که در در میان سیستم‌های دسته‌بندی شده به‌صورت واضح قرار دارد و به‌لحاظ فرهنگی و سیاسی، بیش‌تر حوادث اتفاق می‌افتد. زیرا اکثر اقدامات فرهنگی و سیاسی در آن‌جا انجام می‌شود. دانشمندان علوم سیاسی از این منتفر هستند، زیرا این منطق اکثر مدل‌های رسمی آن‌ها را با زیر پرسش بردن یک‌پارچگی این مدل‌ها (بدون دسته‌بندی‌های مشخص، هیچ سیاست شعوری وجود ندارد)، از بین می‌برد.

تغییر و عمل در محدودیت سیستم صورت می‌گیرد. بنابراین، اگر ما انسان‌شناسان سیستم‌ها را مطالعه می‌کنیم، سیستم‌های متقاطع را مطالعه می‌کنیم. برای نمونه، ایدۀ سیاسی «اروپا» را در

---

۱. Robert Hayden، کارشناس انسان‌شناسی تاسیسی و مطالعات حوزۀ بالکان.

نظـر بگیرید. من حالا در بالکان هسـتم و بسـیاری از دانشـمندان علـوم سیاسـی از خود می‌پرسـند که آیا آن‌هـا می‌توانند بخشـی از اروپـا باشـند. بـرای من، این یک پرسـش مضحک اسـت: چگونه بالکان نمی‌تواند اروپا باشـد! سـپس باید پرسـید: چه چیـزی اروپا را تعریـف می‌کند؟ هیچ دلیل جغرافیایی مشـخصی برای محدود کـردن اروپا به عنوان یک منطقه وجود نـدارد، زیرا هیچ مرز غیرقابل عبور بین اروپا و آسـیا وجـود ندارد.

اگـر مسـیحیت یـک مخـرج مشـترک باشـد، پـس اروپـا فراتر از بالکان‌هـا گسـترش می‌یابـد تـا روسـیه و مناطقی از غرب‌آسـیا را شـامل شـود. روشـنفکری شـاید؟ هـردو سوسیالیسـم ملـی و سوسیالیسـم دولتـی بیش‌تر فـراوردهٔ روشـنفکری هسـتند، و هر دو از آن‌چه دانشـمندان علوم سیاسـی بـه راحتی «اروپـا» می‌خوانند، فراتـر می‌روند.

امـا بازهـم، مـا می‌توانیم بـه وضوح از هلند و فرانسـه بـه عنوان اروپـا یاد کنیـم، بنابراین دسـته‌بندی‌های واضحی وجـود دارد که بـرای بحث فـرض شـده در مـورد «احتمال» بـودن بالکان‌هـا لازم اسـت - و واقعیتـی کـه دانشـمندان علـوم سیاسـی بـه «اروپایی بـودن» بالکان‌ها شـک دارند، نشـان‌دهندهٔ تشـخیص این اسـت که همـه چیـز در حاشـیهٔ مدل‌های آن‌هـا در جریان اسـت.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

رابرت وید[۱]

برگردان: جنیدالله بهمنش

اگـر پرسـش‌تان را در قالـب وسـیع‌تر مطالعات جهـان بگنجانیم، فکـر می‌کنم یکی از پرسـش‌های اساسـی همین اسـت که چگونه و چـرا فهـم نئولیبرالیسـم در هـر گوشـه و کنـار جوامـع غربـی جـا افتـاده اسـت و چگونه در بسـیاری از کشـورهای غیرغربـی به طور گسـترده نفـوذ کـرده اسـت. به‌گونۀ ویـژه، ایـن امـر از راه نهادهایی چـون بانـك جهانـی و صنـدوق بین‌المللـی پـول اتفـاق افتـاده اسـت کـه اصـول نئولیبرالـی را از راه میکانیسـم‌های کارشناسـی ارشـد در خـود جـا داده‌اند. فرزنـدان نخبـگان کشـورهای درحال توسـعه بـه دانشـگاه‌های امریکایـی، برتانیایی و سـایر کشـورهای غربـی می‌روند و در آن‌جـا می‌آموزند که «اقتصـاد واقعی»، «اقتصاد سیاسـی بین‌الملـل واقعـی» و «علـوم سیاسـی واقعـی» همین‌ها هسـتند. زمانی کـه آن‌ها به خانه بـر می‌گردند، عین پرنسـیب‌ها را در کشـور پیاده می‌سـازند و ایـن اصول به عنوان یـك واقعیت بدل می‌شـود. در سراسـر جهان، حتا در کشورهای اسکاندیناوی چنین است.

---

۱. Robert Wade، کارشـناس ایده‌هـای زامبی، مرگ اخـلاق در اقتصـاد و اسـتاد دانشـگاه اقتصـاد لندن.

در آیسلند و سایر کشورهای اسکاندیناوی از دهۀ ۱۹۸۰ به این‌سو شبکه‌ای از مردم که به اصول نئولیبرال معتقد بودند، شروع به شکل‌گیری و به نوعی قرار دادن یک‌دیگر در موقعیت‌های کلیدی در داخل دولت و سیاست کردند و یك تحرکی را در این راستا ایجاد کردند. این شیوۀ دید به یك امر طبیعی مبدل شد؛ درست مثل گفتۀ مارگرت (دیگر بدیلی وجود ندارد).

من در انگلیس زندگی می‌کنم و حجم بزرگی از مردم انگلیس به این باوراند که حکومت هم مثل یك خانوادۀ بزرگ‌تر است. همان قواعد بودجه‌یی که در خانواده قابل اعمال است، باید در دولت هم اعمال شود. یعنی زمانی که سختی پیش می‌آید، خانواده باید هزینه‌های مصرفی را کاهش بدهد و خرچ را پایین بیاورد و این برای حکومت هم منصفانه است که همان کار را انجام دهد. مگر اگر حکومت چنان نکند و در زمان سختی دچار کسر بودجه شود، حکومت بی‌مسوولیتی است. این یك ایدۀ کاملاً اشتباه، پیش‌کنیزی و یك ایدۀ خون‌آشام است که هر قدر در مقابلش استدلال و شواهد قرار بگیرد، طور مداوم رو‌به‌رشد است. حکومت‌ها سوار بر این ایدۀ خون‌آشام و ایده‌های شناور مرتبط، به قدرت می‌رسند.

تداوم این ایدۀ خون‌آشام خیلی‌ها شگفت‌انگیز است، زیرا ما در سال ۲۰۰۷/ ۲۰۰۸ دچار یك بحران مالی جهانی بودیم، که باعث بازنگری این مسأله شد. هم‌چنان، این قابل فهم است

که تغییرات چشم‌گیری در هنجارهای غالب عصر به وجود می‌آید. این هم قابل فهم است که تغییرات عمده‌ای در جریان چند دهه به وجود خواهد آمد. مگر پرسش این جاست که آیا می‌شود سناریویی را تصور کرد که تغییر هنجارها را دوباره به مسیر سوسیال دموکراسی بکشاند؟ اگر چنین باشد، در کجا اتفاق خواهد افتاد؟ بنابر تغییر فن‌آوری در بازار کار، یك بحران بزرگ اشتغال به وجود آمده است که باعث از بین رفتن مشاغل متوسط و قطب‌بندی بازار کار شده است. ممکن این باعث ایجاد یك جنبش سیاسی گردد که دنبال تغییر بزرگ‌تر در توزیع درآمد باشند که صاحبان قدرت فکرش را هم نمی‌کنند. این روزها بحث در مورد توزیع مجدد، تقریباً به طور کامل در ارتباط به توزیع مجدد توسط دولت‌ها است، مگر نکته‌ای را که می‌خواهم بگویم، این است که اگر قرار باشد کاهش قابل ملاحظه در نابرابری به وجود بیاید.

حال باید دید که با این تحولات شگرف فن‌آوری چه باید کرد. جهان ماشین و فن‌آوری را بر انسان ترجیع داده است. ماشین‌ها رشد و توسعه دارند و انسان‌ها توسعه‌نیافته شده می‌روند. تمرکز مراکز بزرگ تحقیقات جهان بر این است که چگونه ماشین‌های پیش‌رفته بسازند، نه این‌که حال انسان‌ها را بهبود ببخشند. انسان‌ها به جنگ و فقر می روند و در نهایت باعث وضعیتی می‌شود که اکنون جهان را فراگرفته است.

سخن کلیدی

«مهم‌ترین مسأله این است که بدانیم که چرا و چگونه نئولیبرالیسم در هر گوشه و کنار جهان غربی جا افتاده است و در جهان غیرغربی به طور گسترده‌ای نفوذ کرده است؛ دلیل آن از یک طرف تولید ادبیات روابط بین‌المللی به واسطهٔ دانشگاه‌های غربی و از طرف دیگر تحصیل نخبگان کشورهای جهان غیرغربی در این دانشگاه‌ها است.»



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

ریتاآبراهامسن[۱]
برگردان: مصطفی مدثر

من با بسیاری از گفته‌های مایکل ویلیام (در این کتاب) موافق هستم، مگر به عنوان کسی که از یک زمینۀ کاملاً متفاوت به روابط بین‌الملل می‌آید و مدت‌ها در این زمینه کار کرده‌ام که به طور سنتی با تجربیات بیش‌تری درگیر بوده است، نظر من کمی متفاوت است. از دیدگاه من و از نظر مطالعات افریقایی در روابط بین‌الملل، این پرسش که «چالش‌های اصلی چه اند» بسیار یک پرسش تجربی است.

من فکر می‌کنم چالش اصلی چیزی است که پژوهش‌گران، روابط بین‌الملل در صحبت کردن در مورد آن، یعنی نابرابری، مهارت چندانی نداشته‌اند. در عین حال، آن‌چه مایکل گفته است، را پیوند می‌دهد. همیشه برای من بسیار مهم بوده است که هر زمان دربارۀ مسائل نابرابری صحبت می‌شود. به زبان خاصی صحبت می‌شود که در جهت تقویت مشکلات نابرابری است. این یک زبان تجویزی برای دانستن این است که چگونه می‌توانیم این مشکلات را برطرف کنیم. حکم‌رانی خوب، بیایید

---

۱. Rita Abrahamsen، کارشناس شرکت‌های خصوصی امنیتی، مجامع امنیتی جهانی و افریقا.

دموکراتیک باشیم. به عبارت دیگر، راه‌حل همیشه حاضر و ضمنی است، پنهان کردن شیوه‌ای که نمایندگی‌های علمی ما بخشی از روابط قدرت هستند و به بازنویسی کمک می‌کنند.

این مسائل هنگامی که من برای اولین‌بار کار در سیاست افریقا را شروع کردم، هنوز هم «مطالعات منطقه‌ای» نامیده می‌شد و ایده این بود که برای انجام مطالعات مناطق، نظریهٔ هیچ اهمیتی ندارد. زیرا در مورد افریقا نظریهٔ نبود و نظریهٔ برای حل چالش‌های افریقا مهم تلقی نمی‌شد. با این وجود، همیشه درک این نکته مهم بوده است که نحوهٔ مطالعهٔ افریقا به خودی خود مهم است. بنابراین، حتا اگر مطالعات منطقه‌ای، هنگام مطالعهٔ یک منطقهٔ خاص ادعای خالی از نظریهٔ داشته باشد، نظریه همیشه وجود داشته است. اگر فقط در انتخاب جنبه‌هایی از یک منطقهٔ وسیع مانند افریقا باشد؛ چه عواملی تعیین می‌کند که کدام پرسش پرسیده شود و چه پرسشی نباشد؟ بنابراین از دیدگاه من، شخص باید در مورد نوع نظریه‌ای که به کار می‌گیرد، موضع خود بازتابی داشته باشد. این بدان معناست که به سادگی از تجزیه و تحلیل گفتمان و فراتیوری مطالعهٔ افریقا عقب‌نشینی نکنید. بلکه باید در مورد فعالیت‌هایی که انجام می‌دهید جدی باشید و بسته به این‌که در کدام بخش از جهان اجتماعی تحصیل می‌کنید، این آگاهی انتقادی را برای پاسخ دادن به یک پیچ و تاب متفاوت استفاده کنید.



مسألهٔ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

ساسکیا ساسین[۱]
برگردان: مصطفی مدثر

این یک پرسش جالب است، مگر برای پاسخ دادن به آن، باید این پرسش را توسعه داد تا موارد بیش‌تری از مسائل روابط بین‌المللی را شامل شود. از نظر من، روابط بین‌الملل مسائل یک برداشت، دانش رسمی و دیگر مسائل می‌شود. برای من مصاحبهٔ رابرت کوهن (در این کتاب) جالب است و پیشنهاد می‌کنم که آن را با دقت بخوانید. در این‌جا یک نظریه‌پرداز اصلی روابط بین‌الملل است که به ما می‌گوید که به یک قالب‌بندی گسترده‌تر احتیاج دارد و با این روحیه صحبت از سیاست جهانی را ادامه می‌دهد. الکساندر ونت نیز موافق است. من فکر می‌کنم یک واقعیت تاریخی وجود دارد که ما را به شناخت نیاز به چارچوب‌های گسترده‌تر وادار می‌کند.

روابط بین‌الملل به‌طور محدود تعریف شده، می‌تواند به دانش ما چیزهای زیادی بیفزاید؛ مگر سرانجام با بخش کوچک‌تر و کوچک‌تری از سیاست جهانی روبه‌رو خواهد شد. در یک زمان اوج سیستم مدرن بین دولتی قرن بیستم میلادی، بیش‌تر مواردی را که باید در رابطه با سیاست رسمی بین‌الملل گفته

---

۱. Saskia Sassen، کارشناس جهانی‌شدن و بازسازی ملی، استاد دانشگاه کلمبیا.

می‌شد، به ویژه از نظر بازیگران و نهادهای رسمی، تسخیر کرد که دیگر نگه ندارد. حوزهٔ سیاست جهانی گسترش یافته است و شامل تنوع فزآینده‌ای از بازیگران دیگر می‌شود. اکنون افزون بر بازیگران آشنا، انواع مختلفی از موجودیت‌ها، ایده‌ها، مظاهر مانند سیاست میدان، در قاهره، قلمروهای غیررسمی غیرقانونی سومالی را شامل می‌شود. قدرت نهادهای مالی جهانی را نسبت به سیاست دولت ملی حتا در قدرتمندترین دولت‌ها تراشیده‌اند. در واقع، کوهن و جوزف نای کتابی اولیه در مورد روابط فراملی نوشتند که آن را به عنوان فرآیندهای بین‌المللی که روابط دولت با دولت نیستند، مانند فعالیت‌های شرکت‌های چندملیتی یا جهانگردی بین‌المللی تعریف کردند. من در آن زمان در هاروارد در مرکز بودم و مهاجرت بین‌المللی نامنظم را به عنوان بخشی از همه مهاجرت‌های فراملیتی اضافه کردم.

در کار خودم، من سعی در ایجاد مفاهیم منظم و استراتژی‌های تحلیلی برای گرفتن این تحول داشته‌ام. نکته اساسی در تحقیقات من این است که جهانی‌شدن خواه یک نهاد، یک فرایند، یک عمل گفتاری یا یک مفهوم خیالی هر دو فراتر از قالب‌بندی انحصاری دولت‌های ملی است، و هم چنین تا حدی در آن چارچوب پدیدار می‌شود و فعالیت می‌کند. از این طریق جهانی‌شدن چیزی فراتر از نمایش معمول آن به عنوان وابستگی روزافزون و شکل‌گیری نهادهای کاملاً مشهود جهانی

است. همچنین شامل فضاها، فرآیندها و بازیگران فرو ملی است. جهانی‌شدن به طور نسبی در سطح ملی ساختار می‌یابد و این روند مستلزم بیرون آمدن از آن‌چه در طول تاریخ به عنوان نسخهٔ‌ملی ساخته شده است، می‌شود.

از بین بردن ملی‌سازی که من با استفاده از آن به این واقعیت اشاره می‌کنم که بیش‌ترقسمت‌های جهانی‌شدن تا حدی در داخل کشور ملی شکل می‌گیرد، سه پیامد دارد. اول، این بدان معناست که بیش‌تر کشورهای جهان حتا اگر ملی نباشند، لباس ملی پوشیده اند. لباس ملی به تدریج در حال تبدیل شدن به وضعیتی متفاوت از ۲۰ سال پیش است. دوم، این روند ملی‌سازی می‌تواند با ملی‌گرایی‌های ایدئولوژیک هم‌زیستی داشته باشد.

در واقع، ناامنی ناشی از آن ممکن است به ملی‌گرایی‌های پرشور دامن بزند. اما، در این میان، تاریخ هم‌چنان به تغییر موقعیت معنای ملی در ساختارهای عمیق جامعه و سیستم‌های سیاسی ادامه می‌دهد. سوم، درک جهانی باید با جزئیات بیش‌تری برآن‌چه در داخل کشور رخ می‌دهد، متمرکز شود. این فقط مربوط به شمارش تعداد شرکت‌های جهانی و سرمایه‌گذاران خارجی نیست. جوامع مهاجران و متخصصان سطح بالای خارجی و هنرمندان بین‌المللی نیز بخشی از این روند هستند.

این امر عموماً در بیش‌ترین تعریف‌های جهانی‌سازی وجود ندارد. من از بسیاری جهات با این تعریف موافقم، مگر فکر می‌کنم. این قسمت‌های مهمی از جهان را که در داخل ساختار ملی تشکیل می‌شوند، کنار بگذارد و در نتیجه عواقب این را برای دولت، برای شهروندان، برای هنجار سازی، برای تعریف آن‌چه «امنیت ملی» است، و بعداً برای آن‌چه عضویت در «ملت» است. افزون بر این، فارغ از ملی‌گرایی ایدئولوژیک، انترناسیونالیسم بالقوه‌ای را که در اعماق ملی شکل می‌گیرد کنار می‌گذارد. در این زمینه، روابط بین‌الملل یکی از مؤلفه‌های سیاست جهانی است. این فرآیندهای بین‌المللی متعدد و کمتر رسمی و هم‌چنین ایجاد سیاست جهانی در داخل دولت‌های ملی را کنار می‌گذارد.

سخن کلیدی

زمان آن رسیده است که با ملی‌گرایی خداحافظی کنیم، این پدیده به لحاظ تاریخی و عملی عامل بسیاری از توسعه‌نیافتگی‌های جوامع بشری بوده است.



مسألهٔ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

سنتیا اینلوی[۱]
برگردان: مصطفی مدثر

من به این پرسش از دید دیگری می‌بینم، ادعای من این است که در انجمن حزبی براساس تفکر متفاوت با شیوه‌های متعارف ما توانستیم براساس رویکرد نظریهٔ فمینیستی بخشی را برای امور زنان باز کنیم که این نگرش متفاوت نتیجهٔ متفاوتی را به بار آورد. بنابراین، گاهی مباحث اساسی به اصل موضوع نمی‌پردازد.

پرسش‌هایی که دارم، هرکسی که در روابط بین‌الملل تدریس می‌کند یا می‌نویسد و یا در نهادهای روابط بین‌الملل کار می‌کند، تاریخ گوای این است که «آیا جنسیت مهم است؟» یعنی آیا سیاست مردانگی و سیاست زنانگی برای‌شان مهم است؟ در کدام افراد سیاست بین‌الملل و روشی که افراد قدرت‌مند برای شکل دادن به سیاست بین‌الملل تجربه می‌کنند؟ این بحثی است که ای کاش ادامه می‌یافت. آن‌چه در واقع اتفاق می‌افتد این است که همهٔ ما که فکر می‌کنیم مهم است، سعی می‌کنیم افرادی را که حتی نمی‌خواهند بحث کنند در مورد این موضوع متقاعد کنیم.

---

۱. Cynthia Enloe، کارشناس نظامی‌سازی، نظریه‌پرداز فیمینیستی سیاست بین‌الملل، استاد دانشگاه کلارک.

بدیهی است که فکر می‌کنم باید به سیاست مردانگی و سیاست زنانگی بسیار توجه شود تا نه‌تنها روش کار دولت‌ها، بلکه نحوهٔ فعالیت انواع گروه‌های بین‌المللی نیز درک شود. من مدام سعی می‌کنم مردم را به بحث وادار کنم. من کتاب‌های زیاد نوشته‌ام، دقیق نمی‌دانم از این میان شش کتاب آن را بدون نگرش فمینیستی نوشته‌ام. حال در آن زمان، من چگونه نوشته‌ام و یا کتاب‌های متذکره چگونه بوده‌اند، نمی‌توانم به یاد بیاورم. اما به هر صورت چون تدریس کمک برای دیگران است، بدون شک آن کتاب‌ها نقش خود را در آموزش ایفا کرده‌اند.

من شاید بیش‌تر از سایر افراد مصاحبه شده در «گفت‌وگوی نظریه» با آن‌چه در دنیای واقعی می‌گذارد نگران هستم. بحث‌های دانشگاهی مهم است، مگر من هرگز فکر نمی‌کنم که بیش‌ترین اهمیت را داشته باشند. این ممکن است محدودیت خود من باشد، مگر من هرگز فکر نمی‌کنم که بحث‌های اکادمیک واقعاً جهان را شکل دهند. بدیهی است که اکنون برخی از بحث‌های اکادمیک انجام می‌شود. مگر اکنون برای من در سال ۲۰۱۲ مهم است و بیش‌ترین نگرانی را دارم. این است که چرا نظامی‌گری بسیار شایع شده است، چه عواقبی دارد و چه عواملی امکان چرخش مجدد آن را فراهم می‌سازد.

نظامی‌گری فرایندی است که در بسیاری از سطوح در حال رخ دادن است. حتی در سطح فردی نیز اتفاق می‌افتد؛ وقتی زنی

که یک پسر دارد و متقاعد می‌شود که بهترین راه برای مادر خوب بودن، این است که استخدام‌کنندگان نظامی پسر او را از تخت خواب بلند کرده و به خدمت نظامی در بیاورند. حتی این اقناع که مادری را وادار می‌کند تا فرزندش را؛ ولو با اکراه به خدمت سربازی بفرستد، حس مادرانهٔ او نمی‌تواند بازهم مانع شود. مردم هم‌چنان گاهی پرواز بمب‌افگن نظامی را بر فراز یک باشگاه ورزشی تماشا می‌کنند به هیجان افتاده مانند مسابقهٔ فوتبال مانور این طیاره‌های جنگی را تشویق می‌کنند؛ با وجودی که ماهیت این طیاره‌ها نظامی و جنگی است.

بنابراین نظامی‌گری فقط در مورد این پرسش نیست که «آیا شما فکر می‌کنید ارتش مهم‌ترین بخش دولت است؟ اگرچه واضح است که مهم است» آیا شما فکر می‌کنید که استفاده از خشونت جمعی مأثرترین راه برای حل مشکلات اجتماعی است؟ که این نیز بخشی از نظامی‌گری است. مگر این امر هم‌چنین در مورد فرهنگ عادی و روزمره در ایالات متحده و همه کشورها است. یکی از دلایل اهمیت آن این است که مردم در ایالات متحده دربارهٔ فرهنگ‌های جایگزین فکر می‌کنند و می‌توانند ببینند که ایالات متحده رابطه‌اش با جنگ است. من با فمینیست جدید، در سویدن کار می‌کنم، که بسیار نگران آن چیزی هستند که به نظر می‌رسد نه‌تنها خزنده، بلکه نظامی در حال لطمه‌زدن در سویدن معاصر است.

سخن کلیدی

ملی‌گرایی و نظامی‌گری حتی احساسات مادارنه را سرکوب کرده است. این مسأله نشان دهندهٔ آن است که این دو پدیده به مثابهٔ بیماری‌های فراگیر بشری اند.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

سیبا گرواوگوی[۱]
برگردان: میرویس بلخی

روابط بین‌الملل یک رشتۀ عینی نیست، این مشکل از آن زمان قابل توجیه است که مارتین وایت و استانلی هافمن قبلاً بدان اشاره کرده بودند و آن را یک رشتۀ امریکای دانسته بودند. به باور من شما می‌توانید به روابط بین‌الملل به شیوه‌های متعدد نگاه کنید. برای نمونه، اگر از دید هافمن ببینید روابط بین‌الملل ابزاری است برای سلطۀ قدرت توسط امپراتوری‌ها که در آن مباحث انسان‌شناختی بی‌اهمیت است. بنابراین، مسألۀ اصلی پیش‌بینی‌هایی است که الهام‌بخش جاه‌طلبی‌های قدرت‌های بزرگ می‌باشد که در آن انسان‌ها با ظرفیت‌های مشخص تلاش می‌کنند.

در امپراتوری‌های متأخر رشته‌ای مانند انسان‌شناسی در بعد فرهنگی تمرکز داشته و فرهنگ را از تمدن به لحاظ منش انسانی جدا می‌سازد. برای نمونه، ما از یک طرف با فرهنگ اروپایی و از طرف دیگر با امپراتوری اروپایی مواجه بودیم. در این عرصۀ روابط بین‌الملل متمرکز به مدیریت و ادارۀ یک امپراتوری و دلایل و

---

۱. Siba Grovogui، نظریه‌پرداز انتقادی، منتقد اروپامحوری دانش روابط بین‌الملل، استاد مطالعات افریقا در دانشگاه کرنل.

عوامل آن می‌پردازد. حال شما در مورد لیبرالیسم و سایر محتوای آن به‌خوبی می‌دانید. هرچند مفروضات متفاوتی قابل پیش‌بینی است مگر جاه‌طلبی به‌جای خود باقی است. بنابراین، آن‌چه مهم است شناخت انسان در یک جامعه و تنظیم فعالیت‌های آن است. اگربا این نگاه به روابط بین‌الملل دیده شود، این رشته به معنی توسعهٔ سیاست خارجی یک کشور نیست؛ هرچند این به آن معنی نیست که سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ را درنظرنگریم و حتی احمقانه خواهد بود که تأثیر سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ را بر کشورهای کوچک که یک موضوع آشکار است مطالعه نکنیم. سیاست خارجی موضوع اصلی آن منافع مادی، اخلاقی و نمادین در نظام پویایی جهانی است که براساس موقعیت و ظرفیت تعیین می‌شود.

اگر بدین صورت دیده شود، روابط بین‌الملل نیاز به بازنگری دارد که در آن سیاست خارجی بعد مهم خواهد بود؛ مگر عرصهٔ سیاست خارجی به‌صورت اساسی در قالب تبیینات و توجیهات بدون در نظرداشت واقع گرایی، لیبرالیسم و دیگر ایسم‌ها در نظر گرفته شود. امروز رشتهٔ روابط بین‌الملل تبیینات جدیدی در عرصهٔ تصمیم‌گیری منطقی و توجیه برای دیگران دارد. در پنج قرن اخیر از حمله تا استعمار و بردگی و استثمار یک امر طبیعی برای نهادها سیاسی به‌صورت مشابه بوده است. تمام توجیهات و تبیینات و منطقی‌سازی تصامیم سیاست خارجی

باید از دریچهٔ منش‌های نهادهای سیاسی در یک منطقه که بر اساس ارزش‌ها، منافع و اخلاق ساخته شده است، مورد توجه قرار گیرد. مگر این مفاهیم برای هر کسی متفاوت است.

بنابر این، من در مورد مناظره‌های روابط بین‌الملل و روش‌های تطبیقی آن در قلمروِ سیاست خارجی با آن‌چه که برای غربی‌ها قابل تعریف است، حساس هستم. برای من، این مناظره‌ها در روابط بین‌الملل مناظره‌ها بزرگ نیستند؛ برای آن‌که این مناظره‌ها در مورد نگاه غرب به خودش است: این‌که چگونه جهان را از منطق خود می‌بینند. برای غرب (اندیشمندان غربی) این مناظره‌ها برای توسعهٔ سنت غربی است که قدرت توسعه‌طلبانه آن‌ها را در جهان گسترش می‌دهد. تمام زبان مناظره‌ها حکایت از همین نیت می کند. پس اگر از من بپرسید این مناظره‌ها چیست، پاسخی در این مورد ندارم. قانون روابط بین‌الملل در واقع حمله و تأثیرگذاری سازندگان آن است که به واسطه مادیات و نمادها درپی توجیه عدالت، صلح، نظم پایدار و سنت اقدارگرایانه علمی است. برای نمونه، اگربه مسألهٔ چین از نگاه غربی دیده شود سیاست خارجی چین به‌صورت یک منطقی تعریف شده است که از نگاه غربی‌ها مهم جلوه نکند، مگر برای دیگربازیگران چون افریقا قابل ملاحظه است. محدود ساختن مسألهٔ چین در حضورآن کشور در افریقا چندان موجه نیست، زیرا چین نفوذ قابل توجهی به امریکای لاتین نیزدارد. در

مـورد کمک‌های چین بـرای افریقا می‌توان گفت که از سـال ۱۹۶۴ ادامه دارد و تغییرهم نکرده اسـت. این در حالی است که سیاست خارجـی مداخله‌گرایانـه و مسـوولیت‌پذیرانه در سیاسـت خارجی چیـن به افریقـا وجـود دارد. از بعضی جهات چین بـه افریقای پس از اسـتعمار نزدیک تراز اسـتعمار گرایان گذشته است. برای نمونه، نه چیـن و نه دولت‌های افریقایی مسـوولیت حفاظـت را به عهده نمـی گیرند. بایـد به یاد داشـت که برای نمونـه، تانزانیا بـه یوگاندا بـرای سـرنگونی عیدی امیـن در سـال ۱۹۷۹ مداخله کـرد، ویتنام در سـال ۱۹۷۹ حکومـت مسـتبد خمیـررا در کمبودیـا پایـان داد، هنـد در سـال ۱۹۷۱ بنگلادیـش را از پاکسـتان جدا سـاخت؛ همهٔ ایـن حـوادث نشـان‌دهندهٔ آن اسـت که رد پـای غـرب در آن دیده نمی‌شـود. پس شـاخت این چنینی مسـوولیت از دوره پسـا جنگ سـرد، در کنفرانـس باندونـگ سـال ۱۹۵۵ تعریـف شـد. چنیـن مداخلـه در مناظره‌هـا روابـط بین‌الملـل به‌صـورت کم‌رنگ بحث شـده اسـت. بنابراین، تصـور مـا از فعالیت‌های روابـط بین‌الملل بایـد در برابرنظمی که در سـده هفدهم زیرنـام اخلاق بین‌المللی، قانـون بین‌المللـی و نظریـه بین‌المللـی در اروپا تعریف شـده بود، رقابت کننـد. موجودیت مفاهیم و معانی این کـه روابط بین‌الملل چگونـه کار می‌کنـد، چیزی اسـت که مـا امروز می‌شناسـیم. برای همیـن مـن در صنف‌هـا درسـی بـه مباحـث طولانـی هرمونیتک تاریخی‌گرایـی و نژادشناسـی در روابـط بین‌الملـل می‌پردازند.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

سیدارت مالاوارابو[۱]
برگردان: رحیم اعظمی

یکی از مواردی که من در کار خود دائماً با آن درگیر هستم، این است که به روش‌هایی فکر کنم که چگونه می‌توانیم مفهوم خود را از جهان بین‌المللی گسترش دهیم. روابط بین‌الملل بیش از حد با ثروت قدرت‌های بزرگ ارتباط نزدیکی داشته است و این به ضرر ما بوده است، زیرا فهم ما از روابط بین‌الملل را محدود ساخته است. فکر می‌کنم روح آن‌چه که من با آن درگیر هستم را به بهترین وجه نگوگی وا چیانگو در کتاب «سیاست جهانی: نظریه و سیاست شناخت» به آن پرداخته است، یعنی «ساخت فضای ادبیات و سیاست شناخت» است. علاقۀ من پرداختن به روشی است که نظم روابط بین‌الملل در دانش‌واژه‌های رایج آن را به بحث می‌گیرد و پیامدهای فهم که این مسأله با خودش در ساحت بزرگ‌تر سیاست شناختی حمل می‌کند. به بیان ساده‌تر، چالش اصلی مقابله با گونه‌های مختلف قوم‌گرایی است - به‌ویژه، واژه‌بندی محدودکنندۀ انگلیسی-امریکایی در جریان اصلی روابط بین‌الملل.

---

۱. Siddarth Mallavarapu، کارشناس جهان جنوب و نگاه هند به روابط بین‌الملل، استاد دانشگاه جواهرلعل نهرو.

من هم‌چنین نسبت به برخی گرایش‌ها و برتری جویی‌ها حساس‌ام و فکر می‌کنم این‌ها گاهی اوقات اشکال ضمنی و گاه صریح‌تربه خود می‌گیرند و در آن‌ها تجارب دولتی به عنوان تجارب جهانی ارائه می‌شوند. کل پرسش «محک زدن» مسأله‌ساز است، به این معنا که یک معیار توسط یک شخص تعیین می‌شود، و انتظار می‌رود دیگران با این معیار اندازه بگیرند. سپس، پرسش برخی نظریه‌ها مطرح است، برای این ایده که هژمونی از منظر ثبات بین‌المللی مطلوب است - به نظریهٔ ثبات هژمونیک در دهه ۱۹۷۰ فکر کنید، یا نظریهٔ صلح دموکراتیک که فرض می‌کند لیبرال دموکراسی یک شکل سیاسی بی‌حد و حصر از چشم‌انداز صلح است. سپس، حمایت از حقوق بشر از نوع خاصی وجود دارد و کل ایدهٔ «صلح طولانی» که به سال‌های جنگ سرد اطلاق می‌شود. در واقع، این برای بسیاری از کشورهای جهان سوم همان دوران «صلح طولانی» نبود.

من هم‌چنین همین اکنون به مسأله تکامل نظریهٔ روابط بین‌الملل علاقه‌مند هستم و واقعاً مجذوب شمارهٔ سپتامبر ۲۰۱۳ مجلهٔ اروپایی روابط بین‌الملل با تمرکز بر «نظریهٔ پایان روابط بین‌الملل» شدم. این موضوع جذاب است، زیرا درست در زمانی که بازیگران جدیدی وجود دارند یا دوباره درحال ظهور و عرض اندام هستند که در سیستم بین‌الملل ظاهر می‌شوند، اقدامی برای مشروعیت بخشیدن به خود نظریهٔ روابط بین‌الملل

ارائـه می‌شـود. بنابرایـن، مـن در مـورد بحث‌هـا و مجموعه‌هـای جامعه‌شـناختی دانـش کنـج‌کاو هسـتم کـه جـزاز دگراندیشـی و دگرنگـری در ایـن رشـته می‌دهند.

پاسـخ مـن به ایـن چالـش این اسـت کـه آگاهانـه در جهت وارد کردن صداها، سـنت‌ها و حساسـیت‌های دیگر در این رشـته تـلاش شـود، تـا درک سـاده‌انگارانه از بخش‌های بزرگ جهـان را به بحـث بکشـد. کار مـن آگاهـی از آن‌چـه کـه روابـط بین‌الملل در مکان‌های دیگر به نظر می‌رسـد و چگونگی تفسیر محلی آن در این زمینه‌ها اسـت. در روایت‌هـای جریان اصلی خلا وجـود دارد و من علاقه‌منـدم که با گسـترش زمینه‌های انضباطی راهـی برای ایجاد فضای مناسـب‌تر بـرای تعامل بـا دیدگاه‌های دیگر پیـدا کنم. این فقـط یک ظرافت فراگیری نیسـت، بلکه یک مسـأله زندگی و مرگ اسـت. زیرا، دانش ضعیف که در سـوابق تاریخی مشخص است، باعـث ایجاد قضاوت‌های سیاسـی فاجعه‌آمیزی می‌شـود که قبلاً بـه میزان قابل‌توجهی منجر به گرفتن زندگی انسـان‌ها شـده اسـت و اغلب بر مسـتعمرات سـابق بدترین تأثیر را داشـته است.

جهـان جنـوب در این زمینـه جذابیت خاصی برای مـن دارد؛ بـه ویـژه بـا توجه به بازتـاب اغلـب مسـأله‌دار آن در بحـث جریان اصلـی روابط بین‌الملل. پیش‌فرض اساسـی این اسـت که رشـتهٔ روابـط بین‌المللـ بـا اسـتفاده از مجموعـه‌ای بسـیار گسـترده‌تر از تجربیـات انسـانی نسـبت بـه آن‌چـه اکنـون انجـام می‌شـود،

غنـی خواهـد شـد. ضـرورت هنجـاری این اسـت که همـهٔ ما در ارزیابی‌هـای خـود بـا احتیاط بیش‌تـری به پیـش برویم، تـا این‌که از ارزیابی‌هـای سیاسـی سـریع و غالبـاً خشـن دربـاره مناظـر، دیدگاه‌هـای زیست‌شناسـی سیاسـی کـه با آن‌ها آشـنا نیسـتیم، خـودداری کنیـم. روابـط بین‌الملل به عنـوان یک رشـته باید تنوع قابل‌توجهـی را بازتـاب دهـد.

پژوهش دکتـورای من در مورد نقش مشـاورهٔ دیـوان بین‌المللی دادگسـتری در جـولای ۱۹۹۶ دربـارهٔ قانونی بودن تهدید یا اسـتفاده از سـلاح‌های هسـته‌ای فرصتـی را بـرای بررسـی بیش‌تر ایـن تنوع فراهـم کرد. قاضی کریسـتوفر گرگـوری ویرامانتـری ضمن پیش‌برد پرونـده‌ای برای غیرقانونی بودن قاطع اسـتفاده از سـلاح هسـته‌ای تحت هر شـرایطی، در مورد مبانی چندفرهنگی حقوق بشردوستانهٔ بین‌المللـی به‌طـور گسـترده بحث می‌کنـد. بـا ایـن کار، او دانش مذاهب جهـان، تاریخ‌هـای پسااسـتعماری و قوانیـن بین‌المللی متعـارف را باهـم ترکیب می‌کند، تا فهم نابه‌جـای خودش را تنظیم کنـد، کـه تعامـل متفکرانـه‌ای را با حساسـیت‌های چشم‌پوشـی شـده یا پنهان نشـان می‌دهد.

از ایـن نمونه‌هـا به‌گونهٔ وافـر وجـود دارد. چنین تمایلـی به‌گونهٔ فشـرده توسـط چینـوا آچبـی «در خانـه و تبعیـد» دیده می‌شـود، جایـی که او اسـتدلال می‌کنـد که «امیـد من به قرن بیسـت‌ویکم این اسـت کـه اولین میوه‌های تعـادل در روایت داسـتان‌های مردم

جهان را شاهد خواهد بود». این امر بیش‌ترین انتقاد را به «روند» داستان‌پردازی مجدد به‌واسطۀ مردمی که بعد از خفه‌شدن و سرکوب از سکوت خارج شده‌اند، متوجه می‌سازد. من این را به عنوان یک منشور مهم یا یک نقشۀ فکری برای هرکسی که امروز مطالعۀ روابط بین‌الملل را آغاز می‌کند، تلقی می‌کنم. هم‌چنین می‌خواهم اضافه کنم که این داستان‌سرایی ناگزیر با مقوله‌ها و بسیاری از آواتارهای نژادی، طبقاتی، جنسیتی و ملیتی روبه‌رو می‌شود و با انواع مختلف ترکیبات ممکن تلاقی می‌کند و باعث ایجاد یک‌سری نتایج سیاسی نیز می‌شود.

سیاست انحرافی دانش هنگامی آشکار می‌شود که صحبت از نظریه‌های برجسته باشد. بیش‌تر نظریه‌های روابط بین‌الملل از کلان شهرهای انگلیس و امریکا سرچشمه می‌گیرند و فقط اندکی از جاهای دیگر. این امر به دلیل عدم وجود تأمل نظری در محیط‌های دیگر نیست، بلکه به دلیل امتیازاتی نه‌چندان اتفاقی برخی از بخش‌های واقعیت تجربی نسبت به بخش‌های دیگر است. روابط بین‌الملل بیش از حد درگیر قدرت‌های بزرگ شده است. من می‌توانم به تلاش آگاهانه برای نظریه‌پردازی در گذشته و عناصر فعلی برای آشکار شدن واقعیت پنهان شده از جریان‌های مرسوم فکر کنم. یک تصویر اخیر از نظریه‌پردازی اجتماعی و سیاسی از زمینه‌ای که من بیش‌تر با آن آشنا هستم، گزارشی است از گوپال گورو و سوندار ساروکای با عنوان آینۀ

ترک خورده: بحث هند دربارۀ تجربه و نظریه.

در افریقا، جهان عرب، آسیا و امریکای جنوبی درگیری‌های نظری وجود دارند که نشان‌دهندۀ یک جنبش فکری در داخل و خارج این جوامع است. روابط بین‌الملل به‌جای این‌که تظاهر در مورد عدم وجود این جنبش‌ها بکند، به عنوان یک رشته باید راه‌های درگیرساختن صریح این متون و ارتباط دادن آن‌ها را با جریان‌های غالب در سیاست جهانی پیدا کند. من بیش از هر زمان دیگری نگران ادعای «نظریۀ پایان روابط بین‌الملل» هستم، در حالی‌که جهان درحال باز شدن به فرصت‌های سیاسی جدید ناشی از رشد پیش‌بینی شده در محیط بین‌المللی در مناطقی از آسیا، افریقا، جهان عرب و امریکای جنوبی است.

روابط بین‌الملل باید از وسواس خود در تمرکز بر قدرت‌های بزرگ فراتر رفته و محتوای خود را به طور جدی دموکراتیک کند. دانش‌واژه‌های «جهانی» یا «بین‌المللی» نمی‌توانند انحصار یا حتی یک استیضاح باشند. چنین دیدگاهی درک ما را از جهان معاصر به شدت محدود کرده است.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

فریدریک سودیرباوم[۱]
برگردان: جمیل احساس

بزرگ ترین چالش در روابط بین‌الملل این است که چگونه فقر و منازعات کاهش داده شود. این چالش بدون شک مناظره اصلی در روابط بین‌الملل کنونی همانند برخی مناظره‌ها از اهمیت برخوردار نیست. موقف عمومی من مسأله فقر و منازعه است که در مقیاس جهانی همه مسائل را تحت تأثیر قرار داده است. بنابراین، پرداختن به نظریۀ اجتماعی جهانی از پرداختن به نظریۀ روابط بین‌الملل که در آن مسأله روابط میان دولت‌ها به‌صورت محدود پرداخته شده است، مهم‌تر است. بناً، صحبت دربارۀ چالش‌های فقر و منازعه باید در محراق توجه قرار بگیرد و موضوعیت روابط بین‌الملل از منافع دولت‌ها به منافع انسان‌ها تغییر کند. من تمام مباحث خود را در گام نخست، متمرکز به فقر و منازعه کرده‌ام و در گام بعدی به کشف نقش منطقه‌گرایی (پروژه‌های رسمی همگرایی منطقه‌ای) و منطقه‌گرایی (اقتصاد دی فاکتو و فرآیندهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در مقیاس منطقه‌ای) در مناطق مختلف که در آن بازیگران دولتی و غیردولتی در سطوح مختلف منطقه‌ای بازی

---

۱. Fredrik Soderbaum، کارشناس دولت‌های شکننده یا ناکام.

می‌کننـــد. از نظر من منطقه‌گرایی و منطقه‌ای‌ســازی ظرفیت بالقوهٔ حـل بحران‌هـا را کـه نظام‌های غربـی نـاکام مانده‌انـد، دارد.

سخن کلیدی

فقر و منازعه مهم‌ترین مسائل در روابط بین‌الملل هستند و نظریه‌های کنونی روابط بین‌الملل توان پرداختن به آنان را ندارند؛ از این رو، باید نظریهٔ اجتماعی جهانی ساخته شود.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

کارن لتفین[۱]
برگردان: احسان احمدی

امروز ما می‌توانیم از چیزی در مورد اقتصاد جهانی صحبت کنیم: مشکل اصلی کنونی تدوین نهادهای سیاسی متناسب با این نهادهای اقتصادی جهانی‌شده است. ما برای ادامۀ آن پروژه فاصله داریم. این هم‌چنین به معنای انجام چنین کاری در ظرفیت حمل زمین است - یعنی پیکربندی سیاسی آن اقتصاد جهانی به‌گونه‌ای که منابع اکولوژیکی را از بین نبرد. بنابراین می‌گویم چالش، از نظر سیاست واقعی، یافتن این نهادها است.

چالش رشتۀ روابط بین‌الملل انجام تفکر لازم برای تسهیل آن، انتقال نهادی است، مگر تعداد اندکی از محققان امور بین‌الملل حتی اذعان دارند که نهادهای سیاسی باید از ظرفیت حمل زمین مراقبت کنند. به طور کلی، رشتۀ روابط بین‌الملل، علوم سیاسی و حتی بیش‌تر علوم اجتماعی، رفتارهایی دارند که گویی هیچ محدودیت طبیعی برای رفتار ما وجود ندارد. با این وجود، آزادی ما حتی برای نظریه‌پردازی در مورد سیستم بین‌المللی کاملاً وابسته به شبکۀ وسیعی از زندگی افراد دیگر

---

۱. Karen Litfin، کارشناس نظریه گایا، محیط زیست جهانی و تعبیه روابط بین‌الملل در نظم زمین، استاد دانشگاه واشنگتن.

است که غـذای مـا را پـرورش می‌دهنـد و یک زیرسـاخت کامل فـن‌آوری کـه هیـچ کاری با ایجـاد آن‌ها نداریـم. روابـط بین‌الملل بسـیار در بـارهٔ وابسـتگی متقابـل زیـاد صحبـت می‌کنـد، مگر ما واقعـاً آن را جـدی می‌گیریم؟

سخن کلیدی

رشتهٔ روابط بین‌الملل، علوم سیاسی و حتی رشته‌های بیش‌تر علوم اجتماعی دانش‌های بهره‌کش هستند که تا اکنون بسیاری از ناملایمات زیست‌محیطی ما حصل این‌ها بوده است.



مسألهٔ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

کرستین رویز- سمیت[۱]
برگردان: حارث احمدی

همان‌گونه که برخی از همکاران ادعا داشتند، ما اکنون در پس بحث‌های بزرگ هستیم؛ جایی که بحث‌های پرجنب‌وجوش رئالیسم، لیبرالیسم و مارکسیسم بخش‌های اساسی نظریهٔ روابط بین‌الملل را تشکیل می‌دهند. حالا ما به شرایطی رسیده‌ایم که فرهنگ‌های مختلف نظریهٔ‌های بین‌الملل به‌صورت علوم مختلف در کنار هم هم‌زیستی دارند. شما می‌توانید بین دو نوع فرهنگ مختلف تمایز بسیار گسترده‌ای قائل شوید: از یک‌سو رویکردهای عقل‌گرایانه / پوزیتیویستی و از طرف دیگر، رویکردهای اجتماعی / تفسیرگرایانه.

از دید من صحبت در مورد رویکردهای مختلف به عنوان فرهنگ‌ها کاملاً مفید است؛ به این دلیل که هرکدام از آن‌ها هستی‌شناسی‌های اجتماعی متمایز، هنجارهای علمی دانشمندان، تشریفات، شیوه‌های استثنایی و تعصبات کم‌وبیشِ خود را دارند. با این حال، هیچ خطوط و یا مرز سختی میان‌شان وجود ندارد: آن‌ها در حاشیه‌ها باهم گره می‌خورند، تحقیقات

---

۱. Christian Reus -Smit، کارشناس فرهنگ‌های روابط بین‌الملل، بازاندیشی روابط بین‌الملل و از بین بردن شکاف هنجاری- تجربی، استاد دانشگاه کوینسلند.

در مرزهای‌شان صورت می‌گیرد و ارتباط و یادگیری در چندین سطح در میان‌شان انجام می‌شود. با توجه به این‌که محققان در ایالات متحده امریکا رویکردهای منطق‌گرایانه / اثبات‌گرایانه‌تری نسبت به دیگر نقاط جهان دارند، می‌توان گفت که یک شکاف جغرافیایی میان امریکا و دیگر مناطق جهان وجود دارد. در حالی که در اروپا و انگلیس، رویکرد اجتماعی قوی‌تر است، مگر با این حال تمام جنبش‌های پست مدرن و سازه‌انگارانه نیز از ایالات متحده سرچشمه گرفته‌اند. با توجه به چالش‌های این حوزه، ما باید به این مسأله در یک سطح کوچک‌تری نسبت به مسائل مهمی چون تروریسم و بحران‌های مالی، برخورد کنیم. چالش عمیق‌تر این است که دو حوزهٔ دانشمندان را با هم نزدیک بسازیم که تا حال صحبت سازنده‌ای باهم نداشته‌اند. این حوزه‌ها شامل نظریه‌های تجربی روابط بین‌الملل و نظریه‌های هنجاری روابط بین‌الملل می‌شوند. من به این چالش در برخی از نوشته‌هایم قبلاً تمرکز کرده‌ام، مگر این موضوع بیش‌تر در مقدمه‌ای که دانکن اسنیدال و من برای کتاب راهنمای روابط بین‌الملل آکسفورد در سال گذشته نوشته‌ایم، برجسته‌تر بوده است. دلیل این‌که این شکاف مطرح می‌گردد این است که بسیاری از موضوعاتی که امروز در روابط بین‌الملل با آن بر می‌خوریم، ناشی از اقدامات سیاسی‌اند: چگونه باید به تروریسم پاسخ دهیم؟ چگونه باید با بحران مالی جهانی کنار بیاییم؟

چگونـه باید بـا فقریا تغییـرات جهانی محیط زیسـتی رفتار کنیم؟ این‌هـا همـه پرسـش‌های مهـم در روابـط بین‌المـلل انـد، مگـر ما نمی‌توانیـم فقـط از منظـر نظریهٔ هنجـاری یا نظریهٔ تجربـی به آن‌ها پاسـخ دهیـم. بنابرایـن، چالش اساسـی نظریـهٔ روابـط بین‌الملل درگیری سیسـتماتیک بازتـاب این دو نظریه اسـت. نمونهٔ واضح و اساسـی که این دو رویکرد به‌صورت بنیادیـن در آن دچار اختلاف می‌شـوند، مداخلهٔ بشردوسـتانه است.

در این‌جـا یـک بدنـهٔ کاری وجود دارد که توسـط دانشـمندان از منظـر هنجاری نوشـته شـده اسـت کـه نگـران اصـول مداخلهٔ بشردوسـتانه بوده‌انـد و این‌که چـه زمانی دولـت می‌تواند به‌صورت قانونـی و به دلایل بشردوسـتانه مداخله نمایـد. هم‌چنان یک بدنهٔ کاری دیگروجود دارد که روی مداخله بشردوستانهٔ سیاسی مطالعه می‌کنـد. ایـن ادبیـات نگـران ایـن اسـت که چـه زمانـی مداخله صـورت بگیـرد، یـا نگیـرد و این‌کـه آیـا مداخـلات توسـط منافـع شـخصی بازیگـران قدرت‌مند صـورت می‌گیرد، یـا عوامل دیگریماننـد تغییـر هنجارهـای بین‌المللـی در آن نقش دارنـد. به منظور مشـارکت اساسـی برای درک واقعی از «مداخلهٔ بشـر دوسـتانه»، به هـر دو دانش نیاز اسـت. ما هنـوز در یک جهان اکادمیک هسـتیم کـه بـا تقسـیم کار بین فیلسـوفان یـا نظریه‌پـردازان سیاسـی که با پرسـش‌های نظری هنجاری و پرسـش‌های تجربی- نظری دسـت و پنجـه نـرم می‌کنند.

سخن کلیدی

«زمان آن رسیده است که فرهنگ‌های گوناگون از شمال به جنوب در کنار هم به تولید نظریه‌های روابط بین‌الملل همت بگمارند. نظریه‌های بزرگ روابط بین‌الملل در مناطق پیرامونی باهم هم‌ساز بوده و خط فاصل کلانی میان آن‌ها وجود ندارد. ما باید هم‌زمان به نظریه‌های هنجاری و نظریه‌های اثباتی توجه داشته باشیم.



مسألهٔ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

کلاوز دودس[۱]
برگردان: آسیه حمزه‌ای

من در روابط بین‌الملل بیش از یک مسأله اصلی را تشخیص می‌دهم و مطمئناً برای من چالش حاکمیت جهانی یکی از آن‌هاست. اول‌تر از همه، باید منظور من دقیقاً از «حاکمیت» روشن باشد. برای نمونه، برخلاف تیموتی سینکلایر، من تمایزی میان «نهادهای بین‌المللی» که توسط دولت هدایت می‌شود، نمی‌بینم. منافع از یک طرف و حاکمیت جهانی ناشی از بازیگران خصوصی از طرف دیگر بسیار خوب کار می‌کنند، زیرا مفهوم حاکمیت برای چنین تمایزی بسیار لغزنده است. نهادهای بین‌المللی همراه با طیف وسیعی از سایر ساختارها و نمایندگان‌شان وجود دارند و تصور کنید برچسب‌گذاری برخی به‌گونهٔ انحصاری برای اهداف دولتی و برخی دیگر فقط برای اهداف خصوصی بسیار دشوار است.

برای من، نکته اصلی در مورد حاکمیت این است که در دنیای بسیار نابرابر ما، باید برای تعمیق قابل توجه نهادها تلاش کنیم. افزون براین، هر نوع حکمرانی جهانی عمیق‌تر،

---

۱. Klaus Dodds، کارشناس سیاست جغرافیایی در روابط بین‌الملل، استاد دانشگاه لندن.

باید براساس قوانین باشد، آن‌هم براساس قانون نهادها. جنبهٔ «جهانی» و «حاکمیت جهانی» مسألهٔ اجتماعی است: این امر از طریق اعمال و گفتارهای انسان به وجود می‌آید. برای نمونه، با تصور جهان در مورد «جنگ علیه ترور»، که براساس مجموعه‌ای خاص از ایده‌ها در مورد چگونگی کار جهان، جنبه‌های خاصی از دنیا را خطرناک می‌داند، موسسات باید حد و مرز این شیوه‌ها را ایجاد و مشخص نمایند، تا از دنیای ما بهره‌برداری نشود و یا به طور کلی، بخشی خاص از آن مورد سوءاستفاده قرار نگیرد.

مسألهٔ مهم دیگر، نقش فضا در روابط بین‌الملل است. همه چیز فقط اتفاق نمی‌افتد، بلکه همه چیز در جایی اتفاق می‌افتد. در تدوین نظریه‌های مربوط به چگونگی کار سیاست بین‌الملل، دانشمندان اغلب سعی می‌کنند از این فضاسازی خلاص شوند و «مکان‌ها» را به عنوان عوامل تصادفی و کمی مرتبط تصور کنند، انگار همه سیاست‌ها می‌توانند در هر جایی انجام شوند.

یک زمانی نبض جهان در مناطق خشکه و در سرزمین ها بود. بعدها به‌صورت تدریجی دریاها نیز نقش خود را در مدیریت جهان بازی کرد. اما امروز فضا و آسمان هم شامل بازی‌های جهانی شده است. این‌گونه حال یک دولت یا یک نهاد باید در هر سه بعدی دقت کند و در مسائل جهانی به آن توجه کند تا به سیاست خود برسد. اهداف هر نهاد دولتی و غیردولتی

با مطالعه سرزمین‌ها، دریاها و فضا امکان‌پذیر است. محیط زیست و اقلیم نقش فزایندهٔ در تحولات بزرگ جهانی دارد تا جای که دیگر نمی‌شود از نقش آن فرار کرد و یا آن را نادیده گرفت.

یکی از جنبه‌های فضایی که برای من بسیار مهم است، جنبهٔ تصویری است: چگونه جهانی در فرهنگ بصری، مانند فیلم‌ها در انترنت نمایان می‌شود؟ و اصولاً کشورهای بزرگ چگونه از این تصاویر برای ساختن داستانی دربارهٔ آن‌چه انجام می‌دهند، استفاده می‌کنند؟ به معنای کاملاً مستقیم، می‌توانید منظور من را ببینید، مثلاً به وب‌سایت‌های جنبش‌های محیطی نگاه کنید، که به طور معمول تصویری از زمین را در خود ترکیب می‌کنند، به وضوح این احساس را منتقل می‌کند که «همهٔ ما در این یک زمین زندگی می‌کنیم». از آن جا که ما آن را به اشتراک می‌گذاریم، نیز باید باهم از آن مراقبت کنیم. روش دیگر استفاده از تصویر جهان به طور مجموعی است، جلد کتاب «امپراتوری» نوشته مایکل هاردت و آنتونیو نگری (۲۰۰۰) از این نمونه است که زمین را به طور کلی نمایش می‌دهد. مگر اکنون این روش پیام محکمی را ارائه داده است که در زمین بازی امپراتوری‌ها به آن‌ها خدمت می‌کند. اگر کسی به امریکا و استراتژی آن برای «جنگ جهانی علیه تروریسم» نگاه کند، حق با نویسندگان آن‌ها بوده است.

سخن کلیدی

«شیوهٔ کنونی حاکمیت جهانی در ذات خود مسألهٔ مهم در روابط بین‌الملل است. زیرا، این شیوه باعث نابه‌هنجاری‌های بزرگ برای ملت‌ها گردیده است. بزرگ‌نمایی خود و کوچک‌نمایی دیگران از ویژگی‌های حاکمیت جهانی معاصر در جهان است.»



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

کنت والتز[۱]
برگردان: حارث احمدی

پرسش اصلی این است که چگونه استفاده از نیروی نظامی توسط امریکا را مهار و تعدیل کنیم. این قطعاً تنها مسأله مهم نیست، مگر مطمئناً یکی از چالش‌های خیلی بزرگ است. امریکا از زمان تبدیل شدن به یک قدرت مسلط نه‌چندان غیرقابل انتظار، یک کشور جنگ دوست بوده است. همان‌طور که الکساندر همیلتون می‌گوید، «نمی‌توان انتظار داشت کشوری که قدرت مسلط را در اختیار دارد، با اعتدال رفتار کند» و قطعاً امریکا این مسأله را تحمل می‌کند. از نظر تاریخی نیز مشکل است کشوری را به یاد آورد که برای مدت طولانی قدرت مسلط را در اختیار داشته باشد و از خود رفتار متوسط نشان داده باشد.

امریکا به طور مرتب در ردۀ قدرت‌های مسلط قرار داشته است که رفتار میانه‌ای نداشته‌اند. تنها یک راه وجود دارد که یک کشور می‌تواند به طور قابل اعتمادی قدرت مسلط را متوقف کند، آن‌هم با توسعۀ نیروی هسته‌ای خود است. زمانی که رئیس جمهور بوش کشورهایی را «محور شرارت» (عراق، ایران و کوریای

---

۱. Kenneth Waltz، نظریه‌پرداز واقع‌گرایی ساختاری در سیاست بین‌الملل، استاد دانشگاه کلفرونیا.

شـمالی) شناسـایی کرد؛ سـپس بـه یکـی از آن‌ها (عـراق) حمله کرد، مطمئناً درسـی بود که هر دو کشـور ایران و کوریای شـمالی به سـرعت آموختند. این بدان معناسـت کـه اگر کشـوری بخواهد از امریـکا بازداری کنـد، باید خود را بـه نیروی هسـته‌ای مجهز کند.

سخن کلیدی

یکه‌تازی نیروی نظامی ایالات متحدهٔ امریکا خود یک مسأله است، باید مهار و تعدیل شود. زیرا، امریکا خود کشوری است جنگ دوست. از کشورهای جنگ دوست انتظار اعتدال را نمی‌توان داشت.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

کِت هارت[۱]
برگردان: زلیخا اکرمی

من فکر می‌کنم عدم تناسب میان سیاست که اصولا ملی است و اقتصاد جهان که جهانی است وجود داشته و به‌صورت خاص، سیستم پولی جهانی، سرمایه را از کنترل دولت‌های ملی خارج کرده است؛ مگر سیاست، گذشته از این لفاظی عمومی تا حدی پیش‌رفت نکرده است که بتواند پاسخ‌های کافی به مشکلات مشترک اقتصادی ما ارائه دهد. در این مرحله، بزرگ‌ترین چالش این است که عمیق از مشکلاتی که با آن‌ها روبه‌رو هستیم را درک عمیق پیدا کرده و بحث‌های ملی موجود فراتر رویم. ما امروزه با چالش‌های بسیار روبه‌رویم. بحران‌های اقتصادی یک نمونۀ آن یک کشور باقی نمی‌ماند و دارد فرا ملی عمل می‌کند.

برای من پرسش این است که چگونه می‌توانیم تحقیقات خود را از سطح محلی به سطح جهانی گسترش دهیم. اجازه دهید محافظه‌کاران خود را به مرزهای ملی خود محدود کنند. این بدان معنا نیست که من باورمندم راه‌حل‌های سیاسی برای مشکلات اقتصادی جهان به راحتی در دست‌رس بوده باشد. در

---

۱. Keith Hart، کارشناس تحولات بزرگ، اقتصاد غیررسمی و همبستگی بشری.

واقـع ، ممکـن اسـت که مـا در حال ورود بـه دورهٔ دیگـری از جنگ و انقلاب هسـتیم ، مانند سـال‌های ۱۸۱۵-۱۷۷۶ یا ۱۹۴۵-۱۹۱۴. تنهـا ممکن اسـت جهان پس از درگیری طولانی و خسـارات زیاد بـه سـازش یـا حـل و فصل پـس سـال از ۱۹۴۵ برسـد. ایـن نه‌تنها سیاسـت‌های سـازش و حـل و فصـل زمـان جنـگ بـود، بلکـه هم‌چنیـن یـک چارچوب برای سیاسـت‌های اقتصادی پاسـخ به مشـکلاتی اسـت که به شـدت بیـن جنگ به‌وجـود آمده اسـت. غم‌انگیـز بـه نظـر می‌رسـد، مگر حـرف من این اسـت که بـه مردم یـادآوری کنم که ممکن اسـت عواقـب فاجعه‌بار دیگـری نیز آن‌ها را در معـرض خطر قـرار دهد.

ما بایـد با این‌ها مقابله کنیم و علیه آن‌ها بسـیج شـویم. وقتی بـه تاریـخ بـرمی‌گـردم در مـورد حـل مشـکلات اقتصـادی جهان بدبیـن می‌شـوم، زیرا افـرادی که ما را بـه این وضعیـت انداختند، هنـوز در قـدرت هسـتند و هنوز همان سیاسـت‌های گسـترده‌ای را دنبـال می‌کننـد بـدون این‌که نشـانه‌ای از تغییر در آن‌هـا به‌وجود آمـده باشـد. مـن معتقدم کـه آن‌ها همـه مـا را به وضعیت بسـیار بدتـر از آن‌چه که اکنـون با آن روبه‌رو هسـتیم، وارد خواهند کرد. اگر از علائـم آشـکار اطـراف خود چشم‌پوشـی کنیم به نوعی پاسـخ‌گو خواهیم بود.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

کیس ون دیرپیجل[۱]
برگردان: زلیخا اکرمی

من فکر می کنم بزرگ‌ترین چالش جدا شدن از اقتصادگرایی یا گرایش به سیاست جهانی است که همه چیز در محور آن تفسیر شده است و با مفهوم «حقیقت مقدس» گره خورده است. مانند: «مارکس حق داشت / مارکس راست می گفت» یا این‌که ما باید به نظریه‌های امپریالیسم کلاسیک برگردیم (سرانجام آن‌ها درست بودند) است. در قرن بیستم این حقایق درست از آب آمدند و باید جنبه‌های کلیدی و قابل ملاحظه‌ای آن را بپذیرم. برای پوشش این شکاف بزرگ باید با عینک جدید نگاه کنم و بینش‌های نو را خلق کنیم.

در این قضیه که چگونه سرمایۀ فراملی و طبقۀ مرتبط در متن‌های توسعه، که من آن را قلب زمین / هارتلند بسته می‌نامم (در حالی که پراکنده شده است، به‌طور معمول حالت‌های اتفاقی با یک دولت نئولیبرال) دارد. در مقابل دولت رقیب با ساختار مدرن به عنوان دولت توسعه‌یافته، احتمالاً اکنون در حال فروپاشی است. ساختار حاکم در اقیانوس اطلس: در

---

۱. Kees van der Pijl، کارشناس فروپاشی احزاب چپ در اروپا، امپراتوری‌ها و اهمیت کنونی مارکس.

رقابت‌های جهانی از جنگ سرد تا جنگ عراق در دسته‌بندی‌ها جهانی و ملی این مسأله حل شده است.

قسمت دیگر بیان‌گر آن است که روابط خارجی یک واقعیت اساسی هستند، نه این‌که فقط روابط بین‌الملل باشند. پروژۀ من که در باب شیوه‌های ارتباطات خارجی و اقتصاد سیاسی تحت عنوان «نمادها، امپراتوری‌ها و دولت‌ها» سال گذشته برای اولین بار به نشر رسید به‌صورت مشروع و استادانه درک و فهم سیاست جهانی را به‌صورت غیر اقتصادمحور، غیر اروپامحور و غیر مدرنسیتی شرح می‌دهد.

جلد دوم اثر من در مورد اسطوره و دین است و کارش هم تقریبا به پایان رسیده است. دیدگاه‌های میتافیزیکی تمدن‌های مختلف را مورد تحقیق قرار می‌دهد و این که چگونه آن‌ها امروز طنین‌انداز شده اند. از جمله: این تصور برجستۀ روابط بین‌الملل اکنون به سختی در سراسر جهان به بازار عرضه شده است، را به چالش می‌کشد، مگر همان‌طور که استدلال می‌کنم، این یک دستورالعمل برای پاک‌سازی قومی و نسل‌کشی است. در نهایت می‌توان گفت که حقیقت‌زدایی از سیاست جهانی راه دشواری است که باید پیمود!



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

کیمبرلی هات چِنگس[۱]
برگردان: مصطفی آرین

چالش اصلی در روابط بین‌الملل کنونی مقابله با پسااستعمار و استعمارزدایی است که مستلزم یک نوع تصحیح داوری در مطالعۀ سیاست بین‌المللی می‌باشد. اساساً ما باید از نوعی درک عام نقطۀ آغاز که نظریۀ غربی، تاریخ غربی و بقیه است، دور شویم. این به معنای نادیده گرفتن آن‌ها نیست، درعوض، ما باید از همیشه معتبر شمردن آن‌ها بپرهیزیم و راهی برای فاصله گرفتن از آن‌ها پیدا کنیم، تا فضایی برای شامل‌ساختن سایر صداها ایجاد گردد. از دید من، تمرین کردن این شمولیت، پاسخ دادن به «در مورد آن چه می‌کنید؟» یا «کجا ایستاده‌اید؟» دشوارتر است. من پرسش‌هایی در مورد استعمارزدایی و پسااستعمار را با همکارانم بحث کرده‌ام و برای همۀ ما بسیار دشوار است تا کاری انجام دهیم و یا راه متفاوت پیشنهاد کنیم. مخصوصاً در حالتی‌که ما (یا حداقل من) در یک قلمرو فهم خاص (مثلاً غربی) تحصیل کرده‌ام، به خاطری‌که انجام چنین کاری برای «ما» بسیار سخت است.

---

۱. Kimberly Hutchings، کارشناس سیاست بین‌الملل، استاد دانشگاه کوین مری لندن.

نقطـه آغاز ما بایـد دقیقاً شـروع از تعامل تجربـی و نظری میان بازیگران سیاسـی در محیط پیرامون باشـد. با ایـن کار می‌توانیم به کار و بحث خود بهتر بپردازیم. انجام کارهای بزرگ اسـتعمارزدایی و پسااسـتعماری زیـاد اسـت. در این‌جـا، مـن فکـر می‌کنـم کار افـرادی ماننـد آرلین تیکنر، در تـلاش برای فراهم‌سـاختن این فضا عالـی بوده اسـت. این نشـان می‌دهد کـه پژوهش‌گـران روش‌های جایگزینـی را پیشـنهاد می‌کننـد و می‌تـوان آن را بـه روش دیگـری انجـام داد. بنابرایـن، شـاید به‌گونـۀ ناسـازگاری، من سـهم اصلی خـود را فشـرده می‌کنـم: دانشـمندانی ماننـد مـن مجبور هسـتیم صـدای خـود را کـم کنیـم تا اجـازه دهیـم صداهای دیگر شـنیده شـوند. در نظـر گرفتـن ایـن مسـأله می‌توانـد درس مهمـی بـرای نظریه‌پردازان باشـد. حداقل من سـعی می‌کنم در زیرمجموعه‌های خـاص نظریه‌ام ایـن کار را انجـام دهم.

سخن کلیدی

> *چالش اصلی روابط بین‌الملل مقابله با ایده‌های استعمارزدایی و پسااستعماری است.*



مسألهٔ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

کین یاکنیگ[۱]
برگردان: کاظم کریمی

فکر می‌کنم در روابط بین‌الملل کنونی، مهم‌ترین چیز این است که آیا ما باید تسلط و یا برتری گفتمان غربی در روابط بین‌الملل را به طور خاص و در علوم اجتماعی به طور کلی، ادامه دهیم؟ از دید من بحث جهانی در حال حرکت به سمت تعامل متکثرتر و جمعی‌تر است. وقتی که مردم در مورد نظریه و یا نظریه‌پردازی صحبت می‌کنند، فرهنگ یا فرهنگ‌ها، تمدن یا تمدن‌ها تمایل به استفاده از شیوه‌های متفاوت‌تری دارند؛ طوری که می‌بنیم بسیاری از نظریه‌ها، فرهنگ‌ها، تمدن‌ها و شیوهٔ تفکرها، بنای کامل دانش بشری می‌باشند، نه فقط یکی از آن‌ها.

من همیشه مخالف این هستم که هر بحث به حقیقت برسد، به جای آن باید متکثرتر و جمعی‌تر باشد. در این نوع شرایط، من فکر می‌کنم شیوهٔ اندیشه، فرهنگ و روایت‌های چینی می‌توانند به بنای کامل (عمارت) دانش در روابط بین‌الملل و علوم اجتماعی کمک کنند. بنابراین، من فکر می‌کنم این بحث مهمی است که شیوهٔ اندیشه و روایت‌های

۱. Qin Yaqing، کارشناس رویکرد چینی به حاکمیت جهانی، استاد دانشگاه امور خارجه چین.

چینی می‌توانند در آن سهیم باشند.

این به معنای این نیست که آن‌ها جای دیگران را می‌گیرند؛ آن‌ها به سادگی چیز جدیدی، چیزی غیرغربی اضافه می‌کنند، تا ما بتوانیم تمام دانش روابط بین‌الملل و علوم اجتماعی را غنی و پربار سازیم.

در داخل چین، این بحث در مورد جهانی بودن دانش نیز ادامه دارد: آیا نظریه‌های اجتماعی جهانی است، یا این‌که آن‌قدر هم جهانی نیستند و همهٔ آن‌ها خاص هستند. استدلال من این است که نظریه‌های اجتماعی باید تا اندازه‌ای سطح جهانی بودن را حفظ کنند، مگر ریشهٔ آن‌ها محلی است. این است که می‌گوییم آن‌ها از رویه‌های یک جامعهٔ خاص در درازنای یک دورهٔ طولانی تاریخ آغاز می‌شوند و توسط بازیگران، کارگزاران زندگی در این محیط اجتماعی و فرهنگی جمع می‌شوند.

در اصل این برداشت من از علوم اجتماعی به‌گونهٔ عام و روابط بین‌الملل به‌گونهٔ خاص است. وقتی که همه این موارد را کنار هم قرار دهیم، مطمئناً به نوعی ادغام نیاز داریم، مگر به طور کلی این کار براساس شیوه‌های جوامع و یا اجتماعات گوناگون جهان است، نه فقط براساس یک جامعه.



مسألهٔ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

کیوین دن[۱]
برگردان: مصطفی عاقلی

برای من، بزرگ‌ترین چالش، مرتبط ساختن کار با عموم مردم است. از نظر بسیاری از مردم، سیاست جهانی یک اثر بیگانه دارد و به عنوان محصولی از نیروهای دور، کنترل‌نشده و بیگانه نمایان می‌شود. به‌نظر می‌رسد دنیای روابط بین‌الملل یک قلمرو جدا است که در آن متخصصان، جدا از سیاست خارجی و روشنفکران با ارتباط اندک با زندگی روزمره، کار، خانواده و اوقات فراغت مردم زندگی می‌کنند. در حالی که اغلب برای مردم روشن است که چگونه سیاست‌های جهانی می‌توانند زندگی آن‌ها را تحت تأثیر قرار دهند (از افزایش قیمت سوخت و مواد غذایی تا هزینه‌های انسانی جنگ) انگیزهٔ زیادی وجود دارد که احساس کنیم یک فرد قربانی اثرپذیر از این نیروهای جهانی است، نه یک شرکت کننده فعال در ساخت جهان پیرامون ما. ترس من از آن است که بخش زیادی از ادبیات روابط بین‌الملل حس از خود بیگانگی را تقویت کند: نوشته‌های موجودی که توسط نظریه‌پردازان در حوزه‌های تاریخی و رویکردهای نظری پرداخته‌اند، با خوانندگان معمولی ناآشنا بوده و ارتباط برقرار نمی‌کند.

---

۱. Kevin Dunn، کارشناس هویت در روابط بین‌الملل، استاد دانشگاه وسترن سیدنی.

در سال ۱۹۷۷ میلادی، استانلی هافمن در مقالهٔ معروف خود از دادالوس با عنوان «یک علوم اجتماعی امریکایی» نوشت: دانشمندان روابط بین‌الملل امریکایی نه‌تنها در راهروها، بلکه در «آشپزخانه»های قدرت نیز حضور داشتند. فکر می‌کنم این هنوزهم درست است که اکثر بورس‌های تحصیلی روابط بین‌الملل امریکا، چه از دید سبک و چه از دید محتوا، بیش‌تر برای سیاست‌گذاران و دارندگان قدرت نوشته شده است. بسیاری از همکاران من با این مسأله میانهٔ خوبی دارند (که مصاحبه‌های قبلی در گفت‌وگوی نظریهٔ این را نشان می‌دهد). مشکل زمانی به وجود می‌آید که این عمل به مثابه معیاری در این رشته شود، که از دید من همین‌گونه است. این باعث می‌شود که ما بخشی از مشکل باشیم، تا راه‌حل. به‌گفتهٔ گروه موسیقی کلش (Clash)، «ما سخنرانی پرپیچ وخم خود را به جوانان با ایمان آموزش خواهیم داد»؛ به این معنا که دانش‌جویان تحصیلات تکمیلی آموزش دیده‌اند تا نیروهای بیگانه‌ستیزی باشند نه ابزارهای بیگانه‌سازی.

من نمی‌گویم که نوشته‌های علمی من که تا به امروز منتشر شده است، در مقایسه با نوشته‌های دیگران حس از خود بیگانگی در آن دیده نمی‌شود. در غیر آن، به هر حال من محصولی از سیستم هستم که اکنون از دید من بسیار نگران‌کننده است. مگر چیزی که رابرت آرت یک بار به من گفت، پی‌گیری

می‌شود: همیشه دربارهٔ موضوعاتی که مربوط به خوانندگان شما است، بنویسید و این کار را به روشی انجام دهید که به اندازهٔ کافی ساده باشد، بدون این‌که ساده‌نویسی کنید، به‌گونه‌ای که اکثر خوانندگان معمولی حرف‌های شما را بفهمند. من فکر می‌کنم این تأثیرگذارترین کلماتی بود که من به عنوان دانشجوی تحصیلات تکمیلی شنیده‌ام و از آن زمان راهنمای من بوده‌اند. مگر متوجه شدم که هم از نظر ارتباط و هم از نظر دست‌رسی می‌توانم کار بسیار بهتری انجام دهم و خودم را در رابطه با آن‌چه که دربارهٔ آن صحبت می‌کنم، با کسی که صحبت می‌کنم و هم‌چنین نحوهٔ گفت‌وگو با او را بهتر بسازم که این تلاش من به طور فزآینده‌ای در حال شکستن با روابط بین‌الملل سنتی است.

حال تصور کنید که یک ملت در میان ملت‌های جهان از خود تاریخ، هویت و تمدن مستقل داشته که براساس آن سده‌ها زندگی کرده اند و اما پس از یک مدتی بنابر ماهیت استعمار و جهان شدن یک فرهنگ و نظم بیگانه بر سرزمین آن‌ها مسلط شده و استقلال هویتی آن‌ها را می‌گیرد، در چنین یک وضعیتی معلوم است که این انسان‌ها از خود بیگانه شده و فراموش می‌کنند کیستند. این فراموشی یک حال دوگانگی را به وجود آورده و دچار یک بحران آن ملت را می‌سازد. این تجربه در میان ملت‌ها به وفور دیده شده است و چالش کلان را در تاریخ معاصر بشری خلق کرده است.

سخن کلیدی

رفع حس از خود بیگانگی عمده‌ترین چالش ملت‌ها در نظام بین‌الملل کنونی است. بسیاری از مردم باور دارند که اثرات بیرون آمده از سیاست جهانی برای آنان مدیریت نشده و بیگانه است.



مسألهٔ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

گابریل هِخت[۱]
برگردان: عبدالله موحد

من فکر می کنم یکی از مهم‌ترین چالش ها در سیاست جهانی مرزهای سیاره‌ای است. در دهه‌های ۱۹۷۰ باشگاه روم گزارشی را تحت عنوان «محدودیت‌های رشد» منتشر کرد. که در آن به کمبود منابع طبیعی اشاره شده است. این گزارش مبین آن است که ایدئولوژی یا رشد سرسام آور اقتصادی منجر به این محدودیت‌ها شده است. امروزه مسألهٔ تغییر اقلیم تماماً در مورد مرزهای سیاره‌ای است. ما از سطح مشخص از کاربن دای‌اکساید که برای حفظ حیات انسان در کرهٔ زمین بی‌خطر است، فراتر رفته‌ایم.

در حال حاضر میزان کاربن دای اکساید در جهان از ۴۰۰ پی‌پی‌ام (واحد اندازه‌گیری) گذشته است؛ این در حالی است که میزان مطلوب برای زندگی ۳۵۰ پی‌پی‌ام است. در دورهٔ پیشاصنعتی میزان کاربن دای اکساید ۲۷۰ پی‌پی‌ام بود. بنابراین، ما بیش از اندازه کاربن دای اکساید تولید کرده‌ایم. و این تنها یک شاخص است. انواع مرزهای سیاره‌ای دیگری

---

۱. Gabrielle Hecht، کارشناس هسته‌ای و فن‌آوری پسااستعمار، استاد دانشگاه استنفورد.

هم هستند که خاموش‌ترین نوع به لحاظ تامین انرژی در تغییر اقلیم‌اند.

چگونه می‌توانیم برای تامین سبک زندگی صنعتی‌شدهٔ شمال انرژی کافی تولید کنیم؟ الزامات یا نیازمندی‌های (بیش‌مانده) چه می‌تواند باشد؟

بدیهی است که این یک مسأله بزرگ است و بخش های زیادی در آن وجود دارد. یک بخش آن موضوع که من بیش‌تر مطالعه کرده‌ام، انرژی هسته‌ای است. بسیاری از مردم مشتاق انرژی هسته‌ای به حیث یک راه‌حل برای تغییرآب و هوا هستند. بعضی از متخصصان برجستهٔ محیط‌زیست به این نظر‌اند که انرژی هسته‌ای مسیری را برای تولید زیادی انرژی با مقدار بسیار کمی مواد در قبال دارد، به این دلیل انرژی فوق را فاقد کاربن می‌دانند. (اتفاقاً این‌طور نیست، اگرچه انرژی هسته‌ای کاربن کم‌تری نسبت به سوخت‌های فسیلی تولید می‌کند). مگرآیا سلامت انسان و هزینه‌های زیست محیطی ارزش صرفه‌جویی در مصرف کاربن را دارد؟

آیا منابع انرژی به انرژی هسته‌ای استعمال می‌شوند (بعضی از آن‌ها هزاران ریکتور جدید تولید انرژی را در چند دههٔ آینده پیش بینی می کنند) منابع را از اشکال دیگر تولید انرژی حذف می‌کنند که به‌طور بالقوه می‌توانند مشکلات را سریع‌تر و با هزینه‌های پایین‌تر محیط زیستی و سلامتی بشر را حل کنند؟

افـزون بـرایـن ، قـدرت هسـته‌ای بـه مشـکل جهانـی تبدیل می‌شـود. بنابراین، اساسـا قدرت هسـته‌ای در چین، هند یا جاپان یـک مشـکل جهانـی اسـت و شـرکت‌ها در همه‌جـا بـه مقـررات جهانـی نیـاز دارد (در حال حاضر، هیـچ چیزوجود نـدارد) آژانس بین‌المللـی انـرژی اتمـی تنظیم‌کننده نیسـت.

این‌ها پرسـش‌های جـدی در روابـط بین‌الملل هسـتند و باید بـرای تحلیـل آن آمـاده بـود. بدیهـی اسـت که بـا مقایسـهٔ تلفات ناشـی از انـرژی هسـته‌ای بـا زغـال سـنگ، آیا واقعـاً کسـی بعد از درک آن در مخالفت زغال سـنگ اسـت؟ تعداد مرگ و میر ناشـی از زغال‌سـنگ حیرت‌انگیـز هسـتند. مگـر بارزتریـن نکتـه ایـن اسـت کـه مخالفت با زغال‌سـنگ به معنـی طـرف‌داری از انرژی هسـته‌ای نیسـت. مهم اسـت که بدانیم آمار مـرگ و میر ناشـی از انرژی هسـته‌ای مورد اختلاف اسـت؛ ارقامی که مرتبط به چرنوبیل است.

آژانس بین‌المللی انرژی هسـته‌ای و سـازمان جهانی بهداشت مرگ‌هـای چرنوبیـل را ۴۰۰۰ نفـر اعـلام کـرد. مطالعه‌ای که توسـط موسسـهٔ ملی سـرطان در ایالات متحده منتشـر شـد، مرگ و میرها را حـدود ۴۳۰۰۰ نفـر اعـلام کرده اسـت. در یک فراتحلیـل مطالعهٔ علمـی به زبـان اسـلاوی از ۵،۰۰۰ تعـداد کل مرگ‌هـای چرنوبیل را بـه ۹ صدهزار تن تخمیـن می‌زند. ایـن اختلافات ارتبـاط زیادی با بحـث بر سـر تأثیـرات بیولوژیکـی تابش سـطح پاییـن و هم چنین

سیاست فنی اندازه‌گیری و شمارش دارد. مقایسهٔ دو فن‌آوری انرژی بسیار پیچیده از محاسبه تلفات ذغال سنگ در مقابل تلفات انرژی هسته‌ای است.

سخن کلیدی

«تغییر اقلیم در جهان صنعتی امروز تغییرات بی‌رویهٔ را در کرهٔ زمین به وجود آورده است که باعث تنش در رفتار ملت‌ها گردیده است. وظیفهٔ اصلی روابط بین‌الملل کاهش دادن به تلفات ناشی از انرژی هسته‌ای و سایر نابه‌هنجاری‌های مربوط به انرژی است.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

لوید لیدیسدورف[۱]
برگردان: ظریف یزدان پرست

چالش اصلی، درون زایی مفاهیم پیش‌رفت فن‌آوری و توسعۀ فن‌آوری در نظریه‌پردازی درباره اقتصاد سیاسی و دولت‌های ملی است. درون‌زایی نوآوری فن‌آوری و توسعه فن‌آوری اولین بار توسط اقتصاددانان تکاملی مانند نلسون و وینتر در اواخر دهۀ ۱۹۷۰ و اوایل دهۀ ۱۹۸۰ در دستور کار تحقیقات اقتصاد قرار گرفت. در این زمینه، پرسش این بود که چگونه می‌توان پویایی دانش، دانش سازمان‌یافته، علم و فن‌آوری را به نظریه‌پردازی اقتصادی تبدیل کرد. با این حال، می‌توان به همان اندازه مسأله نحوۀ تأمل در پویایی جهانی (فرعی) تولید دانش سازمان‌یافته در نظریۀ سیاسی و روابط بین‌الملل را به‌خوبی تنظیم کرد.

از دید درازمدت، می‌توان این‌گونه در نظر گرفت که دولت‌های ملی (اقتصاد ملی یا سیاسی در اروپا) در قرن نوزدهم شکل گرفتند، کمی بعد برای آلمان (بعد از ۱۸۷۱)، مگر برای بیش‌تر کشورها در نیمۀ اول سال قرن نوزدهم این بعد از انقلاب فرانسه و امریکا و در رابطه با صنعتی‌شدن بود. این دولت‌های ملی توانستند چارچوب بنیادی برای سامان‌دهی بازار به عنوان

---

۱. Loet Leydesdorff، کارشناس مارپیچ سه گانه، استاد دانشگاه آمستردام.

مکانیسـم تولید ثروت ایجاد کنند؛ در حالـی که چارچوب بنیادی بـه آن‌ها اجازه مـی‌داد ثروت خـود را حفظ کننـد، نیروهای بـازار را تنظیـم کننـد و هم‌چنیـن آن‌هـا را تا حـدی هدایت کننـد. با این حـال، بـازار نه‌تنهـا یـک پویایـی محلی اسـت کـه هم‌چنین یک پدیدهٔ جهانی اسـت.

امـروزه، جهان به یک پویایی دیگر درگیر اسـت: علم و فن‌آوری پویایی متفـاوت را به وجود می‌آورد. بازار مکانیسـم جسـت‌وجوی تعـادل در هـر لحظـه از زمان اسـت. امـروزه پویایی تکاملـی علم و فـن‌آوری افـزون بر این، پویایی غیـر تعادل جویانه را بـه مرور اضافه مـی کند و ایـن وضعیت کشـور را در موقعیـت کامـلاً متفاوتی قرار می دهد.

بـرای دولـت این پرسـش مطـرح می‌شـود کـه چگونـه ارتباط آن بـا پویایـی بازار جهانـی از یک طـرف و پویایی جهانـی دانش و نـوآوری از سـوی دیگـر، وجـود دارد. بنابرایـن، دولت ملـی باید دو وظیفـه را با هم یک جا کنـد. من این مدل را در کتـاب ۲۰۰۶ خود با عنوان «اقتصاد دانش بنیان: مدل‌سـازی شـده، اندازه‌گیری شـده، شبیه‌سـازی شده» نشـان داده‌ام.

تعامـلات مرتبه اول اقتصادی مبتنی بر دانـش را به عنوان یک رژیـم بعدی یا جهانی در بالای سـیرهای موضعـی دولت‌های ملی و شـرکت‌های نوآور ایجـاد می‌کند. این پویایی‌هـای پیچیده ابتدا باید مشـخص شـده و سپس به‌شـکل تجربی مورد تجزیه و تحلیل

قـرار گیرند. برای نمونـه، پویایی‌های دانش‌بنیـان رابطه بین دولت و اقتصـاد را تغییـر می‌دهـد. در نتیجهٔ آن‌هـا موقعیت دولـت را در رابطه با مکانیسـم نگه‌داری ثروت تغییر می‌دهنـد. چگونه می‌توان دولـت ملـی را به‌گونه‌ای سـازمان داد که ثـروت خـود را از دانش در سـطح محلـی حفـظ کنـد، در حالی کـه دانـش (مانند سـرمایه) تمایـل دارد فراتـر از مرزهـا حرکـت کنـد؟ می‌توان پویایی سیسـتم پیچیـده را به عنـوان نوعی ابر در نظر گرفت؛ ابـری که در مکان‌های خـاص زمین را لمـس می‌کند.

چگونـه دولت‌های ملی می‌توانند شـرایطی را بـرای خود فراهم کننـد تا بـه راحتی بـه اهـداف ملی خـود برسـند؟ روابط سـه‌گانه دانشـگاه-صنعت -دولـت را می‌تـوان بـه عنـوان یـک سیسـتم زیسـت محیطـی از روابـط دو و سـه‌جانبه در نظر گرفـت. می‌توان انتظار داشـت که سـه نهاد و روابط متقابل آن‌ها سیستمی را حمل کنـد که دارای سـه کارکـرد اساسـی: اول) تولید جدیـد؛ دوم) تولید ثـروت؛ و سـوم) کنترل هنجاری باشـد. یکـی تمایـل دارد که ابتدا روابط دانشـگاه-صنعت-دولت را بـه عنوان ترتیبات جدیدی بین شـرکای سـازمانی بیندیشـد. با این حال، من به اکوسیسـتم شکل گرفتـه از طریـق روابط سـه/دو جانبه علاقه‌مند هسـتم.

ایـن اکوسیسـتم می‌توانـد در سـطوح مختلـف شـکل بگیرد. بـرای نمونه، می‌تواند یک اکوسیسـتم منطقه‌ای یا یک اکوسیسـتم ملی باشـد. می‌توان پرسید که آیا بین سـه پویایی روابط دانشگاه-

صنعت-دولت مازاد هم‌افزایی وجود دارد و این‌که این هم‌افزایی در کجا می‌تواند ثروت، دانش و کنترل ایجاد کند؟

در علوم اجتماعی می‌توان از مفهوم سیستم فرضیه‌ای به‌صورت ابتکاری استفاده کرد. برای نمونه، هنگام تحلیل اقتصاد دانش‌بنیان در آلمان، می‌توان پرسید که آیا هنگام بررسی سطح کل کشور (مثلاً از نظر شکاف شرق-غرب یا شمال-جنوب) یا در سطح دولت‌های فدرال آلمان؟ یا در سطح اروپا مازاد ملت چیست؟ چگونه می‌توان تصمیم‌گیری سیاسی را با تنوع مورد نیاز فراهم کرد تا به عنوان مکانیسم کنترلی بر پویایی پیچیدهٔ این سیستم‌های زیست‌محیطی کار کند؟

از یک سیستم پیچیده می‌توان انتظار داشت که در همه مقیاس، توافقی با هم‌افزایی ایجاد کند، مگر عواقب ناخواسته‌ای دارد. تا چه حد و برای چه مدت زمانی می‌توان این تأثیرات را پیش‌بینی کرد و سپس شاید تسهیل کرد؟ در این مرحله، نظریهٔ لومان مطرح می‌شود، زیرا او این مفهوم از رمزگذاری‌های مختلف ارتباطات را دارد که پس از تعمیم نمادین در یک سطح مرتبه بعدی شروع به سازماندهی خود می‌کنند.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

مارتین شاو[۱]
برگردان: مصور صوفی‌زاده

در رابطه به این پرسش، من دو مسألۀ مرتبط به‌هم را در روابط بین‌الملل می‌بینم که به‌صورت دوامدار بخش مهمی علوم اجتماعی را شکل داده اند. نخستین مسأله این است که روابط بین‌الملل فراتر از تعریف سنتی خود به عنوان مطالعۀ سیاست بین‌الملل حرکت کند، تا به یک رشتۀ بین رشته‌ای واقعی از علوم اجتماعی جهانی؛ از جمله اقتصاد سیاسی، جامعه‌شناسی و نظریۀ فرهنگی تبدیل شود. مسأله دوم این است که تعریف مجدد ماهیت سیاست بین‌الملل با توجه به تحولات جهانی قدرت دولت و اقدامات سیاسی به طور عام است.

ما باید تحولات تاریخی اقتصاد جهان را چه از لحاظ فرهنگ، سیاست و درگیری مسلحانه، که درحال تولید یک جامعۀ جهانی است ، درک کنیم. اگرچه بحث «جهانی‌سازی» در دهۀ ۱۹۹۰ از ۱۱ سپتمبر تا حدودی زیر شعاع قرار گرفته است، قواهایی که درحال جهانی‌سازی دنیای ما هستند، هنوز بسیار کار می‌کنند؛ برخلاف بسیاری از محققان که تغییرات جهانی را

---

۱. Martin Shaw، نظریه‌پرداز دیالیکتیک جنگ و دولت‌های جهانی، استاد دانشگاه مطالعات بین‌المللی اسپانیا.

ناشی از اقتصاد و فرهنگ می‌دانند. تغییرات سیاسی نتیجهٔ این عملیات‌ها است. من معتقدم که درگیری‌های سیاسی و به‌ویژه جنگ‌ها، عامل اصلی تحول جهانی بوده‌اند؛ این هم‌چنان ادامه دارد.

سخن کلیدی

روابط بین‌الملل باید از تعریف سنتی خود فاصله بگیرد و به یک دانش میان رشته‌ای واقعی از علوم اجتماعی جهانی تبدیل شود و هم‌چنان ماهیت سیاست بین‌الملل نیازمند بازنگری است.



مسألهٔ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

مارک دافیلد[۱]
برگردان: احمد زبیرصلاحی

من فکر می‌کنم بزرگ‌ترین چالش، دیدن جهان به عنوان یک سیستم هدف‌مند به‌هم پیوسته است. این ممکن است عجیب به نظر برسد- با توجه به این‌که ما همیشه در مورد چگونگی ارتباط ریشه‌ای جهان می‌شنویم. چنین پندار خاص از نظریهٔ شبکه ناشی می‌شود که تمایل دارد جهان را از طریق تصادفی بودن وقایع به‌هم پیوسته ببینند. مثل تصور کردن که پروانه در استرالیا (یا هرجای دیگر) بال می‌زند و باعث طوفانی در امریکا می‌شود. این دیدگاه درک مدرن ما از ناامنی جهانی را تایید می‌کند. برای نمونه خشک‌سالی، فقررا عمیق‌تر می‌کند و درگیری را افزایش می‌دهد که به نوبهٔ خود باعث تشویق جرم‌انگاری اقتصادی و آوارگی بین‌المللی می‌گردد. درک ما از تغییر خطرناک آب و هوا مستقیماً در این پندار قرار دارد - تغییرات آب و هوایی بالای فقربه عنوان یک چندین برابرکنندهٔ فشار عمل می‌کند که دارای پتانسیل تعمیق ناامنی جهانی از طریق ارتباط رادیکال وقایع است.

---

۱. Mark Duffield، کارشناس امنیت انسانی و مداخلات لیبرالی، استاد دانشگاه بریستول.

این چنین پنداری از «به‌هم پیوستگی جهانی تصادفی» است که باید آن را به چالش بکشیم، که مستقیماً تغذیه می‌نماید. برای نمونه، از مفاهیم کنونی امنیت ملی، که اصل عدم اطمینان را به مرحلهٔ اصلی می‌رساند. متخصصان امنیتی می‌توانند که راحت ما را متقاعد سازند که جهان امروز نسبت به زمان جنگ سرد بسیار نامطمئن‌تر و ناپایدارتر است؛ در حقیقت آن‌قدر نامطمئن که نمی‌توانیم خود را در برابر تهدیدهای متعدد و نوظهوری که با آن روبه‌رو هستیم کاملا درک یا محافظت کنیم. امنیت، امروزه، عبارت است از سازگاری و آماده‌سازی خود برای یک «زندگی بی‌اعتمادی مداوم». کلید اصلی برای سازگاری مداوم، ایده «تاب‌آوری» است؛ نه‌تنها توانایی روی‌پاایستادن پس از ضربه، بلکه هم‌چنان برای حفظ عملکرد سیستم در برابر تهدیدهای دائمی درحال تغییر.

دیدگاه من در مورد تاب‌آوری/مقاومت این است که نشان‌دهندهٔ فرسودگی پروژهٔ لیبرال است. لیبرالیسم دیگر دغدغهٔ برای تغییر جهان ندارد. ایده‌های پیش‌رفت به دلیل نیاز برای این‌که به سادگی با یک منطقهٔ بین‌المللی سازگار گردند، جابه‌جا شده است که سیاست‌گذاران به ما می‌گویند، دیگر درک کاملی از آن ندارند و از هر جهت تهدیدآمیز است. تاب‌آوری در مورد فروپاشی مرز لیبرال و عقب‌نشینی آن است؛ طوری که هم‌چنان از دنیای بیرونی بود. به جای «گسترش»، دانش‌واژهٔ

«سنگربندی» عبارت مناسب‌تری است.

در تلاش برای حل این بن‌بست، ما باید دیالکتیک‌تربودن را در مقابل درک شبکه‌ای از روابط بین‌الملل بازیابی کنیم. حتی در دهه ۷۰ هم ما چنین اعتقاداتی داشتیم. به طور مشخص، این روش سرمایه‌داری برای برخی ثروت و مزیت ایجاد می‌کند که مستقیماً در خلع ید و فقر دیگران نقش دارد. رو به رشد بودن آسیب‌پذیری - و خسارات نامتناسبی فاجعه‌ها در جهان به دانش‌واژه توسعه‌نیافته متحمل می‌شوند. به عنوان تأثیر انباشت سرمایهٔ نابرابر درک می‌شد. جنگ صلیبی نئولیبرال و موج کنونی جهانی‌شدن این ارتباط را از بین برده است. اکنون خود فقرا را مسئول فقر و مواجهه بودن با شرایطی که دارند، می‌دانیم. مسأله اصلی این است که گویا آن‌ها بنابر جهل و نادانی خود، انتخاب‌های اشتباهی را در زندگی انجام داده‌اند.

در مورد این بحث موضع من چیست؟ اول: من می‌خواهم بگویم که این یک مناظره‌ای بود «که بهار عربی با فراخوان خود برای پیش‌رفت مادی و سیاسی یک حرکت گسترده‌تر برای پیش‌رفت واقعی در جهان جنوب را منعکس می‌کند». دوم: این‌که من می‌توانم به نوعی در تغییر جهان و تبدیل آن به مکانی بهتر کمک کنم.

سخن کلیدی

نا امنی در جهان آشفته معاصر یک مسألهٔ اصلی است. زیرا، در بطن زنجیره‌ای از مسائل قرار دارد؛ مانند: فقر، خشک سالی، جرم‌های اقتصادی، آوارگی و ده‌ها مسائل دیگر.



مسألهٔ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

مایکل شاپیرو[۱]
برگردان: احمدزبیرصلاحی

بزرگ‌ترین چالش رشتهٔ روابط بین‌الملل از خواب دوران پیش از کانت بیدار شدن است. بیش‌تر این رشته غیرانتقادی است، زیرا از یک فلسفهٔ تجربی‌گرایانه در علوم اجتماعی که صرف ظواهر را درمان می‌کند، حکایت دارد. نوآوری کانتی / پسا کانتی تمرکز بر شرایطی دارد که امکان ظهور چیزی پیش‌بینی می‌کند. به‌گونهٔ دقیق‌تر، شکل‌های غالب رئالیسم و عقل‌گرایی در این رشته تمایل به طبیعی‌سازی جهان سیاست جغرافیایی دولت‌ها و اجازه دادن به یک گفتمان تأمل‌ناپذیر دربارهٔ حاکمیت دارد. برای غلبه بر مسأله‌ای که تحقیق اصلی سرگرم آن است، از منظر انتقادی، این رشتهٔ روابط بین‌الملل بیش از این‌که مجموعه‌ای از قواعد و نورمی برای ایجاد و تحلیل پدیده‌های جهانی باشد، یک موضوع تجزیه و تحلیل است.

رشتهٔ روابط بین‌الملل و به طور کلی علوم اجتماعی تجربه‌گرا به ظواهر گره خورده‌اند. اگر سیر تفکر انتقادی پساکانتی را دنبال کنیم، نگرانی‌های ما با روش‌های جایگزین تقسیم سیاسی

---

۱. Michael Shapiro، کارشناس قدرت و فلسفه‌ی سیاست در روابط بین‌الملل، استاد دانشگاه هاوایی.

جهان درگیر می‌شـود و اقتصادهایی که آشـکار اسـتند را در مقابل آن‌چه پنهان اسـت، نشـان می‌دهد. تجارب بـرده‌داری، مهاجرت اجباری، غصب خشـونت‌آمیز سرزمین‌های بومی، تجارت جهانی با اجسـاد و اعضـای بدن، همگی چشـم‌اندازها و صداهایی تولید می‌کننـد کـه نسـخه‌های «روابـط بین‌الملـل» متمرکز بر اسـتراتژی جنـگ و امنیـت را بـه چالـش می‌کشـند. بنابراین، یک پرسـش مهـم این اسـت کـه چـرا تمرکز غالـب حاکمیـت حاکم اسـت؟ بیش‌مانـده شـامل شـناخت و تجزیـه و تحلیل مبـادلات جهانی اسـت که خـارج و یـا پایین‌تـر از سـطح روابـط بین- کشـوری کار می‌کنند. اسـتراتژی من؟ رشـتهٔ روابط بین‌الملـل را فراموش کنید.

سخن کلیدی

> *روابط بین‌الملل غیرانتقادی شده است. زیرا، بسیار زیر تأثیر فلسفهٔ تجربه‌گرایی کشورهای انگلیسی زبان قرار گرفته است. راه حل کلیدی این است که چشم‌انداز انتقادی در روابط بین‌الملل تقویت شود.*



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

مایکل ویلیام[۱]
برگردان: مصطفی مدثر

بزرگ‌ترین چالش فعلی برای روابط بین‌الملل، ترجمۀ تحولات نظری است که در طول ۲۵ سال گذشته مشاهده کرده‌ایم. پانزده تا بیست سال پیش در «بازی» روابط بین‌الملل آن‌چه مهم بود، آن‌چه تحقق بخشیده شد، انجام فراتیوری و فلسفۀ علم بود. این بحث‌ها در طول چرخش اثبات‌گرایانه به پسااثبات‌گرایانه فوق‌العاده مهم و جالب بودند. از دید من، آن مرحلۀ بحث‌ها تمام نشده است؛ مگر تا حدی مسیر خود را طی کرده و چالش واقعاً بزرگ کنونی از نظر تئوریک این است که مردم بینش‌ها و روزنه‌هایی را که از همۀ این تحولات فراتیوری حاصل شده است، به تعامل با عمل تبدیل کنند.

توضیح روش‌ها چیز پیچیده‌ای است. من فکر نمی‌کنم کسی بخواهد آن را کاهش دهد و به تعامل سیاست به روش مستقیم و قدیمی کار کند؛ گرچه فکر می‌کنم پرسش‌های جالب توجهی در تلاش برای انجام این کار وجود دارد. من فکر می‌کنم کار بسیار جالبی است که سعی کنیم آن‌چه را که ما

---

۱. Michael Williams، کارشناس شرکت‌های خصوصی امنیتی، مجامع امنیتی جهانی و افریقا.

روش‌های پسااثبات‌گرایی (پست پوزیتیویستی) می‌نامیم، به مشاورهٔ واقعی سیاست‌های دولتی به سبک قدیمی تبدیل کنیم. مگر یک پرسش کاملاً گسترده‌تر وجود دارد، یک‌بار پرسش از رابطهٔ نظر و عمل مطرح می‌شود که چگونه می‌توانیم دوباره با عمل درگیر شویم، بدون این‌که به روش مستقیم وانمود کنیم که نظریهٔ عملی است، که به نظر من ساده لوحانه است و برای برخی تا حدودی یک شیوهٔ تفکر خودخواهانه در مورد پیامدهای پس از پوزیتیویسم است. مسائل بزرگ در این‌جا واقعاً مسأله‌اند؛ مگر من فکر می‌کنم فوق‌العاده مهم هستند. این برای من هیجان‌انگیزترین کار و چالش جدی این حوزه است.

من فکر می‌کنم این چالش در بحث بین طرف‌داران انتخاب عقلانی یا خردگرایان از یک‌سو و کسانی که به اشکال دیگر نظریه‌پردازی می‌پردازند، بسیار واضح است. نمونه‌ای از موارد اخیر این خواهد بود که سازه‌انگاری چگونه می‌خواهند دربارهٔ دستورات امنیتی فکر کنند. نظریهٔ امنیتی‌سازی مثال بسیار خوب در مورد چگونگی استفاده از تجزیه و تحلیل صریحاً غیرپوزیتیویستی است؛ مگر انجام چند کار کاملاً عملی نه‌تنها چگونگی توسعهٔ اوضاع سیاسی، بلکه تأمل در اعمال واقعی سیاسی و پویایی فرهنگی ممکن است منجر به اوراق بهادار تأثیرگذار نشود. نمونهٔ دیگر نظریه‌پردازی غیرپوزیتیویستی در زمینهٔ دیپلماسی انجام شده است؛ در زمینه‌ای که به طور سنتی

توسـط مطالعات اسـتراتژیک اشغال می‌شـود. برای نمونه، چگونه شـخص دربـارهٔ اسـتراتژی به‌صـورت غیرخطـی یـا فن‌آوری‌هـای جدیـد فکر می‌کنـد؟ فکر کـردن در مورد مسـیرهای غیرخطی برای برنامه‌ریـزی یعنـی چه؟

هـر دوی ایـن مناطـق از نظـر عقلـی بـه طـرز باورنکردنـی چالش‌برانگیـز هسـتند. این‌هـا از دیـد مـن نمونه‌هـای عالـی کار انجـام شـده اند کـه فراتـر از مراجعه مداوم بـه فرانظریهٔ یا بازگشـت بـه مباحـث فلسـفی اسـت و بیش‌تـر تـلاش بـرای گرفتـن ایـن گشودگی‌های فلسـفی و روش‌شناختی و درگیر کردن در موضوعات مهم.

اگـر کسـی موضـع بوردیـو را بپذیـرد که بـه زمینه‌هـای عملی نـگاه می‌کنـد و تـلاش می‌کنـد تا بـا زمینه‌هـای خاصـی تمرین و موقعیت‌هـای بازیگران مشـخص در آن درگیر شـود، سـخت‌ترین چیز این اسـت که دانشگاهیان تقریباً منافع سیستماتیک در انکار موقعیـت خاص خـود در هریکی از زمینه‌های عملـی مطالعه یا در زمینـهٔ عملـی در زندگی روزمـرهٔ خود دارنـد. به عبـارت دیگر، یک دانشـمند فقط یک دانشـمندی نیسـت کـه در یـک زمینهٔ علمی قـرار گیـرد، بلکـه در عین حـال، با مجموعـه‌ای از اقدامـات درگیر می‌شـود که هـدف تحلیل اسـت. به همیـن ترتیب، یـک محقق علـوم اجتماعی نیز در همان زمینه‌ای کـه تحصیل می‌کند، بازیگر اسـت. ایـن یک مجموعه روابط بسـیار جالب اسـت که بسـته به

مـکان خاصـی کـه در آن زمـان داریـد؛ از جملـه رابطه بیـن تولید نظریـه برای یک رشـتهٔ دانشـگاهی و تولید نظریه‌ای که به سـمت یـک رشـتهٔ خـاص از عمـل گرایـش دارد. در این‌جـا تنش‌هـای واقعـی وجـود دارنـد و من فکر نمی‌کنم کسـی بتوانـد خصوصیات حـوزهٔ دانشـگاهی یـا رابطهٔ بسـیار رسـمی بیـن نظریهٔ دانشـگاهی و نظریه‌هـای عمـل را درک کنـد؛ بـدون این‌کـه واقعاً بـه این تنش فکـر کنـد. دشـواری این اسـت که مـا تقریباً یـا یک پیـش‌داوری (به سـخن بوردیـو ابراز علاقـه می‌کنیم) به عنوان دانشـگاهیان این شـکاف را انکار کنیم.

«نظریـهٔ محـض» فی‌نفسـه خـوب اسـت، زیـرا نظریـهٔ نـاب کامـلاً خـوب اسـت؛ یا گفتـن این‌کـه نظریـهٔ محض همـان عمل اسـت. کسـی آن را تشـخیص نمی‌دهـد یـا بـاور نمی‌کنـد. ایـن بـه شـرایط سـاختاری مربوط می‌شـود کـه در آن دانـش اکادمیک تولیـد می‌شـود. در مقابل، انـواع دیگر دانـش و ادعـای دانش «غیر علاقه‌منـد» کـه یـک جـزو کلیـدی اصـل سـاختاری اکادمیک و موقعیـت آن در حـوزهٔ اجتماعـی گسـترده اسـت و این بـه نظر من چیزی اسـت که ما اغلب خیلی تمایل نداریم دربارهٔ آن فکر کنیم. هرچـه بیش‌تـر سـعی کنید بـا رویه‌های مشـخص و تا حـدودی با مباحث مربوط به سیاسـت‌ها درگیر شـوید، ناگزیـر تلاش خواهید کـرد تـا میانجی‌گـری بین ایـن دو را انجـام دهید.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

مِری کینگ[۱]
برگردان: احمد زبیرصلاحی

رشتهٔ روابط بین‌الملل با مطالعات صلح و منازعات متفاوت است. این اساساً مربوط به روابط بین دولت‌ها بوده که پس از جنگ جهانی اول توسعه یافته است. در دهه ۱۹۲۰، بحث‌های بزرگ و متعددی در مورد امکان همکاری بین‌المللی بود، و نخبگان دیپلماتیک بسیار متفاوت از دیپلمات‌های امروز بودند. ریشهٔ مطالعات صلح و منازعات خیلی قدیمی‌تر می‌باشد. در اواخر دهه ۱۸۰۰ مطالعات صلح در کشورهای اسکاندیناوی وجود داشته است. مطالعات اعتصابات صنعتی در ایالات متحده در دهه ۱۹۳۰ اضافه شد، و این رشته در دهه ۱۹۴۰ به اروپا گسترش یافت. مطالعات صلح و منازعات در دهه ۱۹۸۰ کاملاً هماهنگ شده بود و به زودی کرهٔ زمین را محاصره کرد. بنابر گسترده بودن و این‌که ذاتاً چندرشته‌ای است، نمی‌توان از طریق یک پورتال عبور کرد تا وارد این حوزه شد.

برای من، هم‌چنین مهم است که مطالعات صلح و منازعات از پرسیدن پرسش‌های فرضی بزرگ‌تر مانند: «آیا می‌توانیم جهان بهتری بسازیم؟» خودداری کند و یا پرسش‌هایی چون: «چگونه

---

۱. Mary King، پروفیسور مطالعات صلح و منازعه در دانشگاه صلح ملل متحد.

می‌توانیـم قبـل از این‌کـه اختلافـات ویران‌گـر شـوند، کار بهتـری بـرای حل و فصل آن‌ها انجـام دهیم؟»، «چگونـه جوامع صلح‌آمیز بیش‌تـری ایجاد کنیم؟»، اگر این پرسـش‌ها را مطـرح نکنیم، بعید اسـت پاسـخ‌ها را پیدا کنیم. برخی از دانشـمندان علوم سیاسـی می‌گوینـد که آن‌ها نمی‌خواهند تـا حق ویژه‌ای بـرای اقدامات توام با خشـونت و یا اقدامات غیرخشـونت‌آمیز قائل شـوند. من شـامل این گروه نمی‌شـوم که سـعی می‌کنند تـا در مورد خشـونت یا اقدام غیرخشـونت‌آمیز حق ویژه‌ای قایل نشـوند.

حـوزهٔ مطالعـات صلـح و منازعـات در پیگیـری جوامـع صلح‌آمیز بسـیار ارزشـمند اسـت. ما به دانـش و مطالعهٔ بیش‌تری در مـورد چگونگی رفع تعارضـات بدون خشـونت؛ از جمله به نفع نهایـی همـهٔ احـزاب و جامعـهٔ بزرگ‌تر نیـاز داریم. هنگامـی که در سـال ۱۹۶۴ مارتین لوتر کینگ جونیور جایـزهٔ صلح نوبل را دریافت کرد، اظهارات او در ماه دسـمبر همان سـال در اسـلو، مبـارزهٔ بدون خشـونت در ایـالات متحـده را به نیـاز کلی خلع سـلاح در جهان گـره زد. وی گفـت: اسـتثنایی‌ترین ویژگـی جنبش حقـوق مدنی مشـارکت مسـتقیم توده‌های مردم در آن اسـت.

اظهـارات کینگ در اسـلو هم‌چنین سـخت‌ترین درخواسـت وی بـرای اسـتفاده از مقاومت بدون خشـونت در موضوعاتی غیر از بی‌عدالتـی نژادی بـود. وی گفت، می‌تـوان از اقدامات بین‌المللی بدون خشـونت اسـتفاده کـرد، تا رهبـران جهانی بدانند کـه فراتر از

عدالـت نـژادی و اقتصـادی، افـراد در سراسـر جهان نگـران صلح جهانـی بودنـد: «مـن بـا تمـام جـرات اذعـان می‌کنـم کـه عـدم خشـونت بـه عنـوان یـک تجربـه بـدون اسـتثنا یـک موضـوع در حوزه‌هـای منازعـات بشـری اسـت کـه در آن روابط انسـان‌ها و در نهایـت درگیـری مورد توجه اسـت.»

در ایـن نیم قـرن از زمان سـخنرانی کینـگ در اسـلو، مقاومت مدنی بدون خشـونت حتـی بخش کوچکی از منابـع برای مطالعه که به زمینه های دموکراتیزه کردن، توسـعه، محیط زیسـت، حقوق بشـر و جنبه‌هـای امنیت ملـی می‌باشـد، اختصاص داده نشـده اسـت. بسـیاری از پرسـش‌ها بـرای تحقیـق، از جملـه بازجویـی فشـرده از شکسـت، وجـود دارد. از جمله تحـولات جدید جهانی کـه در نظر گرفته می‌شـوند، گسـترش نقـش بازیگـران غیردولتی و سـازمان‌های غیردولتـی به عنـوان میانجی‌گر و یا وسـاطت‌کننده، گروه‌هـای گفت‌وگوی پیشـتاز در مـورد موضوعات مناقشـه انگیز، و کارکننـدگان «آماده» برای مداخلۀ مسـتقیم در اختلافات محلی اسـت. نقش کلیسـاها و افراد غیرروحانی در پایـان دادن به جنگ داخلـی موزامبیـک به ذهـن خطور می‌کنـد. یک چالـش در روابط بین‌الملل این اسـت که چگونه در مشـاهدۀ جهـان انعطاف‌پذیرتر شـویم، کـه در آن، دولت ملـی نمی‌تواند با گسـترش فضای مدنی تغییـرات اجتماعـی را کنترل کند.

سخن کلیدی

امروز بشر به مطالعات صلح و حل منازعات بیش از هر زمان دیگر نیاز دارند. البته این به گونه‌ای باشد که رفع جنگ به‌صورت بدون خشونت امکان پذیر شود. چون رفع منازعه با خشونت خود چالش است.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

مری کلدور[۱]
برگردان: شفیق سنگری

کلان‌ترین چالش این است بدانیم که آیا واقعاً روابط بین‌الملل یک رشتۀ علمی است. زیرا، همه چیز به شکل سرسام‌آور درحال تغییر است. ما شاهد تحول روابط بین‌الملل به سیاست جهانی هستیم. به این معنی که به جای بررسی واقعیت‌ها با روش معمول داخلی / بیرونی روابط بین‌الملل، که در آن رویکرد داخلی، سیاست و رویکرد بیرونی، استراتژی و دیپلماسی می‌باشند، روش‌های غیرمعمول را استفاده نمایم که آن‌چه بیرون از دولت و آن‌چه درون دولت اتفاق می‌افتد، به‌هم وابسته‌اند. بازیگران غیردولتی مانند جامعه مدنی، این موضوع را شدت بخشیده است.

از سوی دیگر، آن‌چه در داخل سرحدات ما اتفاق می‌افتد، بیش‌تر توسط وزارت‌های خارجه و ارتش به آن پرداخته می‌شود. ما در یک زمان خیلی حساس قرار داریم، به دلیل این‌که مفکوره‌های ده سال پیش بسیار پرچالش به نظر می‌رسید، اکنون پذیرفتنی‌اند. این‌که رویکردهای مهم امنیتی و یا اهمیت

---

۱. Mary Kaldor، کارشناس مهندسی جنگ، مجتمع نظامی- صنعتی و امنیت انسانی، استاد مکتب اقتصادی لندن.

ملتی‌لیترالیسم، همه این‌ها به نسبت به ده‌سال پیش به‌گونهٔ وسیع پذیرفته شده‌اند.

پذیرش این‌که ما به سوی یک جهانِ دارای سیاست جهانی روان هستیم، خیلی زیاد است و این‌که همین‌گونه این نظم در ایالات متحده تدریس می‌شود و مردم به شکل واقع‌بینانه در فرضیه‌های واقع‌بینانه باقی می‌مانند. بنابراین، با وجود این‌که این یک مبحث نمی‌باشد و کارکردن به اموراتی که جدیدا به وجود آمده‌اند، پر چالش می‌باشد. برای نمونه، آن‌چه من دریافته‌ام، تضادهای فعلی تغییر نموده و تضاد اصلی جنگ جدید می‌باشد و برای آن‌ها رویکرد با آن جنگ‌های جدید پذیرفتنی نمی‌باشد.

من بسیاری از تحقیقات امریکایی را مطالعه نموده‌ام و در این تحقیقات جنگ‌های جدید از منظر مبارزه با آشوب‌گری دیده می‌شوند. آن‌ها اکنون هم به این باوراند که جهان دارای جغرافیای سیاسی سنتی می‌باشد و این کلان‌ترین اندیشه‌ای است که به چالش مواجه است. چالش کلان دیگر، ساختارگرایی است؛ بحث مهم میان کسانی که فهم ترجمانی از علوم اجتماعی دارند و آن‌هایی‌که فهم تشریحی دارند، یکی از بحث‌ها و مناظره‌های مهم می‌باشد. اهمیت ساختارگرایی در این است که آن‌چه شما فکر می‌کنید، همان قالب فکری شکل‌دهنده دریافت راه‌حل علوم اجتماعی است.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

مریشیا زاولسکی[۱]
برگردان: بنفشه یعقوبی

این یک مسـألۀ معمولی در روابط بین‌الملل اسـت؛ زیرا پیش‌فرض آن ایـن اسـت کـه یـک مسـأله محـوری در میـان اسـت (یـا باید باشـد) که همۀ مـا می‌توانیم (یـا نیاز داریم) بر سـر آن توافق داشـته باشـیم. هم‌چنیـن به بـاور من، تفـاوت بزرگـی میان یـک «چالش محـوری» و یک «مناظـره بنیادین» وجـود دارد. از ایـن‌رو که آخری محـدود به فضـای اکادمیک می‌گـردد و ارتباط ناچیـزی با مفکوره عامـۀ مـردم یـا سیاسـت‌مداران دارد کـه آن را یـک مسـأله عاجل بداننـد؛ حـال آن‌کـه مورد پیشـین را ممکن اسـت به «عامـۀ مردم» مرتبـط تلقی کنیـم. از این‌رو، چنین مـواردی اغلب اوقـات امکان دارد بسـیار متفاوت باشـند. آیا «مـردم عام» وقت زیـادی را جهت بحـث و جـدل در مـورد تفاوت‌هـای واقع‌گرایـی و نوواقع‌گرایی و یا سـازه‌انگاری و پساسـاختارگرایی مصـرف خواهنـد نمود؟

مـن فکر نمی‌کنم کـه صرف به خاطر سـروکار داشـتن مفروض مـا بـا حـوزۀ بین‌المللـی در روابـط بین‌الملـل لزومـاً یک مسـأله یا مناظره‌محـوری در میـان باشـد کـه همۀ ما بر سـر محوریـت آن به

---

۱. Marysia Zalewski ، کارشـناس بـی نظمـی ناشـی از مردانه‌سـازی روابـط بین‌الملـل، اسـتاد دانشـگاه.

توافـق برسـیم. ما باید بر سـر طیـف گسـترده‌ای از مسـائل دغدغه داشـته باشیم.

از دیـد مـن بزرگ‌تریـن چالش‌ها همـان موضوعاتی‌اند کـه قرار اسـت بازتاب‌دهنـدهٔ منافع قدرت‌هـای عمدهٔ جهان باشـند؛ چه حکومـت امریـکا و چه به‌گونـهٔ عام قدرت‌هـای غربی، کـه (قطعاً نه به‌گونه تصادفی) به‌گونهٔ توان‌فرسـایی زیر سـیطرهٔ افـراد نخبه قرار گرفته‌انـد. حتـی اگر جنـگ، درگیری و یا وقوع کشـتار خشـونت‌بار را بتـوان به‌گونـهٔ توافقی گونه‌ای از مسـائل محـوری روابط بین‌الملل تلقـی نمـود، چرا فقر را که سـبب میزان بالایی مـرگ و میر می‌گردد، جـزو دغدغه‌هـای محوری روابـط بین‌الملل قـرار نمی‌دهیم؟

مسـأله محـوری که می‌کوشـم مورد توجـه قرار دهم، جنسـیت اسـت. ادعـا نمی‌کنـم که ایـن موضوع باید مسـأله محـوری روابط بین‌الملل باشـد، مگر نشـان می‌دهم که جنسـیت یـک امر جدی در شـکل‌دهی و عملکرد سیاسـت بین‌الملل اسـت. همین‌گونه، انتظـار درک ایـن موضـوع توسـط مـردم نیـز مشـکل خواهـد بـود. در نتیجـه، علـم روابـط بین‌الملـل موجـود بازتاب‌دهنـدهٔ منافـع قدرت‌هـای بـزرگ جهـان اسـت؛ به‌جـای آن، چـرا فقـر دغدغـهٔ محـوری روابـط بین‌الملل نباشـد.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

مِریم ایلمن[1]
برگردان: شازیه ستانکزی

من می‌خواهم با گفتن آن‌چه که بحث‌های اصلی در روابط بین‌الملل نیست، آغاز کنم. بحث‌های اصلی این نیست که انتخاب نسبی‌گرایی یا ساختارگرایی اهمیت بیش‌تری دارند، چگونه بوده است. یا این‌که واقع‌گرایی در دوران پس از جنگ سرد یا ۱۱ سپتامبر مهم است، یا نه. از دید من این پرسش‌ها مفید و جالب نیستند و کمکی اندکی برای پیش‌رفت وضعیت این حوزه یا درک ما از روابط بین‌الملل گذشته یا معاصر نمی‌کنند. واضح است، وقتی‌که ما هر مسأله خاصی را بررسی می‌کنیم (برای نمونه تروریسم، صلح دموکراتیک، گسترش سلاح‌های هسته‌ای و...)، هر دو انتخاب نسبی‌گرایی و ساختارگرایی دیدگاه‌های ارزشمند را ارائه می‌کنند. هیچ دلیلی وجود ندارد که مجبور شوید از بین این دیدگاه‌ها یکی را انتخاب کنید. به همین ترتیب، نیازی به انتخاب بین متغیرهای «تصویر دوم» و «تصویر سوم» نیست.

در واقع، برخی از جالب‌ترین کارها در روابط بین‌الملل امروز توسط پژوهش‌گرانی انجام می‌شود که سطوح تجزیه و تحلیل را

۱. Miriam Elman، نظریه‌پرداز توسعه و روابط بین‌الملل استاد دانشگاه ساراکس.

بررسی می‌کنند، که چگونه بین‌المللی بر داخلی تأثیر می‌گذارد، تا پاسخ‌های متمایز دولت به چالش‌های خارجی را ایجاد کنند (برای نمونه به کتاب ارزشمند «منطق هسته‌ای» ایتیل سولینجین مراجعه کنید: مسیرهای متضاد در شرق آسیا و غرب آسیا، انتشارات دانشگاه پرینستون، ۲۰۰۷).

سرانجام، رئالیسم یک حوزهٔ پرجنب‌وجوش برای مطالعه در روابط بین‌الملل است - در واقع، اندیشهٔ رئالیسم کلاسیک اکنون با انتشار آثار متعددی توسط رئالیست‌های خودشناس مانند ویلیام ولفورث، رندال شولر و کریستوفر لاین، تجدید حیات می‌کند (نگاه کنید به استیون ای. لوبل، نورین ام. ریپسمین، و جیفری تالیافرو، رئالیسم نئوکلاسیک، دولت و سیاست خارجی، انتشارات دانشگاه کمبریج ، ۲۰۰۹).

سخن کلیدی

از جدال‌های نظری در روابط بین‌المللی پرهیز گردد و به مسائل عملی در زندگی بین‌المللی توجه صورت گیرد.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

مایکل دویل[۱]
برگردان: ابراهیم موحد

من درحال حاضـر، روی موضوعات مهم و در عین‌حال بزرگ آیندۀ روابط بین‌المـلـل تمرکـز دارم: اسـتفاده مشـروع از زور و مشـروعیت جهانـی در تعاملات اقتصادی، سیاسـی و اجتماعی بین بازیگران بین‌المللـی و امثـال این ها در محیط بین‌المللی امروز یک مسـأله مهم اسـت. پرداختن به مسـائل متعـارف و تکراری راهـی از پیش نمـی بـرد. اگر این شـیوه قـرار بود مشـکل را حل کند، طی سـده‌ها مشـکلات مرفوع بود.

خـوب، بـرای تمرکـز بر مسـأله دوم، من بسـیار فکـر می‌کنم که مشـروعیت نهادهـای بین‌المللی حاکم بـر فرآیندهـای اجتماعی و اقتصـادی هـردو بایـد گسـترده‌تر و عمیق‌تـر شـوند و ایـن نه‌تنها مطلـوب، بلکـه ضـروری هـم اسـت. بـرای نمونـه، بازارهـا بدون نهادهـا کار نمی‌کننـد؛ نهادهـا کمک می‌کنند تـا از هرگونـه اقدام جمعی پیشـی گیرند. مگر چالش این اسـت که باید حوزۀ درسـت ایـن نهادهـا را پیدا کـرد و این پیدا کـردن یک دانش‌واژه‌ای اسـت کـه برای همـه مورد قبول باشـد.

---

۱. Michael Doyle، نظریه‌پرداز روابط بین‌الملل، استاد دانشگاه کلمبیا.

سخن کلیدی

مشروعیت نهادهای بین‌المللی حاکم بر فرآیندهای اقتصادی و اجتماعی در سطح جهان کاهش یافته است. باید نهادهای دارای مشروعیت در سطح جهان ایجاد کرد.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

نِد لیبو[1]
برگردان: اجمل بهمنش

بزرگ‌ترین چالش در سیاست بین‌الملل همیشه این است که چگونه باید از تخریب یک‌دیگر جلوگیری کنیم و این خود یک پرسش منفی است. مگر این پرسش زمانی می‌تواند بازتاب مثبت داشته باشد که بپرسیم، چگونه یک جامعۀ تحمل‌گرا و صلح پسند ایجاد کنیم؟ و این لزوما به معنی روی دیگر قضیه نیست، بلکه همواره یکی از بزرگ‌ترین پرسش‌ها در روابط بین‌الملل بوده است. از دید من، بخشی از این یادگیری شیوۀ مدیریت تغییر تهدیدات است. زیرا، این نیروی محرکۀ درگیری است: در نهایت هردو جنگ جهانی را می‌توان به مدرن‌سازی و پیامدهای بی‌ثبات کنندۀ آن نسبت داد.

به همین دلیل است که مبنای نظریه که براساس آن بخش کوچک تاریخ در طول جنگ‌های جهانی برون‌یابی شده است، نادرست بوده و سعی شده است که به آن جنبۀ جهانی بخشیده شود. با این وجود، این همان کاری است که نظریۀ روابط بین‌الملل انجام می‌دهد و بسیاری از نظریه‌پردازان و افرادی که

---

۱. Ned Lebow، نظریه‌پرداز نظریه فرهنگی و روابط بین‌الملل؛ روباها و خارپشت‌ها، استاد دانشگاه کینگ کالج لندن.

اخیراً با آن‌ها مصاحبه کرده‌اید، مقصر این کار هستند. بدین ملحوظ، این پرسش بزرگی است و مطمئناً این همان دلیلی است که من را به مطالعهٔ روابط بین‌الملل متمایل کرد؛ به این امید که بتوانم سهم کوچکی در کشف برخی از پاسخ‌ها یا پاسخ‌های نسبی این پرسش‌ها داشته باشم. اگر برگردیم به بحث اصلی که باید در نظریهٔ بین‌المللی به آن پرداخته شود، خوب من این را در دو بخش تقسیم می‌کنم. در گام نخست، باید دریابیم که راه‌های مختلفی که بتوانیم نظریهٔ بین‌المللی را تصور کنیم چیست و چگونه می‌توانیم آن را دریابیم؟ با توجه به این‌که همهٔ ما به شیوه‌ای که راحت‌تر هستیم آن را دنبال می‌کنیم، می‌توانیم این رشته را نیز بدون این‌که بالای یک‌دیگر سنگ‌اندازی کنیم، غنی ساخته و در جست‌وجوی راه‌های یادگیری از یک‌دیگر باشیم. چندسال پیش، من کتابی را زیر نام «نظریه و شواهد در سیاست مقایسه‌ای و روابط بین‌الملل» با مارک لیچ‌باخ ویرایش کردم؛ البته برای پاسخ به کتاب کینگ، کیوهان و وربا، که آن را خیلی زننده و تعرض‌آمیز دریافته بودیم، چون براساس کوته‌نگرترین چارچوب نظری بنا یافته بود، ولی به باور آن ها برداشت‌های‌شان براساس مکتب وین بناء یافته بود؛ مگر به نظر می‌رسد که آن‌ها فراموش کرده بودند که همپل و پوپر مواضعی معرفت‌شناختی بدوی کینگ، کیوهان و وربا را رد کرده بودند و تنها نمونه‌ای که آلوارز و گروهش برای توجیه «علم خوب»

می‌آورند، مسأله انقراض دایناسورها است. آن‌ها نمی‌توانند ببینند که آن‌چه که را این افراد انجام داده‌اند در واقع به قوانین متغیر وابسته است، که خود بزرگ‌ترین رد بر نظریهٔ کینگ، کیوهان و وربا است و دلیل جدی گرفتن آلوارز و همکاران اش این نبود که آن‌ها از شیوهٔ تحقیقاتی استفاده کرده‌اند که کینگ، کیوهان و وربا آن را گسترش داده است، بلکه بیش‌تر به این دلیل است که آن‌ها توضیحی برای پدیده‌ای ارائه داده‌اند که مردم مدت‌هاست در مورد آن می‌دانند؛ مگر این توضیحات در برداشت‌های کینگ، کیوهان و وربا اصلاً مشخص نیست؛ آن‌ها هیچ علاقه‌ای به مکانیسم‌ها نداشتند.

تمام آن بر اساس همبستگی‌های محدود/کوته‌نگر بنا یافته است، این خنده‌آور است. بنابراین، ما این کتاب را ویرایش کردیم و افرادی را دعوت کردیم که دیدگاه‌های مختلفی را از خود تبارز دادند. همهٔ آن‌ها شواهدی داشتند و تلاش می‌ورزیدند منطق شواهد را با صحبت یک‌دیگر درک کنند و مشکلات خود را با توجه به موقعیت خودشان بررسی کنند و بدانند که چگونه می‌شود به شکل وسیع و همه‌جانبه به موضوع نگاه کنند. این بحث از نظر من بحثی مفیدی است. بدون درنظرداشت این‌که چه کسی درست یا غلط است، مهم این است که بدانیم چگونه می‌توانیم جمعی یاد بگیریم و دوم این‌که، فکر می‌کنم شاید ما به مباحث کم و بیش به تحقیقات خوب نیاز داشته باشیم.

سخن کلیدی

ما تا اکنون در سطح بین المللی به تخریب یک دیگر پرداختیم، پس هویدا است که ساختن یک جامعۀ تحمل گرا و صلح پسند ایجاد کنیم.



مسألۀ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

نیکولاس انوف[۱]
برگردان: خدایار نایب‌زاده

بزرگ‌ترین چالش برای روابط بین‌الملل این است که ادعا کنیم روابط بین‌الملل یک رشته است و هم‌چنان، ادعاهایی‌که گویا روابط بین‌الملل دارای موضوعات و نظریه‌های کاملاً محدود و منحصراً متناسب با موضوع است. من بیست‌و پنج سال است که می‌گویم روابط بین‌الملل در برخورد با این چالش جداً شکست خورده است. ما اکثراً این چالش را تصدیق نمی‌کنیم و بحث روشن هم نداریم؛ ولی یک رشته را (که رشته هم نیست) نهادینه کرده‌ایم و از آن ژورنال‌ها، کنفرانس‌ها، کارگاه‌ها و برنامه‌های دوکتورا ساختیم که این فراتر از روابط بین‌الملل است. به‌طور خلاصه می‌توان گفت که یک رشتۀ بی‌مورد است.

اگر ما به این چالش مهر تأیید بگذاریم، ممکن است راضی به گفتن این شویم که رشته‌ها را فراموش کنید، همه‌چیز در مورد اجتماع است و نظریۀ اجتماعی (رشته روابط بین‌الملل) متعلق به ماست. یا این‌که بگوییم همه چیز نظریه سیاسی

---

۱. Nicholas Onuf، نظریه‌پرداز ساختارگرایی اجتماعی در روابط بین‌الملل، استاد دانشگاه فلوریدا.

است و نظریه‌هـای حقوقـی، سیاسـی و اجتماعی نیزبـه ما تعلق دارنـد. مـن مطمئـن نیسـتم کـه اختـلاف زیـادی وجـود داشـته باشـد؛ ولـی مطمئن هسـتم، گفتن این‌که رشـته روابـط بین‌الملل در مـورد امـور بین‌الملـل اسـت، کافی نیسـت و من این را آشـکارا بـا دانش‌واژه‌هـای افراطـی گفتـم و بعـداً پیشـمان هـم شـدم. باتوجـه بـه ایـن چنیـن ارزیابی منفـی از روابـط بین‌الملـل ممکن اسـت، تعجـب کنید که چرا مـن در تمـام این سـال‌ها هنوزهم به این چسـپیدم و چرا من خود را یک نظریه‌پـرداز اجتماعی نمی‌دانم و سـعی نمی‌کنـم که در چنـد مجله‌ای کـه نظریهٔ‌سـن‌ها در آن‌جا دیده می‌شـوند و خواننـده دارند، مقاله منتشـر کنم؟

در واقـع، مـن چنـد بـار تـلاش کـردم؛ ولـی فایده‌یی نداشـت و همان‌طورکـه نظریـه اجتماعـی را در سـال (۱۹۸۹م) تحـت عنـوان «جهان سـاخته‌های ما» نوشـتم کـه جایی را هـم نگرفت. مـن فکرمی‌کنـم که این‌جا مسـألهٔ «جایـگاه و مقـام» کار را خراب کـرده اسـت. به محـض این‌کـه به‌نـام روابـط بین‌الملل شـناخته شـوی؛ بیـرون از آن دیگـر نمی‌توانی مـورد تأیید قرار بگیـری و دیگر هیچ‌کـس نوشـته‌هایت را نمی‌خوانـد و یـا بـه سـخنان تواسـتناد نمی‌کنـد و در نهایـت هیـچ احترامـی هـم بـه تـو قائل نمی‌شـود. مسـألهٔ «جایگاه و شـناخت» ما را بـه مصرف‌کننده بـودن محکوم می‌کنـد تـا تولیدکنندهٔ افـکار و ایده‌های بـزرگ. برفرض اگـر دوران ایده‌های بزرگ به پایان رسـیده باشـد، ممکن است که نسل بعدی

در روابط بین‌الملل اندکی احساس شجاعت بیش‌تری نسبت به من برای ترک مسلک یا پیوستن به ایدهٔ مخالف به خرج دهد. نه این‌که من روی آن شرط می‌بندم، بلکه نوشتن برای مجلاتی نسبتاً جدید و مربوط به رشته‌های مختلف علمی مانند؛ مانند نهادگرایی جهانی، جامعه‌شناسی سیاسی بین‌المللی و نظریهٔ سیاسی بین‌الملل گزینه‌های بهتر و بی‌خطرتر ارائه می‌دهد.

مسائل متعارف‌تر دیگری هم است که در مطالعات روابط بین‌الملل به آن باید تمرکز و توجه کرد. امروز در روابط بین‌المللی دولت‌ها امکان دارد منافع ملی و بقا مهم پنداشته شود؛ اما در عمل همیشه چنین نبوده است. امروزه دولت‌ها در بیرون از حوزهٔ نظم اروپایی به حیثیت، اعتبار، اعتقاد و غیره مسائل هم‌چنان بها می‌دهند. دولت‌ها و رهبرانی هستند که از این طریق به اهداف دولت خود و دیگر دولت‌ها می‌بینند. بنابراین، گاه بقای یک دولت را در گروه حیثیت آن می بینند؛ در صورتی که حیثیت یک دولت به هر شیوهٔ خدشه‌دار شود، رهبران ملی آن بدون توجه به اصل بقا تا سرحد نابودی می جنگند و نزاکت‌های جهانی را در نظر نمی‌گیرند. این ادعا در مورد کشورهای بیرون از حوزهٔ اروپا و امریکای شمالی بیش‌تر صدق می‌کند. کشورهای که دارای تاریخ قدیم هستند و براساس آن یک حس غرور دارند و ملت‌های آن به این ثبات رسیده‌اند که زوال آن‌ها ناممکن است، چنان که در طول تاریخ مبارزه کرده‌اند .

سخن کلیدی

«ادعای این که روابط بین‌الملل یک رشته است، خود یک چالش اصلی است و دانش روابط بین‌الملل در برخورد با این چالش شکست خورده است. زمان آن فرا رسیده است که یک دانش اجتماعی بین‌الملل بسازیم.»



مسألهٔ اصلی روابط بین‌الملل چیست؟

یان ژدون[۱]
برگردان: مریم سیر

من فکر می‌کنم امروز مهم‌ترین بحث در روابط بین‌الملل، روابط چین و ایالات متحده است، یعنی پرسش اصلی این است که آیا رقابت بین چین و ایالات متحده منجر به یک فاجعه خواهد شد؟ (تکرار نمونه‌های زیادی که در طول تاریخ قدرت‌های بزرگ باهم برخورد کرده‌اند) صریحاً به این معنی است که آیا ظهور چین منجر به جنگ بین قدرت‌های بزرگ می‌شود یا خیر؟ مسأله دوم این است که آیا امکان دارد چین به‌گونهٔ مسالمت‌آمیز به یک ابرقدرت جدید تبدیل شود؟ و مسأله سوم (که در کتاب من به طور کامل بررسی شده است)، این است که آیا چین مانند هژمون (رهبر عالی) تاریخی رفتار خواهد کرد، یا چین نوع جدیدی از هژمون خواهد بود؟ (اندیشهٔ چینی باستان، قدرت مدرن چینی، ۲۰۱۱).

نخست، صحبت در مورد این‌که آیا ظهور چین به یک جنگ جهانی منجر می‌شود، بحث من کاملاً واضح است: این کار غیرممکن است. دلیل این امر این نیست که چین «خوب‌تر» یا چینی‌ها «متمدن‌تر» از دیگران هستند، بلکه عامل

---

۱. Yan Xuetong، کارشناس واقع‌گرایی چینی، استاد دانشگاه سینگوا.

اصلی، قدرت تخریبی سلاح‌های هسته‌ای است. سلاح‌های هسته‌ای از جنگ قدرت‌های هسته‌ای علیه یک‌دیگر جلوگیری می‌کنند؛ زیرا، این امر منجر به نابودی کامل گونه‌های انسانی می‌شود. این بدان معناست که در جنگ هسته‌ای بین دو قدرت بزرگ هیچ برنده‌ای وجود ندارد و همه بازنده هستند. عقلانیت این دو قدرت اطمینان می‌دهد که نه چین و نه ایالات متحده برای دست‌یابی به اهداف خود و برای افزایش موقف بین‌المللی یا تسلط بین‌المللی تلاش نمی‌کنند از جنگ هسته‌ای استفاده کنند. به همین دلیل است من اطمینان زیادی دارم که ظهور یا ترقی چین هیچ‌گونه امکان تشدید جنگ جهانی را ندارد. حتی جنگ در مقیاس کوچک‌تر نیز بعید است.

پرسش دوم این است که آیا چین می‌تواند با آرامش به اهداف خود برسد؟ این بدان معناست که آیا چین از انواع دیگر جنگ استفاده خواهد یا خیر؟ من می‌خواهم بگویم خطر استفاده از نوع جنگ دیگر خیلی کم است. من نمی‌توانم آن را رد کنم، مگر احتمال آن بسیار کم است. دلیل آن این است: همان‌گونه که در مقاله‌ای که اخیراً در ژورنال سیاست بین‌المللی چین منتشر شد، توضیح دادم، «این یک بازی فوتبال است، نه یک مسابقهٔ بوکس». اگر رقابت جنگ سرد بین ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی را با یک مسابقهٔ بوکس مقایسه کنیم، می‌توانیم آن را بین چین و ایالات متحده با یک بازی فوتبال مقایسه کنیم.

اولی عمدتاً با خشونت مشخص می‌شد، در حالی‌که مورد دوم، درگیری‌های گاه‌به‌گاه خواهد داشت، و خشونت وسیلهٔ اصلی نیست. پیروز رقابت استراتژیک چین و ایالات متحده، کشوری خواهد بود که بتواند ضمن حفظ استراتژی مناسب سیاست خارجی، قدرت داخلی خود را نیز افزایش دهد.

در مورد پرسش سوم، این‌که آیا چین مانند هژمون (رهبر عالی) تاریخی رفتار خواهد کرد، یا چین نوع جدیدی از هژمون خواهد بود؟ از دید من - براساس تفکر چینی - ما می‌توانیم هژمونی یا رهبر عالی را به سه نوع: اقتدار انسانی، سلطه یا تسلط و استبداد تقسیم کنیم. قطعاً چین یک ابرقدرت ظالم نخواهد بود. در مورد هژمونی، من فکر می‌کنم چین نباید مانند ایالات متحده رفتار کند. چین باید رفتار متفاوت‌تر از ایالات متحده ارائه کند؛ با ارائهٔ نوع دیگری از رهبری بین‌المللی برای جهان. من طرف‌دار این هستم که چین یک اقتدار انسانی باشد. اقتدار انسانی هم مبتنی بر قدرت مادی و هم قدرت سیاسی است. اقتدار انسانی نیاز به داشتن یک سیستم سیاسی کارآمد دارد تا منابع داخلی و بین‌المللی را بسیج سازد. انسانی، یعنی یک ابرقدرتی که دوستان بیش‌تری دارد و از حمایت بین‌المللی بیش‌تری نسبت به دیگران برخوردار است. چین باید متحدان بیش‌تری از ایالات متحده داشته باشد، مگر متأسفانه در این لحظه ندارد. انسانی بودن نه‌تنها داشتن تعداد زیادی متحدین، بلکه هم‌چنان

داشــتن اخــلاق و داشــتن رهبــری قــوی اســت، یــا همان‌طــور که امــروزه مردم می‌خواهنــد بگویند، مســئولیت بین‌المللی بیش‌تری را بــه عهده بگیرند. به بیان ســاده: انســانی بودن به معنای داشــتن دوســتان بیش‌تر و داشــتن یک سیســتم سیاســی خوب اســت که بتوانــد پشــتیبانی داخلی و بین‌المللــی را تحریک کند. اقتــدار اولاً به معنای داشــتن قدرت مادی عظیم و دوم مســئولیت بین‌المللی بیش‌تر اســت. اگر کشــوری توانایی اســتفاده از این منابــع را ندارد، به این معنی اســت کــه هیچ قدرتــی ندارد.

مــن در کتابم اســتدلال می‌کنم که چین بایــد در نظر بگیرد چه نــوع رهبــری را می‌توانیــم بــه جهانیان ارائــه دهیم. چیــن باید توجه خــود از توســعهٔ اقتصــادی به یک جامعــه هماهنــگ تغییر جهت دهــد. چین باید تأکیــد بیش‌تر را بر مســئولیت بین‌المللی، رهبری بین‌المللــی و ایجاد متحدیــن و هنجارهای اخلاقی بــرای جهان را در نظر بگیرد.

نتیجه

همان‌گونـه که در مقدمهٔ کتاب به اهمیت مسـائل روابط بین‌الملل اشـاره رفـت، نویسـندگان برجسـتهٔ مطالعـات بین‌الملـل تـلاش کرده‌انـد از زاویه‌هـای تیوریـک و تجارب عملی‌شـان به این سـوال پاسـخ گویند که مسـألهٔ اصلی روابط بین‌الملل چیسـت و چگونه می‌تـوان آن را حـل کـرد. ۷۵ کارشـناس و نویسـنده پاسـخ‌های متفاوتـی ارائه دادنـد که در یک نگاه کلی می‌توان خطوط برجسـتهٔ همانندی را در میان آن‌ها دید. برای نمونه، بیش‌تر این دانشـمندان بـه بحـران علم روابـط بین‌الملل و تعصـب غربی آن نگاه مشـترک دارنـد و همین‌گونـه راهـکار نظـری و علمی بـرای همه آن‌هـا نگاه تازه‌تـر و جهان‌شـمول‌تر است. بـه ایـن معنـا کـه دانشـمندان و متخصصیـن، صـرف نظـر از گرایش‌های‌شـان، باور دارنـد که این رشـته هنوزهم مسـأله‌برانگیزترین رشـته اسـت و راه رهایـی از آن، بازاندیشـی این رشـته در مقام علـم و توجه آن به مسـائل نوظهوری کـه مربوط به جهان سـوم اسـت، تا جهـان اول.

مسـائل عمـده در روابـط بین‌الملـل از دیـد بـزرگان این رشـته کـه برجنبه‌هـای گوناگـون تاکیـد می‌کننـد و تاانـدازه‌ای از روش متفاوتـی را دنبـال می‌کنند ۴۰ مورد زیراسـت. بی‌ربـط بودن نظریه با مسـائل عملی، نبود پاسـخ‌گویی به مسـائل جهان معاصر، عدم توجـه بـه زمامـدارن نابـکار، حمایت ایـن رشـته از سـرمایه‌داری، بحـث روی مباحـث کهنـه و غیرضـروری، عقلانیـت ابـزاری

روشـنگری، توجـه بـه ادبیـات امریـکا و غـرب، نبود شـفافیت در هـدف و کارکرد این رشـته، کاربسـت ادبیـات وسـتفالی در عصر نویـن، عـدم توجـه بـه کارایی‌هـای نظـری و عملـی، پراکندگی و عـدم اولویت‌دهی بـه مسـائل در زندگی بین‌المللـی، تحمیل یک روایـت خـاص غربـی، نبـود یـک روش کارآمـد، عدم توجـه کافی بـه مارکسیسـم، بی‌توجهـی بـه مدیریـت جهانی‌سـازی و فهـم ناقـص آن، تمامیت‌خواهـی غـرب، عـدم توجه به شـرایط بومی در نظریه‌پـردازی، نـگاه کلیشـه‌ای بـه دولـت به عنـوان بازیگـر مهم، تمایل امپریالیسـتی ریالیسـم و لیبرالیسم، مستقرسـازی نهادهای اروپایـی در بیـرون و تحلیل نهادی از آن، نگاه مـادی به فن‌آوری به جـای نگاه معنایی در روابـط بین‌الملل، مغالطه فلسـفی در روابط بین‌المللـل، جابه‌جـای ایدولـوژی لیبرالیسـم به جای خـرد، تمرکز بیـش از انـدازه به نظریه به جای مسـائل عملـی، تمرکـز روی بازار و عدم تمرکز روی کمبودهای بشـری، اهـداف جاه‌طلبانه، نپرداختن درسـت بـر سـلطهٔ جهانـی و شـرایط آن، رقابـت سـاختگی میان جهان‌بینی‌هـا، نابرابری در سـطوح ملی و جهانـی، مباحث علمی غیرواقعی، سـوی اسـتفاده قدرت‌هـای بزرگ، ادعـای پایان نظریه، فقر جهان‌شـمول، تقدس‌گرایی در نظریه‌ها، عـدم توجه به ادبیات کلاسـیک در مطالعات بین‌المللی، انکشـاف و آزمـون نظریه‌ها بر مبنای رخدادهای گذشـته، عدم اطمنان به این رشـته، چگونگی جلوگیـری از تخریـب هم‌دیگر، و در سـطح عملی‌تـر، رقابت میان

امریـکا و چین.

گرچـه نویســندگان و متخصصین حـوزهٔ مطالعـات بین‌الملل در برخـی راهکارهـا موضـع مشـابهی را نیز اتخـاذ می کننـد، مگر برخـی راهکاریـی را نیـز نظر به فهـم و درک شـان از شـرایط موجود ارائـه می‌نمایند. راه‌هـای متفاوت آن‌ها ۱۷ نکتـه را در برمی‌گیرد. از دیـد آن‌ها پایان دادن بـه رقابت میان قدرت‌ها، تبیین و ریشـه‌یابی دقیـق میـان عوامـل، ارائـه ایده‌هـای بـروز و مناسـب بـا شـرایط کنونـی، پیونـد زدن این علم به تاریخ و جامعه‌شناسـی، کاربسـت دقیـق نظریه‌ها، کنـار گذاشـتن رویکرد نظـم وسـتفالیایی، اتخاذ رویکـرد میان‌رشـته‌ای، پذیرش فرهنگ‌های متفـاوت، از بین بردن یکه‌تـازی امریکایـی، بازسـازی اصـول روابـط بین‌الملل بـه روش غیرغربـی، پیونـد زدن ایده و عینیت، تعریف یـک دورنمایی کلی و سرنوشـت مشـترک برای انسـان، بازنگری در منطق سـرمایه‌داری و قـدرت، کاهـش نابرابـری جهانـی، کنـار زدن ملـی گرایـی و نظامی‌گـری، تعریـف قوانیـن عمیـق بـرای حکمرانـی جهانـی و ایجـاد تفکـر فرارشـته‌ای مهم‌تریـن راهکارهایی‌انـد که می‌تـوان بر چالش‌هـای موجـود در روابـط بین‌الملـل فایق آمـد. در یک کلام، نـگاه تاریخـی و بومی به شـکل‌گیری علم و خروج دسـتورکار روابط بین‌الملـل از عقلانیت غربی می‌تواند راهگشـا بـوده و این دانش را در مسـیر درسـت‌تر و منطقی‌تـری قـرار دهد.

جدول ساده سازی شده از متن کتاب

ردیف	دانشمند	مسأله اصلی	راهکار
۱	استفن والت	نبود نظریهٔ جدید، بی‌ربط بودن نظریه‌های معاصر و خلای عقلی	پایان دادن به رقابت میان قدرت‌ها و دولت‌ها
۲	ارنت لِجفارت	نبود علم سالم	تبیین دقیق عوامل
۳	استفن کراسنر	مدیریت زشت دولت داران	ارائه ایده‌های مناسب
٤	الکساندر دوگین	نسخه‌های بورژوازی روابط بین‌الملل	دموکراسی علمی و کثرت‌گرایی گنوسئولوژیکی
٥	الکساندر ونت	خردگرایی سازه‌انگارانه	ارائهٔ ایده‌های جدید
٦	امانوئل والرشتاین	بحران ساختاری	ایجاد یک نظم بهتر
۷	امیتاو آچاریا	انتقال مطالعهٔ روابط بین‌الملل از اروپا و امریکا به سایر نقاط جهان	ارائهٔ مناظره‌های جدید
۸	ان تیکنر	محدودیت مخاطبان به مسائل بین‌المللی	در مورد چالش‌های بین‌المللی باید بیش‌تر حرف زد

۹	انتونیومار کینا	اشتیاق بیش از حد امریکا نسبت به خودش	توافقات و مشارکت‌های سایر بازیگران در مورد مسائل جهانی
۱۰	ایال وایزمن	نبود شفافیت در اهداف نهادهای دولتی و غیردولتی	تحلیل و تجزیۀ اهداف نهادهای دولتی و غیردولتی
۱۱	ایور نیومان	تبدیل رشتۀ روابط بین‌الملل به رشتۀ علوم اجتماعی	نظریه‌های اجتماعی بیش‌تر وارد نصاب و مباحث و کتب شوند
۱۲	برتراند بِدی	تحمیل نظم وستفالیایی در بیرون از اروپا و امریکا	کنار گذاشتن رویکرد وستفالیایی
۱۳	بروس بینودی مسکیتا	فهم چگونگی کارایی امور بین‌المللی	فهم دقیق و منطقی کاربرد نظریه‌های بین‌المللی
۱٤	بری بوزان	تعیین پیش‌فرض‌های شرایط خاص وستفالیایی	وصل روابط بین‌الملل به تاریخ و جامعه‌شناسی
۱۵	بِیت جن	پراکندگی موضوعات روابط بین‌الملل	ارائۀ رویکردهای میان رشته‌ای در روابط بین‌الملل
۱٦	پاتریک جکسون	چگونگی پرداختن به مسائل بین‌المللی	ارائۀ روش‌شناسی متمرکز و پربار به لحاظ فلسفی

۱۷	پنار بلگن	دشواری دست یابی به روش ها به فهم جهان	شامل سازی ادبیات پساسکولاری در مطالعات بین الملل
۱۸	پِترسنگر	ناکارایی دیدگاه ها و چارچوب های قدیمی	ارائه دیدگاه نو در روابط بین الملل
۱۹	پِتر کاتزنشتاین	نبود مارکسیسم و مادی گرایی در علوم اجتماعی	تحلیل التقاطی رفتار بین المللی
۲۰	پِترهاس	ناتوانی در درک و تبیین جهانی سازی	ارائهٔ رویکردهای چند پارادایمی
۲۱	تیموتی سینکلایر	ادامهٔ چشم انداز جهانی جنگ سرد در شرایط کنونی و یک دست سازی سرمایه داری	توسعهٔ برنامهٔ سیاسی و تحلیلی روابط بین الملل و دوری از جریان اصلی غالب بر حاکمیت و انارشیک
۲۲	تیموتی شاو	تمامیت خواهی غرب در برابر جهان	پذیرش هنجارهای فرهنگی متفاوت جهان
۲۳	تیموتی میتچیل	بحث های بزرگ غالب ،کنارگذاشتن چالش های اصلی در دانشگاه ها و تقابل تحلیل جهانی در برابر محلی	مبارزهٔ طولانی برای فایق آمدن بر هریک از چالش ها
۲۴	جان اگنیو	نگاه کلیشهٔ به نهاد دولت	ارائه نگاه های بدیل به نهاد دولت

ارائهٔ بدیل برای از بین بردن تفوق طلبی امریکا	اختلافات میان واقع‌گرایان و آرمان‌گرایان، تمایل و انگیزهٔ امپریالیستی امریکا	جان میرشایمر	۲۵
باسازی اصول و مبانی مطالعات بین‌الملل براساس نهادی غیر اروپایی	استواری روابط بین‌الملل برنهادهای اروپایی	جان هابسن	۲۶
هم‌افزایی میان مناظره‌های یادشده	مناظره میان ردگرایان، سازه‌انگاران، حقوق‌دانان و دیگران	جنیفرمتزن	۲۷
ایجاد تمایز میان ایده و ماده نسبت به فن‌آوری	نگاه مادی به فن‌آوری	جوردان برنچ	۲۸
ترکیب رویکرهای روابط بین‌الملل	چگونگی فهم برنحوه‌ای تأثیرگذاری انقلاب اطلاعات برتغییر جهان	جوزف نای	۲۹
برقراری ارتباط بین نسخهٔ امریکایی و انگلیسی در اقتصاد سیاسی بین‌المللی	کثرت‌گرایی امریکایی در حوزهٔ اقتصاد سیاسی بین‌المللی	جِری کوهن	۳۰
درک روابط قدرت در محیط‌های خُرد	تمرکز بیش از حد به مسائل محدود سیاسی	جیمزاسکات	۳۱
تمایل به یادگیری مسائل جدید و قیاسی نبودن	ادعای مبنتی برعقل سلیم لیبرالیسم غربی	جیمزفرگوسن	۳۲
توجه متمرکزبراصل روابط بین الملل	تمرکزبیش از حد بر نظریه‌های روابط بین الملل	جیمزفیرُن	۳۳

۳٤	ژان فرانکوس بایارت	جهانی سازی و تضعیف حاکمیت دولت	ایجاد روابط دیالیکتیک میان بازار، دولت و جهانی شدن
۳۵	جیوفری اندرهیل	تمرکزروی رابطهٔ بازار و حکومت، تمرکزروی اوضاع اجتماعی و اقتصادی، ناامنی و مدیریت کمبودها	تعریف اهداف بیش‌تر و مجدد فراگیر اجتماعی
۳٦	دانیل دودِنی	تغییرات اساسی در روابط انسان با جهان مادی و طبیعی	تعریف یک دورنمای کلی و سرنوشت مشترک برای انسان در سیاره زمین و جمهوری خواهی با تلاش‌های بومی
۳۷	دانیل لِواین	صرف زمان کمتربرای بازگشایی گره‌های کلان	تحقیق و تمرکزروی مسائل کلان روابط بین‌الملل
۳۸	دیرک مِزنر	نیروهای بزرگ مشترک جهانی	ایجاد تأثیرگذاری برفرآیندهای زیست‌محیطی و زیست‌شناسی
۳۹	دیوید لیک	اهداف جاه‌طلبانه	احترام متقابل به ارزش‌های همدیگر
٤۰	دیوید هاروی	وابستگی میان سرزمینی، قدرت سیاسی و انباشت سرمایه	بازنگری در منطق سرمایه‌داری و قدرت

۴۱	رابرت بیتس	بازیگری دولت‌ها در عرصهٔ بین‌الملل	پرداختن به سایر عوامل تأثیرگذار در نظام بین‌الملل
۴۲	رابرت جرویس	خلط توضیحات چندگانه	ارائهٔ طیف از پاسخ‌های روان‌شناسی
۴۳	رابرت کاکس	فروپاشی تدریجی ساختار تاریخی، کاهش نسبی قدرت امریکا و ادامهٔ مبارزه برای سلطهٔ جهانی	توسعهٔ یک ساختار نوین تاریخی
۴۴	رابرت کوهن	رقابت ساختگی میان جهان‌بینی‌ها	پرادختن به مسائل واقعی توسط دانشمندان
۴۵	رابرت هایدن	توجه بیش از حد به متغییرهای اصلی، نه مفاهیم	توجه به مخرج‌های مشترک در مسائل بین‌المللی
۴۶	رابرت وید	جهان‌شمول شدن فهم نیولیبرالیسم در بسیاری از کشورهای غیرغربی	کاهش نابرابری در جهان
۴۷	ریتا آبراهامسن	نابرابری	بومی‌گرایی
۴۸	ساسکیا ساسین	سیستم مدرن بین دولتی قرن بیستمی	فراغت از ملی‌گرایی
۴۹	سنتیا اینلوی	سیاست جنسیت و مباحث اکادمیک غیرواقعی	مقابله با نظامی‌گری و ملی‌گرایی

۵۰	سیبا گرواوگوی	الهام بخشی دانش روابط بین‌الملل به قدرت‌های بزرگ	پرداختن به مسائل سایر مناطق جهان
۵۱	سیدارت مالاواراپو	ادعای نظریهٔ پایان روابط بین‌الملل	تمرکززدایی روابط بین‌الملل از قدرت‌های بزرگ و ارائهٔ نظریه‌های دموکراتیک
۵۲	فریدریک سودیرباوم	منازعات و فقر بین‌المللی	تغییر موضوعیت روابط بین‌الملل از منافع دولت‌ها به انسان‌ها
۵۳	کارن لتفین	ناهماهنگی میان نهادهای سیاسی و اقتصادی	حمایت نهادهای سیاسی از نهادهای اقتصادی
۵۴	کرستین رویز-سمیت	تمرکز بیش از حد به مسائل تروریسم و بحران مالی نسبت به مسائل حوزه‌ای	رسیدگی به مسائل منطقه‌ای با استفاده از رویکردهای خاص
۵۵	کلاوز دودس	حاکمیت جهانی و نقش فضا در روابط بین‌الملل	تعریف قوانین عمیق برای حکمرانی جهانی
۵۶	کنت والتز	جنگ طلبی دولت‌ها	توقف قدرت مسلط دولت‌ها از طریق نیروی هسته‌ای
۵۷	کِت هارت	نبود تناسب میان سیاست ملی و اقتصاد جهانی	هماهنگی و بسیج سازی سیاست ملی با اقتصاد جهانی

۵۸	کیس ون دیر پیجل	تقدس‌گرایی اندیشه‌های اقتصادی و سیاسی	خلق ایده‌های جدید برای شناخت مسائل بین‌المللی
۵۹	کیمبرلی هات چِنگس	مقابله با استعمار و پسااستعمار	دموکراتیزه‌سازی صداهای متعدد
٦۰	کین یاکنیگ	برتری طلبی گفتمان غربی در علوم اجتماعی	بومی‌سازی نظریه‌های اجتماعی در سطح جهان
٦۱	کیوین دن	حس از خود بیگانگی در میان ملت‌ها	ایجاد میکنیزم‌های جدید برای رفع حس از خود بیگانگی
٦۲	گابریل هِخت	پرداختن به مرزهای فضایی-جهانی	کاربرد سالم انرژی هسته‌ای
٦۳	لوید لیدیسدورف	درون‌زایی مفاهیم فن‌آوری و توسعه در نظریه‌پردازی اقتصاد سیاسی	ایجاد روابط سه‌گانهٔ دانشگاه، صنعت و دولت در یک سیستم زیست‌محیطی
٦٤	مارتین شاو	تعریف نامتعارف از مطالعات بین‌الملل	تبیین تغییرات و عملیات‌های سیاسی در روابط بین‌الملل
٦۵	مارک دافیلد	شناخت جهان از طریق تصادفات و وقایع به‌هم‌پیوسته	مطالعه علمی و سیستماتیک مسائل جهانی

٦٦	مایکل شاپیرو	نبود مطالعات دوران پیشاکانتی	شناخت و تجزیه و تحلیل مبادلات جهان براساس ایده‌های پیشاکانتی
٦٧	مایکل ویلیام	ترجمۀ انکشافات نظری براساس واقعیت‌های گذشته	ارائۀ اصول ساختاری جدید
٦٨	مِری کینگ	مازعات میان دولتی	تقویت رویکردهای عدم خشونت
٦٩	مری کلدور	عدم اطمینان به روابط بین‌الملل به عنوان یک رشتۀ علمی	توسعه مسائل امروز از منظر جنگ‌های نوین به عنوان علم روابط بین‌الملل
٧٠	مریشیا زاولسکی	تفاوت بزرگ میان چالش‌محوری و مباحثۀبنیادین	ادغام چالش‌های بزرگ در مباحث بنیادین
٧١	مِریم ایلمن	تروریسم، صلح دموکراتیک و گسترش سلاح‌های هسته‌ای	تطبیق اندیشه ریالیسم کلاسیک
٧٢	مایکل دویل	مشروعیت نهادهای بین‌المللی حاکم بر فرآیندهای اجتماعی و اقتصادی	تقویت مشروعیت نهادهای اجتماعی و اقتصادی
٧٣	نِد لیبو	چگونگی جلوگیری از تخریب یک دیگر	ارائۀ شیوه‌های راحت‌تر بومی و فرهنگی

۷٤	نیکولاس انوف	نهادینه کردن رشتهٔ روابط بین‌الملل براساس ژورنال‌ها، کنفرانس‌ها، کارگاه‌ها و تزهای دکتورا	ایجاد تفکر فرارشته‌ای در روابط بین‌الملل
۷۵	یان ژدون	رقابت میان چین و امریکا	چگونگی تعریف رهبری جهان از طریق توسعهٔ اقتصادی

What is the Main IR Issue? (Book 2)

Solutions from International Studies' Scholars

- Edited by: Mirwais Balkhi, Mustafa Aqeli & Khan M. Khush Fitrat
- Proofreader: Kake Tajik
- Designer: Khan M. Khush Fitrat
- Cover Designer: Iqbal Ehsan

Kabul School of International Relations

+12022300801

info@ksir.international

www.ksir.international

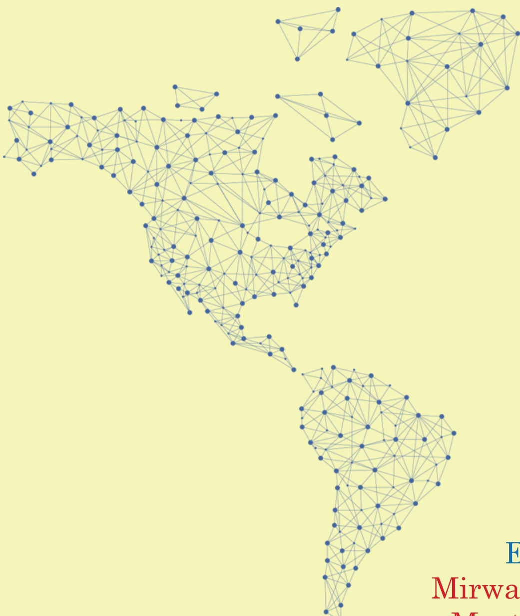
What Is The Main IR Issue?

KABUL SCHOOL
OF INTERNATIONAL RELATIONS
مکتب روابط بین الملل کابل

2023

What Is The Main IR Issue?

Solutions from International Studies' Scholars



Edited by:
Mirwais Balkhi
Mustafa Aqeli
Khan M. Khush Fitrat